زبان و ادبیات فارسی ۲۶

لغات و اصطلاحات فن کتابسازی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۸۰

با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبع در آثار گرانبهای ادبیات هزار سالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کار ناکرده بسیار است. دربارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگر چه مکرر صورت طبع یافته، باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تتبع و کوشش در این زمینه است.

در سلسلهٔ «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که درخور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق دربارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

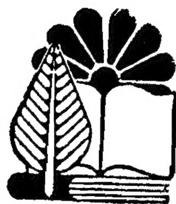
دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

زبان و ادبیات فارسی
«۳۶»

لغات و اصطلاحات فن کتابسازی

همراه با اصطلاحات
جلدسازی ـ تذهیب ـ نقاشی

به کوشش
مایل هروی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۸۰»

ازاین کتاب
۱۲۰۰ نسخه درسال ۱۳۵۳ در چاپخانهٔ خرمی
چاپ شد

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

روزی در اتاق کار دوست گرانقدر جناب استاد پرویز ناتل خانلری، به مناسبتی گفتم: اگر فرهنگی متضمن و بیانگر اصطلاحات فن کتاب سازی و تجلید و تذهیب، خطاطی و نقاشی، وهمچنین واژه‌های مربوط به ابزار و ادوات این کار تألیف و تدوین شود، بسیار سودمند است. ایشان فرمودند: این کار را تو بکن که اهلیت و آگاهی داری. من عذر آوردم از اینکه درنظرم کاری خطیر و دشوار می‌نمود و فراهم نمودن مصادر و مدارك مستلزم فحص بسیار بود. چون اصرار و تشویق فرمودند، باری پذیرفتم که باور می‌دارم و بر این اعتقادم که جلب رضا وخشنودی خاطر خداوندان دانش و مردمی، دل و اندیشهٔ فرمانبران را روشنی و صفا و نیرو می بخشد.

درآغاز کار به امید دست یافتن بمآخذ و مدارك ارزشمند و معتبر به ـ هندوستان سفر کردم؛ زیرا ازسالها پیش، دراین کشور درفن خطاطی ونقاشی، کتابها و رساله‌ها نوشته‌شده‌است. مدت سه‌ماه به‌تحقیق پرداختم ومطالبی بسیارفراهم آوردم. به‌هنگام تنظیم مطالب، نخست تصمیم کردم که مقالتی مختصر در نقاشی و خطاطی و شرح زندگانی برخی خطاطان زبر دست که به راستی خلاق این هنرها بوده‌اند، وآثار هنری‌شان در موزه‌های بزرگ جهان نگهداری می‌شود بنویسم، آنگاه فرهنگ اصطلاحات را به‌ترتیب حروف تهجی به صورت مختلط بیاورم. اما پس از بررسی و دقت بیشتر بهتر آن یافتم که واژه‌های قسمت خطاطی و نقاشی و جلد سازی و رنگها را

جدا ازهم وبه‌صف خود قرار دهم ودرآغاز هر بخش مقالات مختصری درهمان موضوع بیاورم .

براین اساس در بحث مربوط به‌کاغذ ، اقسام کـاغذها ، رنگهای آن و اصطلاحاتش یاد شد ؛ ونیز دربخش جلد سازی مطالبی راجع به‌جلد، انواع جلدها، و ابزار متعلق به‌این فن‌آورده شد . ولی معترف است‌که این‌گونه آرایش خالی از نقص و نارسایی نیست چه شاید تمام اصطلاحات‌کتاب سازی را دربر نگیرد ؛ وظیفهٔ ارباب ذوق و تحقیق است‌که دراین زمینه مطالعات بیشتر کنند و نقائص این‌کتاب‌را تکمیل فرمایند و بهتر اینکه‌کتابی مستقل وکامل و خالی از نادرستی وکاستی تألیف کنند .

از مـؤلفان پـاکستان آگاه شدم‌کـه یکـی از صاحبان ذوق در زمینهٔ اصطلاحـات کتاب سازی ،کتابی در زبـان اردو تنظیم فـرموده که هنوز چاپ نشده است . انتشار این‌کتاب ، بی‌گمان دوستداران این هنرها را سودها خـواهد بخشید .

مناسب شمردم‌که درپایان این‌کتاب رسالهٔ «رسم الخط» مجنون رفیقی را بیاورم ؛ زیرا این رسالهٔ منظوم در فـن خطاطی است ؛ و به نام مظفر حسین میرزا مصدر شده است .

جزء اعظم خطاطی‌های این تألیف را استادمحمدعلی(آخند) خطاط هفت قلمی هرات در عهده‌گرفته است . از لطف ایشان صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم .

چنانکه در سطور بالا یادآور شدم این فرهنگ اصطلاحات و لغات فن کتاب سازی را نمیتوان کاملا بی عیب‌گفت، باید تکمله‌ای بر آن افزود و شاید ده‌ها نسخهٔ دستنویس موجوداست‌که نگارنده بدان دسترسی نداشته است و این اصطلاحات بطور موجه و وسیع درآن متون‌آشکاراگردیده باشد .

اخیراً از شاد روان دکتر مهدی بیانی مجموعهٔ‌کوچکی بنام‌کتاب شناسی نسخه‌های خطی به‌سلسله انجمن‌آثار ملی نشریافته است‌که از نگاه محتویات رسالـهٔ مغتنمی است ، در این تألیف انواع قطع کتاب قطع بازوبندی و بغلی و حمایلـی و سلطانی نیز ذکر رفته است واندازهٔ‌آن قطع‌ها به‌میلیمتر به‌صورت تقریبی تعیین شده است و قطع رحلی نیز به بزرگ وکوچك یاد شده است،وهم در مورد ترنج، سرترنج

و نیم ترنج مطالبی است . بعضی اجزاء آنرا در این مقدمه می‌آورم تا قسماً تکمله گونه‌ای باشد .

در مورد ترصیع نوشته‌اند «اگر درنقوش مذکور در تذهیب جزآب زر محلول شنگرف و لاجورد و سفیداب و زنگار و زعفران و سیلو وغیره به‌کار رفته و نقش ونگار رنگ به رنگ شده باشد آنرا مرصع گویند . معمولا هر نقش مرصع ، مذهب نیزهست ولی عکس‌آن لازم نیست» و درمورد اصطلاح تحریر گفته‌اند «گاهی اطراف نقوش و یاکلمات و عباراتی را کـه به‌آب زر یا الوان دیگر مانند سفیداب انداخته ونوشته‌اندبرای‌اینکه‌بهتر نموده وخوانده‌شودباقلم‌بسیارباریك با مرکب مشکی محصور می‌کنند این عمل را «تحریر» می‌گویند» در این‌جا نظر نگارنده اینست‌که تحریر درواقع همان طرح‌کار است‌که در نخستین خفیف‌کار میشود بعد ازآن‌نقاشی آب رنگ برروی‌آن قرار می‌گیرد ، شاعری گفته است :

نخستین نقش‌را تحریر بندی پس‌آنکه رنگها برجا پسندی

تحریریکه‌استاد توجیه کرده‌اندمن‌آنرا دوره گیری‌حروف گفته‌ام. برخی‌خطوط به‌زرنوشته شده به قلم موی به مرکب سیاه دورآن خط باریك می‌کشند هم زیبایی و نمودی‌بخودمی گیردوهم ازجانبی جلوخط زرگرفته می‌شودکه ازکرسی حقیقی خود تجاوزنکند. این طورخطوط‌که دورآن خط باریك‌آنرا دربرگرفته است بسیار است ودرمجموعه‌شخصی‌کسی قرآنی دیدم‌به‌خط ثلث به سیاه نوشته بود؛دورخط به‌قلم موی زرگرفته شده بود .

حل‌کاری : «عبارت است ازطلاکاری یك پارچه بدون خطوط تحریر از تصویر جانوران و بیشتر شاخ وبرگ وگل و بوته و پرندگان و حیوانات افسانه‌ای مانند اژدها وسیمرغ‌که حواشی‌کتابهای تزئینی و بیشتر درحواشی مرقعات وصفحات بدرقه (صفحات سفید ابتدا و انتهای کتاب) باآن تزئین می‌شود.

عکاسی «پیش ازاختراع عکاسی جدید»آنچه در قدیم به‌آن عکاسی اطلاق می‌شد و حواشی بعضی‌کتابها ومخصوصاً مرقعات رابه‌آن تزئین می‌کردند ، عبارت بود ازاینکه الگوهایی از مقوا بادقت از نقوش مختلف می‌بریدند وآنرا روی صفحه منظور می‌انداختند وباالوانی‌که انتخاب‌کرده بودند، روی الگورا رنگ می‌کردند، در نتیجه در مواضعی از مقوا که بریده شده بود ، اثررنگ می‌ماند و بقیه سفید و نقوشی یك نواخت درصفحات مختلف حاصل می‌شد که بیشتر آن نقوش با زر تحریر

می گردید.»

«قطاعی : آنست که نقوش یاکلمات و عباراتی راکه با مقراض و قلم تراش ازکاغذ می‌چینند وقطعات بریده شده را اگر ازکاغذ سفید باشد روی‌کاغذ رنگین و اگر رنگین باشد روی‌کاغذ سفید می‌چسبانند ونیز صفحه‌ای راکه ازآن قطعاتی بریده شده است روی‌کاغذ به رنگ مخالف می‌اندازند.» (۱)

مایل هروی

(۱) نقل ازکتابشناسی کتابهای خطی

مآخذ و مدارك

۱ـ کتاب المخترع فی‌فنون من‌الصنع از مؤلف نامعلوم عربی کتابخانه آصیفه

۲ـ گلستان هنرقاضی احمد غفاری کتابخانه موزیم سالار جنگ حیدر آباددکن.

۳ـ آداب المشق باباشاه اصفهانی چاپ لاهور.

۴ـ مفتاح الخطوط تألیف رضا علیشاه قادری مورخه سال ۱۲۴۹ق

۵ـ رسم الخط مجنون رفیقی هروی نسخه سالار جنگ

۶ـ رساله قانون خوشنویسی از عبدالاحد رابط ابن محمد فایق ظاهراً درقرن ۱۳ موزه سالار جنگ

۷ـ رساله درعلم خطاطی از محمودابن محمد که بنام شهزاده علاء الدین نامی‌موشح کرده است. سالار جنگ

۸ـ میزان الحروف رساله منظوم تصنیف مولانا محمدحسین کتابخانه آصفیه.

۹ـ رساله مفردات و مرکبات محمدحسین کشمیری آصفیه .

۱۰ـ رسالهٔ فیض تألیف عزالدین خوشنویس شاگرد آغا رشید . کتابخـانه آصفیه.

۱۱ـ رساله از محمد قاسم نوری اصفهانی‌در موزیم سالار جنگ که خط زلف عروس را نمونه داده.

۱۲ـ تحفة‌الملوك رسالهٔ خطی در موزیم سالار جنگ از عبدالرضا ابن حاجی‌محمد مؤمن بن‌ملا عاشقی اصفهانی که در وقت سلطان ابوالحسن قطب شاه در حیدر آباد دکن تألیف شده و از مجنون ودیگران مطالب را گرفته است.

۱۳ـ تعلیم المشاقین ازمحمدحسین کشمیری.
۱۴ـ سوادالخطمجنون رفیقی هروی.
۱۵ـ رسالهٔ درعلم‌خط وتذکره خطاطان ایران وهندوستان از مصنفات منشی بختاور-
خان در سال ۱۰۸۸
۱۶ـ تاریخ ایران پرسی‌سایکس.
۱۷ـ راحت‌الصدور راوندی.
۱۸ـ الفهرست ابن‌ندیم.
۱۹ـ احوال آثار خوشنویسان (نستعلیق نویسان) دکتر بیانی ۳ج
۲۰ـ سبك‌شناسی ملك‌الشعراء بهار.
۲۱ـ قانون‌الصور صادقی چاپ در مجله‌هنر ومردم
۲۲ـ گلزار صفا صیرفی چاپ در مجله هنر ومردم
۲۳ـ مرکب‌سازی مجنون رفیقی هروی. نسخهٔ خطی دست‌داشته‌من
۲۴ـ مجله هنر ومردم.
۲۵ مجله آریانا
۲۶ـ فرهنگ ایران‌زمین.
۲۷ـ مجله سخن.
۲۸ـ اصول و قواعد خطوط دسته از فتح‌الله بـن‌احمد بن‌محمود سبزواری بکـوشش
ایرج افشار.
۲۹ـ رساله درخط ونقاشی از قطب‌الدین محمد قصه‌خوان بکوشش‌خدیوجم.
۳۰ـ رساله خط (دربیان کاغذ رنگهای الوان ونگارها وترکیب مرکب وقلم وخط)
از آقا رضی‌الدین محمد بن‌حسن قزوینی متوفی بسال ۱۰۹۶ بکوشش پرویز
از کائی.
۳۱ـ مداد الخطوط میرعلی هروی.
۳۲ـ صراط‌السطور سلطانعلی مشدی.
۳۳ـ تاریخ آداب‌اللغة العربیه جرجی‌زیدان.
۳۴ـ تاریخ صنایع‌اسلامی دکتر دیماند (ترجمه‌دکتر عبدالله فریار)
۳۵ـ تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان از استاد حبیبی
۳۶ـ رهنمای گنجینه قرآن درموزه باستان، دکتر بیانی.

۳۷ـ شاهکارهای هنر ایران ازپوپ ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری.
۳۸ـ تاریخ نقاشی در ایران دکترزکی محمدحسن ترجمه ابوالقاسم سحاب.
۳۹ـ اصول خطوط سته ازعبدالله صیرفی، موزه سالار جنگ.
۴۰ـ آداب خطوط مجنون.
۴۱ـ رسالهٔ جلدسازی منظوم بکوشش جناب ایرج افشارداخل فرهنگ ایران زمین
۴۲ـ فرهنگ معین
۴۳ـ تذکره خوشنویسان از خلیفه شیخ‌غلام محمد راقم هفت‌قلمی.
۴۴ـ امتحان الفضلا میرزا سنگلاخ.
۴۵ـ تذکره خطاطین میرزا هدایت‌الله لسان الملك.
۴۶ـ پیدایش خط وخطاطان میرزا عبدالمحمد
۴۷ـ اسرار الخط ازمحمد فضل‌الله انصاری فاروقی موزیم دهلی.
۴۸ـ رساله دفتر خطاط و نستعلیق بی‌مثال از محمد کریم‌الله‌خان‌کریم ـ کتابخانه رامپور
۴۹ـ رساله درفن خوشنویسی از عبدالرشید دیلمی، کتابخانه رامپور
۵۰ـ رساله که دروقت اکبرپادشاه محلی هند درفن خطاطی تألیف یافته کتابخانه اسلامی علیگر
۵۱ـ شاه‌اسماعیل صفوی اسناد و مکاتبات
۵۲ـ مجله رهنمای کتاب
۵۳ـ تاریخ ادبیات ایران از استادجلال‌الدین همایی.
۵۴ـ کارنامه‌های ایران.
۵۵ـ فصلی از جواهر العلوم کتابخانه «گنج بخش راولپندی»
۵۶ـ شرحی برخوشنویسان دیباچه دوست محمد گواشانی از فکری مرحوم.
۵۷ـ تطورالخط العربی از ناجی.
۵۸ـ ارداویرا فنامه
۵۹ـ کتاب‌ماللهند ابوریحان بیرونی
۶۰ـ سنی‌الملوك الارض والانبیا
۶۱ـ سفرنامه زوارچینی ترجمه فارسی مربوط انجمن تاریخ افغانستان
۶۲ـ ضحی الاسلام.
۶۳ـ مقدمهٔ تاریخ ابن‌خلدون بحث خط.

۶۴ـ مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی
۶۵ـ آداب الفلاسفه نسخه خطی دانشگاه مرکزی تهران
۶۶ـ تاریخ بیهقی
۶۷ـ الحکیم نقطةالمصاحف ازعثمان بن‌سعید ارمویی درداخل مجله آستان قدس
۶۸ـ ذیل خلاصةالاخبار از میرخواند.
۶۹ـ حبیب‌السیر میرخواند
۷۰ـ مطلع‌سعدین عبدالرزاق‌سمرقندی
۷۱ـ عالم‌آرای‌عباسی
۷۲ـ شرفنامه خواجه‌عبدالله مروارید.
۷۳ـ نفایس‌الفنون فی‌عرایس العیون محمدآملی
۷۴ـ کتابشناسی نسخه‌های خطی از شادروان، دکتر بیانی

سابقہ کتاب

کاغذ و رنگ

درروزگاران قدیم، زمانی که هنوز کاغذ سازی اختراع نشده بود، مردم برای نوشتن از لوحهای سنگی، وپوست وبرگ درختان، واستخوان وپوست جانوران، ولوحهای گل پخته سود می‌جستند. ازاین نمونه ها در وادی نیل و دربابل بسیار به دست آمده است.

اختراع کاغذ درچین به‌وسیله تسای‌لون درسال۱۰۵میلادی‌صورت گرفته[1]. بریك مجسمه اوزاهاریس در موزهٔ واتیکان روم این مطلب یاد شده که داریوش پادشاه هخامنشی‌شخصی را به مصرفرستاد تا به کتابخانه‌ها کتاب بدهدوجوانان‌رابه‌مطالعه تشویق کند[2].

اوستا وزند برپوستهای پیراستهٔ‌گاو،به‌آب زرنوشته بود که‌اسکندر پتیارهٔ بدکردار آن را برآورد وبسوخت[3].

در روزگار پادشاهان اشکانی، بعد ازآنکه نشانه های شوم تسلط اسکندر وجانشینانش ازمیان رفت هفتاد کتاب که حاوی علم نجوم و فلسفه وکشاورزی بود به‌زبان قبطی ویونانی برگردانده‌شد[4].

صاحب الفهرست‌گوید: ابوالفضل بن عمید برخی ازاین کتابها را

۱ــ رك‌به‌تاریخ کتیبه‌های کهن‌از استادحبیبی. ۲. مجلهٔ‌هنر ومردم‌خرداد ماه ۱۳۴۵. ۳ــ ارداویرافنامه ۴ــ تاریخ‌سنی‌الملوك الارض‌والانبیاء صفحهٔ ۳۰

درسال ۳۴۰ به بغداد فرستاد و من به چشم خود دیدم و در نزد ابوسلیمان باقی بود[۱].

شاهان ایران برای اینکه فرهنگ عظیم این سرزمین پایدار بماند ازبرگهای خدنگ که آن را توز می‌گفتند کتابها می‌پرداختند و اگر برچرم هم می‌نوشتند ازنگاه مقاومت بوده‌است. زردشتیان کتابهای زیادی درتمام ساحات علوم فراهم آورده بودند که عمال اسکندر سوزانده‌اند. ابن ندیم به ما خبر می‌دهد که یکی از ملکان اسکندریه شخصی‌را موظف نمود که کتب‌علمی رافراهم آورد. وی پنجاه وچهارهزار وصد وبیست کتاب‌جمع کرد وگفت هنوزهم کتابهای بعضی‌جاها مثل سند وهند وگرگان و ارمن و چین باقی مانده است[۲].

البیرونی درکتاب ماللهند یکی ازعلمای دربار کابل شاهان رانسام می‌برد که کتابی به نام شکهت برت تألیف نموده بود[۳].

بعد ازآنکه معتصم خلیفهٔ عباسی(۲۱۸-۲۲۷) افشین سردارایرانی را به‌گناه زندقه به‌زندان افگند ونابود کرد،چنانکه طبری نوشته درخانه‌اش کتابهای زیادی یافتند.

درقسمت شرقی‌هیکل سی وپنج‌متری بودا دربامیان ،درسال ۱۹۳۰، ورق هایی از پوست درخت به صورت کتاب پیدا شد که رسم‌الخط عصر کوشانی‌را بیانگر است.

بی‌گمان رسم وسنت کتاب نویسی از زمانه‌های‌قبل ازاسلام به‌دورهٔ اسلامی انتقال یافته است. هیون تسنگ جهانگرد چینی که درسال ۶۳۰ میلادی به افغانستان سفر کرده شش‌نوع کتاب دینی‌رابرشمرده ومعتقد بوده کسی که مطالب‌این کتابهارامی‌دانسته مرتبه عالی‌دانش را درمی‌یافته‌است[۴].

۱ـ الفهرست‌صفحه ۳۳۸. ۲ـ الفهرست صفحهٔ۳۳۴. ۳ـ کتاب‌الهند صفحه ۱۰۵. ۴ـ سفرنامه زوارچین، مربوط به‌کتابخانهٔ انجمن تاریخ.

ابن‌الندیم ازچهل وهشت اثر ابن‌طیفور احمد بن طاهر که ازسلالهٔ ملوك خراسان بوده و درقرن سوم می‌زیسته خبر می‌دهد[1]. همین‌ابن طیفور آورده که: عتابی شاعرمعروف دورهٔ عباسیان (متوفی به سال ۲۰۸) به من گفت روزگاری چند به مطالعه درخزانهٔ کتب مرو اشتغال داشتم. ازدوران پادشاهی‌یزدگرد کتابهای بسیاردرآن خزانه بود، وازمطالعهٔ برخی از آنها دریافتم که لُب ومعنی‌علوم ازایشان است ولفظ ولغت از ما[2].

گفتنی است که ازنسخ‌کتابهای عربی و فارسی که درموزه ها و کتابخانه‌ها حفظ می‌شود وتاریخ مسلم دارد، در زبان عربی‌نسخهٔ غرایب‌الحدیث تألیف قاسم بن سلام است.تاریخ‌کتابت قدیم ترین نسخهٔ موجود این‌کتاب ۲۵۲ هجری قمری مطابق ۸۶۶ میلادی است . بعض اجزای‌این نسخه که درلیدن مضبوط است‌کوفی متمایل به نسخ است وقدیم ترین‌نسخ خطی عربی شناخته شده درجهان است. ونیز درخور تذکراست که قدیم‌ترین نسخهٔ موجود به زبان فارسی دری‌کتاب الابنیه عن الحقایق الادویه به خط شاعر معروف اسدی طوسی سرایندهٔ گرشاسب نامه است. تاریخ کتابت این نسخه ۴۴۷است و شرح تعرف مکتوب به سال ۴۷۳ مضبوط درموزهٔ کراچی وهدایةالمتعلمین‌مکتوب به سال۴۷۸، که‌در بادلیان‌اکسفورد حفظ می‌شود نیز ازکتابهای قدیمی است .

حال‌اندکی‌راجع‌به کاغذ،انواع آن‌واقسام رنگهایش‌سخن‌بگوییم. درآغاز نوشته ابن‌الندیم‌را می‌آوریم[3].

ورق: گویند آدم اول‌کس بود که برگل نوشت، وپس ازچندی سایر ملل نوشتن را برروی مس وسنگ آغازکردند تا برای همیشه پایدار بماند. چه بسا هنگام حاجت برروی تخته و برگ درخت نیز می‌نوشتند و نیز روی توز که‌کمان ها را با آن می‌پوشانند می‌نوشتند تا همیشه پایدار

۱ـ الفهرست صفحهٔ ۱۴۶. ۲ـ ضحی‌الاسلام، صفحهٔ ۱۸۰.

۳ـ الفهرست، ص۱۰، (بحث‌کاغذ)

بماند. چون دباغی پوست معمول گردید مردم برروی آن می‌نوشتند. مصریان بر کاغذ مصری می‌نوشتند و رومیان برحریر سپید ورق و طومار مصری و فلجان که پوست گورخر است می‌نوشتند. فارسیان برپوست گاومیش وگاو وگوسفند، وعرب براستخوان کتف شتر ، ولخاف که سنگ پهن سپیدیست وشاخهٔ درخت خرما که برگهای آن را کنده باشند ، می‌نوشتند وچینیان بر کاغذ مصری که ازگیاه خشك به مقدار فراوان به عمل می‌آوردند، وهندیان برمس‌وحریر سپید می‌نوشتند. اما کاغذ خراسانی ازکتان به دست می‌آید؛ وگویند این‌کار درزمان بنی‌امیه و به قولی درزمان بنی‌عباس رواج یافت. برخی آن را قدیم وبرخی جدید دانسته‌اند.ونیز بعضی‌گویندکارگران‌چینی آن‌رادرخراسان همانند کاغذ چینی می‌ساختند؛ و انواع آن طلحی، نوحی، فرعونی، جعفری و طاهــری است.

دربغداد مردم سالها ازنوعی‌کاغذ استفاده می‌کردندکه ممکن بود پس از نوشتن، آن را پاك‌کنند وباز برآن بنویسند.

نوشته‌اند چون پوستهایی‌که پس از دباغی با آهك برای نوشتن آماده می‌شد پس‌از مدتی براثرخشکی پاره و تباه می‌شد دباغی پوست با خرما معمول‌گردید،واین نوع دباغی تا زمانی‌که کاغذ سازی به شیوهٔجدید رواج یافت معمول بود.

روش کاغذ سازی در زمان های قدیم

ابتدا قطعات پنبه وپارچه وکهنه را جمع‌آوری‌کرده پس‌ازجوشانیدن آنقدرمی‌کوبیدند تابصورت خمیردر می‌آمد. خمیرحاصل را درظرف های بزرگی با افزودن آب رقیق‌کرده و به غلظت‌کرم در می‌آوردند و تــوری سیمی ریزبافی را دراین خمیرفرو برده وپس ازمدتی خارج می‌کردند تا

آب ازسوراخهای توری خارج می‌شد و خمیر کاغذ بشکل نمد روی شبکه باقی می‌ماند، الیاف مزبور را تحت فشار زیاد قرار می‌دادند و کاملا خشك می‌کردند، بالاخره هردورویهٔ کاغذ را به چسب مرغوبی می‌اندودند تاصاف وبراق می‌شد[۱].

ازمسلمین اول کسی که بکمك صنعتگران خراسان ساختن کاغذ را را معمول کرد جعفر برمکی است. ازآن زمان به تدریج در ساختن کـاغذ ابداعاتی بکار برده‌اند ودرست کردن آنرا آسانتر کرده‌اند[۲].

بهترین کاغذ: سفید ونرم وبریان وصاف وهموار باشد، بهترین کاغذ خطایی است بعد ازآن دولت‌آبادی وبعد عادلشاهی وبعد سمرقندی.

کاغذ آهاری: کاغذی که اندوده‌می‌سازند به ماده‌ای مثلاً تخم خطمی شبانه روزی درآب کند و بپالاید وکاغذ بدان برارد وخشك کند و دوبرگ کاغذ را به‌آهار برهم می‌توان چسبانید چنانکه هردو یکی شود مهره زند وبنویسد که خط بروی بغایت خوانایی وزیبایی بنهایت می‌آید[۳].

کاغذ ابری: برروی مایع نشاسته رنگ‌می‌ریختند وکاغذرا به شکل های رنگین ومرغوب در می‌آوردند وبعداً روی آن می‌نوشتند.

کاغذ ابریشمی: کاغـذی که از ابریشم می‌ساختند ونازك و ظـریف می‌باشد وکتابهای نبشته شده اندرین کاغذ ها دیده شده است.

کاغذ پوست دل‌آهو: از پوست دل آهو کاغذ می‌ساختند. اینجـانب قرآنی نوشته برپوست دل‌آهو دیـده است. این قرآن درکتابخانـهٔ عامه افغانستان بخش‌نسخ خطی حفظ می‌شود.

۱ــ رك مجله هنر و مـردم شماره هشتاد وسوم. ۲ــ رك تاریخ ادبیات ایران ازمیرزا جلال‌الدین همایی اصفهانی ص۳۸۱ . ۳ــ رك رساله‌ای در بیان کاغذ ورنگها والوان به تصحیح گلچین معانی نشردانشگاه تبریز.

کاغذ بغدادی: این کاغذ ضخیم تر ازانواع دیگر کاغذها بوده است.

کاغذ حنائی: کاغذ را ازحنا وزعفران وچند قطره مداد رنگ می‌دادند ورنگ کاغذ مطبوع می‌شد وبه چشم زیبا می‌آمد.

کاغذ خراسانی: از کتان ساخته می‌شده است. مخترع آن اهالی خراسان بوده‌اند. اختراع واستفاده ازاین نوع کاغذ به قول معروف درزمان بنی‌امیه معمول شده است[1]

کاغذ خطائی: از کاغذهای خوب دنیای‌خطاطی است. ازچین می‌آورده‌اند. صاف ومقاوم بوده. سلطان علی‌مشهدی در صراط السطور خود آنرا چنانکه گذشت تعریف کرده است.

کاغذدولت‌آبادی: نام درجهٔ دوم کاغذ عادلشاهی است.

کاغذ عادلشاهی : بی‌دانه باشد.

حبذا کاغذ عادلشاهی — که هنرورگل بیخارش‌خواند
قیمت آن قلم من داند — که نثارش درشهوارش‌خواند

کاغذ سمرقندی: از کاغذ های خوب برای کتابت شناخته‌شده‌است.

حبذا کاغذ سمرقندی — زود یابی اگر خردمندی
خط براوصاف وخوب می‌آید — صاف وپاك ازعیوب می‌آید

کاغذ هندی: نسبتاً کاغذ معمولی‌است و اما اینقدرهست آن کاغذهایی که آهار ومهره زده می‌شود بهتر ازآب درمی‌آید.

قطع : در اصطلاح اندازه درازا و پهنای ورق کتاب را گویند ؛ چون: قطع جانمازی- قطع وزیری -قطع نیم ورقی (نیم برگی)- قطع خشتی - قطع بیاضی- قطع رحلی - قطع ربعی.

۱- همایی،ص۳۸۱ تاریخ ادبیات ایران.

رنگ‌آمیزی کاغذ

در مورد کتاب سازی به رنگ توجه خاصی مبذول می‌شده است. زیرا عقیده داشتند کاغذ سفید چشم‌را ضعیف می کند. در رسالهٔ خط رضی‌الدین محمدبن حسن قزوینی درمورد کاغذ ورنگ آن چنین آمده است: کاغذ های جمیع بلاد را تجربه کرده‌اند آنچه پسندتر وپاینده تراست کاغذ بغداد و دمشق و آمل وسمرقند است، که خطوط را قابل است؛ وکاغذ های جایهای دیگر اکثرشکننده ونشر کننده و ناپایدار است وکاغذ را اگراندك گونه دهند بهتر بود بسبب آنکه بیاض قوهٔ باصره را ضعیف می کند.

والوان مختلفه بسیار است بعضی مفرد مجرد چون زرد، سرخ ، آل ،کبود ، زنگاری وخود رنگ وکاهی ، وآنچه مرکب است بعضی دیگر چون عودی وسبز وگلگون وفریسه ونارنجی[1].

رنگ: آنچه‌استادان‌رنگ‌قرارداده‌اندبعضی‌مفرداست‌وبعضی‌مرکب. اما آنچه‌مفرداست‌زرد،سرخ، آبی، کبود،زنگاری، کاهی، گل‌شفتالویی،خطایی، بعضی‌مرکب چون عودی،سوسنی،سبز ومرمری ونارنجی‌وبعضی درهم که عبارت ازابری باشد وآن‌نیزبردوقسم‌است آبی وآهاری‌ساده وهفت‌رنگ[2].

کاغذها را رنگ آمیزی می‌کردند تا هم زیبا بنماید و هم چشم را خسته و دردمندنکنند. رسم چنان بوده است که‌اززبان سلطان وقت‌هرچند به اطراف واکناف واشراف وحتی به خواقین می‌نوشتند ادب نویسندگی تقاضا می کرده‌است تابه‌کاغذ سفید نویسند وغالباً‌مهره نمی‌زدند واماوقتی‌به دوستان نامه می‌فرستادند وکاغذ رنگ داده ومهره‌زده‌ویاافشان‌می‌نوشتند. درکتاب نویسی‌نیزاین نکته را مراعات می کردند .

درمورد آنکه کاغذ پرز نداشته باشد و مقاومت و پایداری به خود

۱ــ رساله خط. ۲ــ اسرارالخطوط قلمی.

بگیرد وعمر آن بیشترگردد تـدابیری به‌کار می‌بردند. همین‌طور وقتی که دولای کاغذ را به هم می‌چسباندند تا کاغذ لك شود و دو کاغذ را به آهـار نشاسته برهم می‌آوردند و مهره می‌زدند و می‌نوشتند خط بغایت زیبا مـی‌آمد . برای محکمی کاغذ آن را به لعاب سریشم ماهی می‌اندودند ومهره می‌زدند. گاهی نیز به همین منظور کاغذ را به آب خربزه شیرین و آب تخم خیار و شیرهٔ انگور بی‌دانه و حلیم برنج بی‌روغن و آب صمغ عربی می‌آغشتند وسپس خشك می‌کردند .

رنگ آل: کسی که می‌خواست کاغذ را بدین رنگ درآورد قدری گل معصفر را بزرکوبی می‌افکند واندك اندك آب‌بروی میزد تاهرزردابی که داشت مجموع از آنجا بچکد. هریك من گل معصفر رادوسیر اشخوارسوده بکار بود وعامل یك ساعت دست بروی می‌مالید، بعدازآن اندك اندك آب گرم‌برآن می‌افشاندتارنگ‌ازوی برون‌آید؛ آنگاه برای صاف شدن پاره‌یی آب‌گشته‌ترش‌یاآب نارنج یا لیمویا آب انارترش یاآب غوره‌یاسرکه‌کهنه به‌رنگ می‌افزود، بعد از آن کاغذ را بیرون می‌آورد وبرهمان قانون خشك می‌کرد. گفتنی است که این دشوارترین رنگ‌آمیزی کاغذ است.

آهار نشاسته:

حل آهار که دانـی باشد — شیرهٔ گندم صافی باشد
طبخ کن شیرهٔ گنـدم بسیار — پس بپالای و ببر باز به‌کار
چونکه آهارکنی ای مهوش — بشنو از من صفت‌آن دلکش
تخته‌ای پیش نه از روی‌قیاس — نمد افگن بسرش یاکرباس
قدحی پرکن ازآهار دگـر — قدحی آب همان پیش‌آور
جزوی آهار به پنبه بردار — کاغذ ای سرو روان ده آهار
ترکن از آب دگر پنبهٔ پاك — پی به آهار بمالش چالاك

که همان مصلح آهار شود / صفحه زین قاعده هموارشود

آهار سریشم:

بعضی آهار بدین سان دادند / فرقه‌ای رسم دگر بنهادند
ز سریشم که بود از ماهی / داده آهار به خاطر خواهی
که سریشم سه شبان روز به‌آب / بنهادند که تا گشت لعاب
نرم کردند به آتش درکار / چونکه شد نرم نمودند آهار

آهار مختلفه:

هست شش‌چیز دگر ای دلدار / کـه مقویست بسان آهار
اولا بذر قطونا باشد / که لعابش چو مصفا باشد
کاغذ انداز درو یك ساعت / پس برون آر که یابی راحت
دومین خربزهٔ شیرین است / آبش آهار پی تزیین است
سومین تخم خیارست ضرور / چارمین شیرهٔ صاف انگور
از برنج است دگر بار لعاب / کو بود خالی از چربی و آب
آب صمغ است دگر آخر کار / این همه هست بجای آهار

رنگ زنگاری: باید زنگار خوب را که از ورق مس و سرکه کهنه حاصل شده درکاسهٔ چینی به سرکه صلایه کند تا هیچ جرم در وی نماند. پس هریك سیر زنگار را ده سیرآب بیامیزد، ویك شبانه روز بنهد و سر بپوشد تا گرد وخاك بروی نرسد. بعد ازآن صافی آن را بگیرد و کاغذ بدان رنگ کند.

رنگ خود رنگ: قدری برگ حنای‌پاك را که ناکوفته‌بود درآب گرم کند ویك روز یایك شب بگذارد،بعد ازآن بپالاید و صاف سازد وکاغذ بدان‌رنگ کند. هریك سیر حنا را ده سیرآب باید و اگرآب افزوده شود رنگ مله‌ای می‌شود.

رنگ زرد: قدری زعفران بی‌غشی راکه نیك تلخ باشد و زرد رنگ بود ریشه ریشه ازیك دگرجدا کند و درشیشه اندازد وهریك مثقال زعفران را پنج سیر آب پاك بیامیزد وسرشیشه محکم کند ودرآفتاب نهد سه روز تا تمامت شیرهٔ آن بیرون آید وجرم اوچون‌کاه بماند آنگاه آنرا به زرکوبی پاك ونازك بپالاید و درقدح چینی بگذارد تا نیك صاف شود. پس درطبقی پاك وبزرگ ریزد وپهن کند وکاغذ رادرآن بپالاید و چندان توقف کند که رنگ درمجموع اجزاء کاغذ اثر کند. آنگاه پاره‌ای کرباس‌پاك را بر طنابی اندازد وکاغذ را بربالای آن کرباس افگند ودرسایه خشك کند. بعد از آن مهره زند.

رنگ سرخ: به آب بقم جوشیده کنند و به آب‌گل بستان افروز کنند که جوشیده‌بودو به آب‌شاه‌توت. امااین‌رنگهارا بقایی‌نیست وزرد ومتغیرمی‌شود وکاغذ را درشت و شکننده می‌کند اما اگر از رنگ لاك کنند بغایت خوب وبی‌عیب است وهرپنج سیر رنگ لاك راکه در دیگ سنگین بایك من آب ونیم سیر بجوشانند تا با ده سیر آید صاف کند وکاغذ رارنگ کند وبرهمان منوال خشك کند.

رنگ سبز: قدری کبودك واندکی زرداب بیامیزد وصاف سازد وکاغذ بدان رنگ کند وخشك سازد و باز رنگ کند.

رنگ عودی: قدری رنگ لاك و رنگ کبودك را با هم ضم وکاغذرا رنگ کند وآمیزش الوان تعلق به ارادت کاتب دارد ازهرکدام زیادت کند تغییری در اوظاهر شود.

رنگ فریسه: قدری آب مازو وکبودك باهم بیامیزد ویك‌روز بگذارد تا صاف شود؛ کاغذ بدان رنگ کند.

رنگ‌کاهی: قدری از آن زرداب که از گل معصفر گرفته باشند نیك

صافی سازند و کاغذ بدان رنگ کنند و در آفتاب خشك گردانند.

رنگ کبود: به «نیل سرابی» صاف کرده کنند و به آب گلهای کبود. اما آن پسندیده نیست؛ بهتر از همه آنست که در فصل تابستان قدری تخم علف «آفتاب گردش» بگیرد ورکویی پاك را به شیرهٔ آن بپالاید و در سایه خشك کند؛ باز بپالاید و درسایه خشك کندبازبپالاید تاسه بار. بعد از آن پاره‌ای خاك را به آب نوشادر نمکین کند و آن رکویی رنگین یك ساعت در زیر آن خاك نمناك کند تارنگ لاجورد گیرد و خشك کند. هر گاه که خواهد قدری از آن کبودك در آب سرد بیفشارد صاف سازد و کاغذ بدان رنگ کند. این نیز پایدار نباشد و از رنگ اصل بگردد.

رنگ گلگون: قدری رنگ لال وزعفران بایکدیگر بیامیزد و کاغذ بدان رنگ کند و اگر زعفران زیادت کند بهتر آید.

رنگ نارنجی: قدری زعفران وشاه آب گل معصفر باهم بیامیزد و کاغذ را نیم در وی بگذارد و بعداز آن در سایه خشك کند و اگر اول کاغذ را آل کند پس از آن به زعفران بر آرد.

اسفیداج حل: باید قدری ازقلعی بستاند ونرم بساید وبه آب صمغ خمیر کند. وبعداز آن درمیان آب بسیار نهد تااندك حل شود وآنرا نیزقدح به قدح بپیماید وسرآب آنرا که روح می‌خوانند جمع کند وآب زیادی را بریزد تابقرار آید. سپس به آب صمغ کند. بدان هرچه بنویسد بسندیده آید.

افشان: درمتن کتاب یا درحاشیهٔ آن طلا پاشیده می‌شود. ازبعضی رنگها نیززمینهٔ کاغذ خال خال می گردد. البته عمل افشان ذریعه آلت‌های مخصوص صورت می گرفته است که آنرا زرافشان نیزگویند.

افشان درشت: این نوع افشان همان زر ورق نشانیست و گاه می‌شود به زرحل نیز افشان درشت صورت بگیرد.

افشان بیخته: یك نوع افشانی است که آنرا محمد مؤمن فرزند

خواجه عبدالله مروارید اختراع کرده است.

برنج ومس‌حل: بایدقدری برنج مروی را با صفحهٔ مس‌صافی‌برسنگ آب بساید تا بازنشیند. آب آنرا بریزد وسریشم سیاه مثل زر ونقره بمالد وبدان کتابت کند وبه سنگ جزع مهره زند خوب نماید.

رنگ حنا:

بستان برگ حنــا را بسیار پاك کن وانگهی‌از گرد و غبار
آب کن‌گرم‌درآن رنگ نخست پس حنا ریز درآن آب درست
وزن آن آب حنا را دریــاب یکی از بــرگ حنا و ده آب
یك شبا روز بجائیش بنه صاف کن آب به‌آن رنگ بنه

رنگ وروغن: یکنوع رنگ‌آمیزی است که به روی دیگررنگها قرار می‌گیرد که درنتیجه رنگها را ازپریدن محافظت می‌کند وغالباً درجلد های لاکی بیشتر استعمال می‌شود. صادقی درقانون الصورگوید.

شوی‌گررنگ وروغن راطلبکار ترا پاکیزگی باید بنـاچار
بود این هم دواصل ای‌یارجانی بگویم تا به فکرت درنمانی
یکی‌جسمی‌ودیگرنقره‌پوش‌است ولی‌این‌کار نیش پرزنوش‌است
ازینها خواهی ار کامت برآید یکایك با تو گویم آنچه باید
بباید بوم کارت را رسانــی بــه آئین بطانه تا بدانــی
بطانه آسترکــاری درین فن علاجت از سفیدابست و روغن
مکرر بایــدت کردن سفیداب که تا نیکو شود این‌کارنایاب
برو اکنون بهرراهی که‌خواهی بکن‌هررنگ‌دلخواهی که‌خواهی

رنگ‌آل:

رنگ آل ار طلبی بنمایم وین گره نیز روان بگشایم
قدری ورد معصفر بستان در لفافی کن وآنگاه برآن
آب می‌ریز که آن زردی او همگی آیـد از کیسه فـرو
پس‌بهر نیم من از آن یکسیر قلیه افگن که بود این تدبیر
پس بمالش‌که شود دیگرگون بشود زان‌کف‌توسرخ چوخون

آب‌گرم آن‌گهی از روی تمیز / اندك اندك بـه سرآن می‌ریز

رنگ زرد:

زعفرانی که بود تلخ بسی / ریشهٔ پاك زهر خار وخسی
چون ستانی تو ازو یك مثقال / ریزه اش سازی ازلطف کمال
آب یك سیر به مثقالی کـن / ور زجاجش پس‌خوشحالی کن
سرآن سخت‌کن وتا به‌سه روز / پیش خورشید بمانش در سوز
چوسه روزش بگذاری در شید / شیره اش زرد شود جرم سفید
پس بیاور قدحی چینی خوب / بکنش پاك و بدارش مرغوب
پس بدستار بپـالای روان / بگـذارش که نشیند ته آن

رنگهای سریشمی:

ز گلهایی که آید رنگ بیرون / بنفش وارغوانی،زرد وگلگون
بکوبانش بهر طوری که دانی / شود ظاهر تـرا راز نهانی
کنی‌گر بستمان ز اندازه بیرون / ولی شیرینیش باید به قانون
چودر رنگ توباشد چاشنی کم / جدا گردد بگاه خشکی ازهم
وگر بسیار شد جوشش نماید / برین تقدیر باید آزمایـد
رسد گر دست چربی بر رخ‌کار / بشو با انزروت‌آبش به‌هنجار
بکش‌برروی‌هم آن‌رنگ پیوست، / که‌گرددرنگ‌توهموارویکدست
منه زافـزونی وقلت بدل بار / که گردد آخر کار تو هموار
چوگرددخشك‌روغن‌کاریش کن / زکاغذ لق ولی‌غمخواریش کن

رنگ سرخ:

آب گیر از گل بستان افروز / وز من این رنگ بخوبی‌آموز
آب شاه توت و دگر آب بقم / هر سه در وزن برابر با هم
ضم‌کن وهیچ مکش زان بیمی / بس بجوشان که شود کم‌نیمی

لیك اینگونــه مدارش نبود | چون دگر رنگ قرارش نبود
پنــج سیر آور از لاك نخست | درکنش‌یکمن ونیم آب درست
پس بجوشان‌که بماند ده سیر | کاغذ آنگاه بدان رنگ بگیر
لیکن این رنگ گذاری بسیار | تا شود صاف‌که اینست قرار

رنگ سبز:

قدری رنگ کبودی بستان | پس به زرداب معصفر برسان
اصلش اینست تو هستی‌مختار | خواه‌ازین‌خواه از آن‌کن بسیار

رنگ عود:

رنگ لاك و دگر آن رنگ کبود | که بدان عمر گرامی معهود
با هم از تجربهٔ خود ضم‌کن | یعنی آن هر دو قرین هم‌کن

رنگ فریسه:

خوش بودرنگ‌فریسه‌ای‌دوست | خط‌برین‌گونه‌لطیف‌ودلجوست
آب مازو و کبودك با هم | چاشنی گیر وبکن جانا ضم

رنگ طلق حل: سنگیست‌که از میان توده های خاك‌که درکوه هــای بزرگ باشد حاصل شود و آن دونوع‌باشد.یکی ورق ورق برروی یکدیگر مثال‌آبگینه، وازآن تابهای‌حمام سازند، ودیگر ورق اوبغایت ریزه‌وروشن و تنك و پاك درخشنده پس ازین نوع ثانی قدری را درخریطه‌کند‌که از کرباس‌باشد وپاره‌های‌یخ درخریطه انــدازد وبرسرکاسه دردست میمالد و آب‌آن به تدریج درکاسه می‌ریزد تا چون یخ تمام آب شود، باردیگریخ درخریطه‌کند. همچنین چند تار صلایه‌کند پس یك شب بگذارد. بعدازآن آب زیادتی را بریزد و به‌آب صمغ حل‌کند وبــدان‌کتابت کند برکــاغذ رنگین و اگر اندکی زعفران با آن آب بیامیزد مثل زر نماید. و اگر با شنجرف بیامیزد همچون‌افشان نقره‌نماید. واگر برکاغذآن نویسدوبه‌جزع

مهره زند همچون زر ونقره نماید واین را محلوب‌گویند.

طلق نقی طلب وخرد بسای تا بسی خرد شود جهد نمای
پس زکرباس یکی کیسه بدوز زین هنر شمع ضمیرت بفروز
طلق در کیسه‌کن و ریزه سنگ اندران‌کن زبرای نیرنگ
عوض سنگ بود یخ زیبا خوبترزین دو نوات خرما
کاسهٔ آب به پیش آر و درو سعی کن تا شود آن طلق فرو
چون نشیند به ته‌آن آب بریز باز از گرد بدارش به تمیز
زآب صمغش تو صلایه می‌کن زعفرانش پی دایه می‌کن
تا چو زر رنگ دهد در مکتوب مهره از جزع کنش‌ای مطلوب
چونکه شنگرف به او آمیزی رنگی ای دوست نکوانگیزی
لیك تنها بود آن سیم مثال زیب‌آن چون دهی از کاغذآل

رنگ کاهی :

رنگ‌کاهی چو کنی ای مهوش بستان رنگ معصفربی غش

رنگ‌کبود :

شرط اینست‌که در تابستان تخم‌خورگردش‌گیری پس‌از آن
شیرهٔ وی بفشاری ودگر لتهٔ پاك به آن سازی‌تر
خشك در سایه‌کنی ای دلدار دگرش رنگ کنی تا به‌سه بار
آب نوشادر آری و به‌آن خاك را نم‌کنی ای‌جان جهان
لته در خاك گذاری یك دم که برآید وی‌از آن بوی بهم
لاجوردی چو شود بیرون آر تادم کار نگاهش می‌دار

رنگ گلگون:

چون شود میل ضمیر توفزون که بود گونهٔ کاغذ گلگون
اولا رنگ هم ازلاك بگیر زعفران ریز درو از تدبیر

زعفران بیشترك بهتر دان / چون کنی تجربه آمیزش آن

رنگ گل‌هرموز :

از قعر دریا حاصل شود. هرگاه آب باقعرافتد مردم از آن بسیار بردارند وخشك کنند. قدری از آن بستانند ودرآب کند. بعد از آن ازین طبق بدان قدح، و از این قدح بدان کاسه می‌کند وهربار آنچه برسرآب می‌آید در قدحی میکند تا آخرهمه را در دوات کند وقدری سودهٔ بیخته با وی بیامیزد، عودی باشد.

میل طبعت چو شود جانب این / کـزگل هرمـزی باشد تـزئین
بستان زان قدری و آنگاه / ریزآن در قدحی بی اکراه
آب کن درسرش‌ای سرو روان / پس بدیگر قدحی می‌ریـزآن
از قدح چون به قدح پـردازی / سرآبش همه یکسو سازی
زبدهٔ آن چو بگیری به تمام / زاب صمغش برسانی به نظام
در دواتش کن و بنویس به‌آن / که‌بسی‌خوب و لطیفست‌وروان

رنگ لعلی: (لعلی‌ساختن)

زرنگ لاك بستان نغزو خوبش / به‌نیکویی جداگردان زچوبش
بگیرازآب اشنان پاك وبی‌غش / بکن در دیگ وانگه نه‌برآتش
درو می‌ریز رنگ لاك کم کم / بزن با چوبکی هرلحظه برهم
چوخالی گشت‌لاك‌ازرنگ‌بی‌شك / زلته سوده در وی ریز اندك
پس‌ازده‌جوش‌دیگرصاف کن‌پاك / که دل از دیدنش‌گردد فرحناك

رنگ عروسك:

از شاه آب معصفر سازند چنانکه قدری شاه آب را در ظرفی کنند وپاره‌ای یخ درآنجا افگنندتا لخت‌لخت شود چون جگر.اندك آبی که زیادت داشته باشد پاره‌ای پشم راشانه‌کنند وبرلب‌آن قدح نهند وقدح

راکژ کنند تابمرور بچکد. بعداز آن قدری صمغ سوده باآن بیامیزند و برنی، اندایند، تا درسایه خشك شود . بعد از آن که احتیاج باشد اندکی را در آب گرم حل کنند و بدان هر چه خواهند بنویسند واگر شب در آب بماند تیره شود .

درکتابت بود ای مه سیما — خوبی رنگ عروسك زیبا
شرط در ساختنش آن باشد — که به فصلی که زمستان باشد
رنگ شاه آب معصفر بسیار — بکنی یك نفسی با یخ یار
تا ببندد هم مانند جگر — چون شود بسته کنی کار دگر
آوری پشم لطیف بی‌غش — برلب کاسه گذاری دلکش
قدحی دیگر زیرش بنهی — تا چکد رنگ وشود کاسه تهی
رنگ را در قدحی پاك بگیر — زاب‌صمغش بکن آنکه به‌ضمیر
پس بیاور قدری پارهٔ نی — رنگ را جمله طلاکن بر وی
خشك در سایه کن و در دم کار — قدری حل کن و درکار درار
لیك درآب چو ماند یکشب
میشود تیره که رنگیست عجب

رنگ نارنجی:

رنگ نارنجی بس شوخ بود — رنگها پیشش منسوخ بود
هم به‌این رنگ اگرمیل‌توهست — کآیداین‌گونه ترا زود به‌دست
زعفران آب معصفرضم ساز — کاغذ آنگاه در آن آب انداز
نیمهٔ اورا در رنگ بمان — خشك درسایه نمایش پس‌ازآن

زرحل :

بعدازآنکه‌استادان زرکوب زرخوب‌ازیك مثقال‌طلای‌تمام‌عیار مقدارصد ورق‌گرفته باشند ازآن اوراق چندعددبستانندوقدری سریشم سیاه

بگذارد واندکی از آن در کاسه چینی کند ویك یك ورق در کاسه افگند و دست را به آب گرم وصابون رقی پاك بشوید وبه دوانگشت یکی سبابه‌و یکی وسطی ازدست راست برگرداگرد کاسه بمالد تا چون داندکه آمیخته شدآب صافی بسیاردرکاسه کندودست وکاسه راپاك بشوید وازغبارچربی وسیاهی محافظت کند وبنهد تا تمام طلا با تـك کاسه نشیند. پس آن آب زیادتی را بریزد وبه قلم موی از آن حل برکلك کند وبنویسدوچون خشك شود به‌سنگ یشم یا جزع جلا داده آهسته‌آهسته مهره زند؛ واگر تواند و به‌سیاهی تحریر نیك باریك کند.

ورق زربفگن در طبقی به سریشم بشکن هر ورقی
به نمك کن حل وان نیك بمال چون شودحل بده آبش درحال
بازدر ظرف دگر خالی کن ازمن دلشده بنیوش سخن
به‌کتابت چوترا عزم شود قلم موی بدان جزم شود
سیم را نیز چنین حل باید لیکن ارصمغ کنی به آید

زنگار :

توفال مس‌رامقداری بستاندودرظرفی کند وهمان‌مقدارازسرکهٔ کهنه با آن بیامیزدودرچاه آب آویزد ومدت چهل روز بگذارد پس چون بیرون‌آرد زنگار شده باشد.قدری را به‌رکویی بیزد ودر کاسه چینی به‌آب عنزروت صلایه کند وبدان آنچه خواهد بنویسد. واگراندك زعفران باوی بیامیزد فستقی شود ، اما خاصیت او آنست که چون مدتی براید کاغذ را سوراخ سازد .

بکن چاهی دوگزدرجای نمناك صفایح کن بتك‌لیک‌ازمس پاك
بریزاز سرکهٔ ناصاف چندان که گرددصفحه‌ها درسرکه‌پنهان
درآن چاهی‌بنه‌یک مه کم وبیش بپوشان از کم وبیشش میندیش

پس از یك ماه بنگر کان تمامی شود زنگار خاطر خواه نامی

زرنیخ حل : واین نیزدوگونه باشدزرنیخ ورقوزرنیخ کلوخ .
اما زرنیخ کلوخ ورق رنگین‌تر و درخشان‌ترست . قدری از آن‌بستاند وبرروی سنگ نرم‌کند وبساید؛ پس‌کرباسی بیزد وبه آب سرد صلایه کند ، و به‌صمغ بسریشد وبدان‌کتابت کندکه به غایت رعنانماید، اما نزدیك لاجورد وبرکاغذکبود یاسیاه یا آل .

رنگ زرنیخ نماید زیبا هست برکاغذ آل آن رعنا
کاغذ ارزانکه‌کبوداست وسیاه آید آن رنگ برو خاطرخواه
لاجوردش‌چوقرینست‌ای‌دوست آن‌بسی طرفه ونغزودلجوست
عملش آن بود ای راحت دل که بدان چون دل تو شد مایل
بستان جزوی زرنیخ ورق سحق کن تـا که بیابـد رونق
پس به‌کرباس ببیزش دیگر زآب سردش بنما آنگه‌تر
پس صلایه کن ده صمغ آبش به‌قلم باز روان دریابش

سفیداب

بگیر از سرب چندانی‌که باید به دیگی از سفالینی‌که شاید
بنه بر دیگدان دیگ مقرر بکن آتش که‌گردد آب یکسر
به‌آهن‌کفچه‌اش یکسان بپاشور چو خاکستر ز ... شود دور
بسان سرمه‌گردد تیره خاکی فتد آتش دراو از تـابناکی
بنه سر پوش ومحکم دار پیوند گشوده راه آتشگـاه مپسند
چوگردد سرمه باید پختن‌خوب به‌آب ملح شستن‌پاك ومرغوب
سه بارش‌چون‌بشستی‌ای‌نکورای بنه نوشادر وباسرکه می‌سای
به عذب‌ازوی نشادر پاك بستان بکن خشك‌ودگر می‌سای باآن
چو کردی‌شستن‌وسحقش مکرر بپرداز از خلاصش بار دیگر

زبعد آن خلاص اورا بشو پاك — که‌گردی از صفای او فرحناك
بری گر بار دیگر در خلاصش — بیفزایی خلاصی در خلاصش
چو فارغبال گردی از دو آتش — برون آید سرنج پاك بی غش

شنجرف : اصل آن ازگوگرد وسیماب است، وازگل حکمت ظرفی سازند وبه‌آتش نرم نرم آنرابپزند؛ وبهترین آن درفرنگ سازند.پس کاتبان رادربسیار محلهابکار آید، ودرصلایه کردن آن‌احتیاط تمام‌شرطست. اول برسنگ‌بسایدتانیك‌نرم شود، بعدازآن اندك‌اندك به‌آن‌انارترش صلایه کند؛ تاوقتی که هیچ جرم نماند به‌آب‌گرم‌سنگ ودست را درجای بشوید؛ ودوساعت‌بگذارد. پس‌زردابی که برسر آن‌آمده‌بودبریزد وباقی رابرخشت پختهٔ نو آب نارسیده کند تازود خشك شود. پس قدری را بـه‌آب صمغ بسریشد و بدان کتابت کند .

لاجورد حل: ازکوه بدخشان حاصل شود، آنرا صلایه‌کنند و بشویند وسرآب آنرا بگیرند وآنراشمط خوانند ؛ و آنچه بمـاند بغایت رنگین وشگفته باشد. پس چون خواهدکه بکار برد باید که اول به‌صمغ آنرا خمیرکنند وبسیاردرتك کاسه بمالد؛ بعد ازآن به‌آب صمغ رقیق‌آنرا بدان مرتبه رساندکه لایق وموافق‌کتابت‌باشد.

لاجوردعملی: ترکیب آن ازنیل‌خام‌سرابی واسفیداج‌وآب‌صمغ باشدکه نیل به‌روی سنگ‌به‌آب بساید واسفیداج رابشوید ونرم‌آنرا به‌نیل بیامیزد وتا آنگاه که‌بقوام آید ، به‌آب صمغ صلایه کند وبکاربردو کتابت بسیارپایدارباشد .

آن سه قسم‌است چومغسول‌بود — لیك یك قسمش مقبول بـود
وآن سرابست ومیان‌آب وشمط — اولین قابل وباقی است غلـط
لاجـوردی کـه سرابست بیار — آب صمغش چوخمیر آربکار
بفگن آن درقدح و نیك بمـال — تا بگردد بسی از حال به حال

ز آب صمغی که رقیق است دگر — گاه‌گاهی بکن آن جوهرتر
چون به‌سرحد کتابت برسد — کار خامه به اجابت برسد
قلم موی بیاور در دم — باقلم رنگ نما نوك قلم
پس کتابت کن‌وخوشدل‌می‌باش — حسن خط بنگر و مایل می‌باش
لاجورد عملی هم داروست — که مدارش بود وبس‌نیکوست
نیك پاکیزه بگیر اول بار — که سرابی بود او ای دلدار
ز آب صمغش بنما سحق بسی — پاك دارش تو زهر خار وخسی
پس سفیداج لطیف مغسول — ده به آن نیل که گردد مقبول
نوع دیگر بود ای سرو روان — قشر بیض است مکلس شده آن
ز سفیداج کند قطع نظر — قشر را آورد ارباب هنر
و آن بشوید بسی وصاف کند — تا همان رَوشن و شفاف کند
کوزه‌ای ازگل حکمت سازد — قشر در وی کند و بگدازد
از پی‌زیب عمارت نیکوست — زانکه بس روشن وخوب ودلجوست

مرکب : اگرخواهند مدادسیاه روان براق پیدا سازند وزیادت ازعادت بدان‌مهم پردازند، خودساختن‌اولی‌می‌نمایدومتقدمان درباب‌آداب مرکب نسخه‌های منتخب ومجرب مرتب کرده‌اند ؛ وآنچه ازهمه بهتر و آسانتر بوده اینست : باید که قدری روغن‌کتان خالص بستاند و ازپنبهٔ نو، فتیلهٔ سطبر بتابد، واندك نم‌کند ودرچراغ نهد وروغن پرسازد؛ وددرکویی بنهد که‌بادنباشدوروشن کند وسبویی آب‌نارسیده راپاره‌ای‌ازطرف‌سر بشکند وبرسرآن چراغ بیاویزد تا آنگاه که دوده جمع شود. آن دوده رااز سفال به پرمرغ فراهم آرد ؛ودرمیان‌کاغذ کند ومحکم بپیچد؛ ودرمیان خمیر گیرد ودرتنورگرم برد تانیك پخته شود؛ وپس چون ازآن چربی که اصل دودهٔ مستودعست بشدت حرارت بسوزد ازتنور بیرون آرد ومقدارده درم‌بر کشد وبنهد وصمغ عربی سفید پاك که اگریك حبه دردهن‌گیرد دردم آب شود ،

وهیچ جرم نماند،مقدار بیست درم بستاند وسه‌شبانه روزدرآب جوشیده کند که‌سردشده باشد تانیك حل‌گردد ، آنگاه به کرباس محکم بپالاید . پس دوده را درهاون‌کند وبدان آب صمغ خمیرکند وبسیاربکوبد تا هردو مضمحل شوند. بعد از آن مازوی رسیدهٔ بی‌سوراخ را نرم‌کند مثل جو وگندم پانزده‌درم‌وپنج روزدرآب‌کند ودرآفتاب نهدتاشیرهٔ وی‌تمام بیرون آید. آنرانیز به‌رکویی سطبربپالاید وازاین‌آب مازو اندك اندك درآن دوده می‌ریزدوصلایه می‌کند تا تمام‌آن‌آب مازو را درروی‌صرف‌کند. آنگاه پنج درم‌زاگ‌ترکی‌رابرروی‌صفحه‌آهن‌یامس نهدوبرسرآتش داردتاآن‌گوگردی که درذات زاگ ودیعت وطبیعت است‌پاك‌بسوزد. پس نرم‌بسایدوصلایه‌کند تا اجزاء مجموع بهم‌ضم‌شود. پس قدری‌آب حنا وآب برگ مورد وآب وسمه وقدری گلاب وعرق نسترن وآب زعفران وصبرسوده ونمك فشانی واندکی‌مروارید ومرجان سوده ومشك وعبیراشهب وزرونقره ومس‌وبرنج حل وشنجرف ولاجورد باآن سیاهی بیامیزدکه ازینها هریك‌خاصیتی‌دیگر دارند وفایدهٔ دیگر ، واین ترکیب عجیب هرگزبه سبب‌آب وهوا تبدیل وتغییر نپذیرد و سالهای بسیاروقرنهای بیشماربرصفحات روزگارناهموار، پایداروبرقراربماند .

واگربه‌سبب مرورو کرور شهورو اعوام وحرارت ویبوست هوای صبح وشام‌اندك غلظتی در وی مشاهده‌کند ونا روان رودچاره‌آنست که اندك‌کفك دریا وصمغ و سندروس سوده ، درّدوات‌کند تاغلیظ‌تر شود پس اندك‌گلاب دروی ریزد تا باز بحال اصل آید.

نوع‌آسان دیگر:

بستان دودرم دود چراغ بی‌نم   صمغ عربی درو فگن چاردرم
مازو سه‌درم‌نیم درم ترکی‌زاگ   ازبهرمرکبش بفرسای بهم

نوع دیگر:

همسنگ دوده زاگ است همسنگ هردومازو

همسنگ هـرسه صمغست آنگاه زور بازو

نوع دیگر: قدری مازو راخرد کند وسه‌روز درآب بگذارد؛ پس آن آب صاف را درهرکارهٔ سنگین کند و آتش نرم نرم کند تا چنان باقوام آید که چون برکاغذ نویسد نشرنکند. آنگاه زاگ بی‌گوگرد وخاك باوی بیامیزد وبپالاید؛ مدادی نیکوست.

نوع دیگر: ازین نیز آسان‌تر آنست که قدری نشاسته را برتابهٔ آهنین کند و آتشی تیز کند تا بسوزد،وآتش دروی‌افتد.پس باآب یاگلاب، حل کند و بدان کتابت کند.[1]

مـرکب نشاسته: ازنگاه مجنون رفیقی هروی:

قدری نشاسته درتابهٔ آهنین کند وبرسرآتش بگذارد تاوقتی که آتش دروی اثر کند وپاك بسوزد وآنگاه به‌گلاب وبا آب حل کند وبرسر آتش‌نرم بجوشاند تا وقتی که بر کاغذ اگر نویسند نشرنکند. بعدازآن‌ازآتش بردارد و آن مقدار دوده درو کند که باید، صلایه کند تا دوده درآن حل شود آنگاه نرم‌کرده مرکبی سیاه وبراق باشد.

نقره حل: هم‌برین طرز که زر را حل کنند وبه‌آب صمغ غلیظ نیزحل توان‌کرد وبه عسل مصفی هم‌حل می‌کنند؛ وشرط آنست که هرگاه که کتابت تمام کند وزر ونقره حل کرده بماند آن‌آبی که درکاسه‌باشد بریزد وآنرا برآتش خشك کندکه درمیان آب اگربسیاربگذارد تیره شود. پس هرگاه که بازآغاز کند به‌نوشتن زرو نقره به‌همان دوانگشت به‌آب صمغ یا سریشم قدری بمالد آنگاه بران منوال کتابت‌کند.

سیلو: نوعی سبز خاص است کـه ازآمیزش دو رنگ به‌دست

۱ـ نقل از رساله خطی رضی‌الدین محمد قزوینی متوفی ۱۰۹۶

می‌آید وبسیار ملاحت وزیبایی دارد.

جوهرکرم : (قرمزدانه) که‌ازخون کرم ساخته می‌شده‌است.

ته دم : قرمزدانه و عصارهٔ ریـوند رابا رنگ مشکی آمیـزش می‌دادندو از آن رنگی قهوه‌ای مایل به‌سرخی به‌دست می‌آوردند که درقرون چهارم و پنجم در سرلوحه‌ها بکارمی‌بردند و بـعداً درنقاشی نیزبکار برده می‌شده است.[1]

سبزچمنی : در نقاشی‌های بـهزاد این رنگ بیشتر بکار بـرده می‌شده است .

۱ــ مجله راهنمای کتاب مقالهٔ همایونفرخ .

جلدسازی و ابزار آن

وقتی کار خطاط و نقاش تمام می‌شد نوبت هنرنمایی بـه‌صحاف می‌رسید و وظیفهٔ او بود که بـا ساختن جلد وسیلهٔ حفاظت ورق هایی که نویسنده به‌زحمت بسیار نوشته بود فراهم آورد .

در آغاز جزوه دانها که ازچرم وچوب وفلزساخته می‌شدندحکم جلد را داشتند که جزوه‌های روی هم در بین آنهامحافظت می‌شد، وبعد از آنکه جلد ساخته می‌شداین جزوه‌دانها بکار صحافت می آمد که همه‌جزوهادر یك محفظه روی هم گذاشته می‌شدوشیرازه می گردید. جلدها ازچرم ساخته می‌شد؛ بعضی جلدهای چوبی نیزدیده شده‌است. روی چنین جلدهالاك روکش می‌شد وازآن‌پس بارنگ روغنی نقاشی می‌شد. ازاین‌گونه جلد نزدنگارنده موجود است، وساخت چین است. درپهلوی کاوشهای علمی تورفان برخی جلدهای چرمی به‌دست آمده که‌ازمهارت خاصی آینه‌داری می کند. در آن زمان هنرمندان مانوی برای حفظ اوراق مانوی به‌آرایش جلدها برخلاف قبطیان مصراهتمام می‌ورزیدند، واساس‌تزیینی‌جلد کتاب روی‌چرم‌باخطوط باریك چرم‌معرقانه درزمینه بوم لاجوردی ویا طلاورنگ‌های مرغوب‌اعتنا شد ،که درواقع همین شیوه‌های تزئین جلـد به‌روزگاری که هنـردر دورهٔ تیموریان تجلی بیشتری کرده بود انتقال واستواری یافت .[1]

۱ــ رك: راهنمای گنجینه قرآن دکتربیانی .

می‌دانیم تزئین روی جلد اندرونی و یا حصهٔ اندرونی آن شیوه‌های مختلف داشته و در مصر قدیم بیشتر در اشکال هندسی تزئین نقش می‌گرفته است.

هرچند ابن ندیم از جلد سازانی که در قرن سوم و چهارم می‌زیسته‌اند و در خزینة الحکمت کتابخانهٔ مأمون عباسی کار می‌کرده‌اند به ما خبر می‌دهد ولی جلدهای آن کتابها در دست نیست که مشخصات آن نمودار باشد. ولی دیماند عقیده دارد که قدیمترین جلد کتاب از دورهٔ اسلامی متعلق به مصر است و بین قرن هشت و یازده قرار دارد که تزیینات روی این جلد خطوط هندسی است[1].

تزیین کتاب از دیرباز رواج داشت ولی در آغاز جلد محض برای حفظ اوراق شناخته شده بود و بکار برده می‌شد.

افشین یکی از شریف‌زادگان اسروشنه که در ماوراءالنهر قاید بود و در عصر معتصم عباسی (۲۱۸-۲۲۷ھ) نفوذ و شهرتی داشت دسایس درباری راجع به کتابیکه در دست داشت و جلد شکوهمندی از طلا و جواهرات بر آن تعبیه یافته بود اورا متهم به زندقه کرد. این خبررا به ما طبری می‌دهد. این مطلب می‌رساند که تزیین کتاب درقرن دوم هجری درسرزمین‌های خراسان رواج داشته است. تفسیری وقفی در تربت جام بوده که ظاهراً درسال ۵۸۲ نوشته شده. نقش جلد این چهار مجلد تفسیر به سبك ضربی و دارای متن و حاشیه بوده و باز به خانه بندی‌های هندسی تزئین یافته بوده است. قرآن‌های قرن پنجم وششم وحتی هفتم درآستانه قدس هم جلد ضربی دارد. دردورهٔ ایلخانان نیز نقش روی جلد رواج پیدا کرد. حاشیه باریك و ترنج سطح جلد ستارهٔ چارپر که درمیان گوشه‌های آن نیمه هلالهایی قرارداردو در بالا و پائین نیم ترنج به‌صورت آویز نقش بدیع می‌یافته[2] وجلدگر آن عبدالرحمن یاد شده. بعد ازدورهٔ

۱ـ راهنمای صنایع اسلامی ترجمه دکترفریار ص۸۶

۲ـ راهنمای گنجینهٔ قرآن.

ایلخانان دورهٔ تیموریان است. درین دوره جلدهای نفیسی که آنرا معرق گویند وچرم‌های سوخته باریك بخطوط اسلیمی بریده می‌شده و در داخل ترنج ونیم ترنج روی زمینه وبوم لاجورد، به‌صورت بدیعی نصب می‌یافته است. البته‌قسمت اندرونی کتاب وروی‌جلد به‌صورت مرغوبی وقالب‌های پرنقش فشارکه سطح را پست وبلند نشان میداده است. گاه این قالب‌های پرنقش به‌اشکال حیوانات و پرندگان افسانه‌ای چینی مثل سیمرغ و آهوودرختان، نقش آفرینی می‌گردیده است. گاه داخل جلد ازروی جلد زیباترساخته می‌شده ومی‌بینم دربعضی جلدهامجالسی ترتیب‌یافته وگاه درحاشیه جلد کتیبه‌ها به‌خط ثلث محصورمی‌گردیده. (دریکی ازجلدهائی که در بریتیش موزیم محفوظ است طوریکه در شمارش آورده‌اند نیم میلیون نقش‌دستی بکاررفته‌است[۱].)

گفته‌می‌شوددراواخرقرن نهم جلدهای لاکی رنگ روغنی رواج پیداکرده‌است که گلهای زیبایی درمتن آن ودرصفحه اندرونی آن گل نرگس و یاگلدان نقش می‌یافت. گل‌ها خیلی زیباوبرنگهای جالب ودلفریب جلدرا مقبول میساخت. دورهٔ عروج آنرا از آغازقرن‌دوازدهم بایدگفت. روی مقوا لاك مالیده می‌شد، بعد از آن نقش‌آفرینی می‌یافت ورنگ روغنی می‌دادند تارنگ‌های مرغوب آن هوانکند.

جلدهای لاکی آنقدرکسب رواج پیداکرد که‌حتی درهندوستان نوع جلد قلمدانی‌زیاد می‌ساختند ویکی ازنقاشان بزرگ دوره جهانگیر، منصور نقاش است‌که نقاشیهای رنگ روغنی او بجامانــده است وگفتنی است که جهانگیرخودبه‌گل سازی شوق تمام داشت. غرض‌آنکه هنرجلد سازی نیزکم ازدیگرهنرهای تـزیینی نبوده است وجلدهای لاکی زیبـا و جلدهای معرق هریك را توان یك‌آیت هنری دانست.

ولی چیزی‌که مایهٔ تأسف‌است فقدان آن‌گونه آلات‌وابزاریست

۱ـ شاهکارهای هنرایران ترجمه استاد خانلری.

که ازبکاربردن آن‌ها جلدهای معرق زیباعرض وجودمی کرده است وماهنوز توفیق کامل نیافتیم تاصورت وشکل واقعی آن همه آلات وابزار رادریابیم وترسیم نمائیم.[1]

وهم این نکته قابل یادآوریست همانطوریکه مانقاشان وخطاطان زیادی را می‌شناسیم جلدسازان راکمترمی‌شناسیم چنانکه سمرقندی بعداز آنکه ازهنردوستی بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ متوفی ۸۳۷ ذکر میکند و خطاطان رانام می‌برد درموردسایرهنرهاگوید : وجلد ساختن وباقی نقوش وصنایع پرداختن چنان نازك وزیبا شدکه همانا درازمنهٔ سابقه بسعی ملوك سالفه کمترمیسرشده باشد . وباقی حرفه‌ها زرگری ونجاری وخاتم بنـدی وحدادی ازآنچه درخیال مردم گذرد زیادترشد وآن‌جناب مجموع فضلا و هنرمندان وپیشه‌وران رابه‌مواجب انعامات ومواهب عنایات بنوعی خوشوقت داشت که بیش ازآن امکان ندارد واموردیوانی واسباب جهانبانی درغایت انتظام سرانجام یافت .[2]

تیمور دراواخر قرن هشتم ه درپایتخت خود سمرقند عده‌ای از جلدسازان وصحافان ماهررا در پهلوی دیگرهنرمندان مصر و شام طلبید .[3]

ابن ندیم ازعدهٔ صحافان خزانةالحکمت مأمون‌الرشید نام‌می‌برد مثل ابن ابوحریش که صحاف مخصوص خزانةالحکمت بوده؛همین طور شفةالمقراض عجیفی ، ابوعیسی بن‌شیران، دمیانه اعسربن‌حجام ابراهیم، وفرزندش محمد وحسین بن‌صفار.[4]

۱ــ رکن‌الدین همایونفرخ انواع تزیینی جلدهارا به‌هفتاد نوع‌درمقاله ممتع‌خود آورده‌است.شماره شهریورماه ۱۳۵۰مجله راهنمای کتاب.

۲ــ مطلع ص ۶۵۶

۳ــ از یادداشتهای نگارنده .

۴ــ الفهرست ابن ندیم ص ۱۶ترجمه فارسی

شك نيست که درهر کتابخانه صحاف و وراق و وصالی بوده است که کتابها را ترمیم وتجلید می کرده است.

دیماند از زبان مورخ ترك (علی) می نویسد استاد محمدی مشهور یکی ازهنرمندان بوده که جلد کتاب نقاشی می کرده است[1].

عبدالرحمن نامی که دریك جلد چاربار امضاء نموده درراهنمای گنجینهٔ قرآن دکتر بیانی از آن یاد شده است.[2] همین طور قرآنی که درتبریز درسال ۷۳۵ بپایان رسیده است جلدش کار استاد محمدعلی نامی است[3] در دورهٔ زندیه وقاجاریه نیز دربعضی جلدهای قلمدانی نام اشخاص جای جای ذکر رفته است.

آستر کتاب : ورقی که درسطح اندرون کتاب به جلد نصب می گردد.

اشکنج : اشکنجه آلت چوبی باشد که کتاب را بدان محکم برگیرند وبعد از آن لبهٔ کتاب رابکار ببرند.

که می باید شکنجه صاف وهموار کش ازصافی نماید چهرهٔ یار
بنه در آفتاب آنگه شکنجه برون گیرش پس ازخشکی به پنجه
شکنجه نه به تخته سنگ واجزا بنه اندر شکنجه پیچ اورا

پیرازه : یك نوع تارکشی که بدان تهداب شیراز راگذارند و تارکشی روی لته زیرین .

بگیری بهرپیرازه کتابش که بعدازاین همین بینم صوابش
بداری باز پیرازه همه فرد که زوج آیند در شیرازه ای مرد
بدان زآنگه که پیرازه ببندی و شیرازه دگر رنگ ببندی
بگیر این را سلف پیرازه گویند پس ازاتمام این شیرازه جویند

۱ـ راهنمای صنایع اسلامی ص۸۸

۲و۳ـ راهنمای گنجینهٔ قرآن ص ۶۱ـ۶۲

بلبلی : نوعی‌ازچرم که آنرا بسیار لطیف ونازك سازندو به‌الوان غیرمکرر رنگ کنند ودرجلدها بکاربرده می‌شود .

تاپه : آلت گل وبرگ داری که‌ازفلز به‌شکل‌ترنج ویانقوش‌زیبا تعبیه یافته، روی جلد به‌اثرفشار نقش‌گیرد وآنرا ضربی‌نیزمی‌توان‌گفت.

تختهٔ مهره : تخته‌مسطحی‌بوده که سطح کاغذ آهارزده‌بر آن‌قرار می‌گرفته ومهره می‌کشیدند تاکاغذ صاف وبراق شود .

جزوبندی : یك‌نوع دوخت خـوب کتاب کـه صفحات کتاب به‌آسانی گشوده شود .

جزودان : مثل سر صندقچه بوده که جزوهای کتاب بـدان گذاشته می‌شده .

نخستین سطر را بر سطر بگذار پس‌آنگه‌جزوهادردست‌جمع‌آر
میان هریکی جزودان‌نشان کن بـه قطر ایمن وایسر نشان کن[1]

جلد تیماج : همان جلدچرم سوخته بوده که‌مقاومت داشته‌است گاه دو رویه وساده وخالی ازتزئین می‌ساخته‌اند.

جلد چوبی : ازچوب‌ساخته، وروی‌آن‌لعاب‌لاك مالیده می‌شده، وبه‌کردارجلدهای لاکی مقوایی وقلمدانی ونقاشی ورنگ وروغن‌می‌شده.

جلد زرکوب : چرم‌جلدراروی‌فشارضربی‌گل وبرگ تعبیر کنند و بعد درجاهای فرورفته زرجای می‌دهند وآنرا زرکوب‌گویند .

جلد زری دوز : بعضی جلدهابرای تزئین و زیبائی زری دوزی وابریشم دوزی می‌شده است .

جلد ساغری : مستحکم‌ترین جلد ها شناخته شده که از پوست دباغی‌شده‌خرساخته‌می‌شده واین‌نوع‌چرم رابه‌نحوی‌پخته‌می‌نمودند که‌مانند چوب استوارمی‌گردیده است.این جلدها درآغازامر،ساده‌ساخته، ودرثانی

۱ـ رك، رساله جلد سازی سید یوسف حسین شماره (۱۶) فرهنگ‌ایران زمین.

نقش ضربی وغیره بدان تعبیه می‌شده است .

جلد سوخت : قسمتی ازموزایك چرم بوده که چرم پخته می‌شده وحالت استخوانی به‌خودمی گرفته‌است. این‌چرم به‌گل‌وبرگهای‌زیبا به‌صورت خطوط اسلیمی بریده می‌شده ؛ روی بوم طلایی و یا لاجورد و شنگرف نشانده می‌شده است وهم روی‌قطعات ریز بریده شده که اشکال‌زیبایی‌داشته چسبانیده می‌شده است. تارهاخم وپیچ باریك‌آن رنگ داده می‌شده‌است که این‌نوع جلدهای مشبك‌یك‌رویه اندرون‌مشبك وازبرون ضربی منقش، مثال اعلی‌جلد بوده است .

جلدصدفی وصدف‌کار : که درروی چرم صدف نصب می کردند وتزئین‌گل وبوته انداخته می‌شد .

جلد ضربی : با اساس افزارهای پرنقش ونگارفشاردر جلدهای چرمی داده می‌شود وبا ترنجهای پرگل وبرگ عرض وجود کند .

جلدلاکی : روی‌مقوا لاك مالیده می‌شودنقاشی‌های نرم وباریك گلهای زیبا وخیال انگیز طرح می‌شود وبعداً مدهون می‌گردد، تا رنگهای جالب آن هوا نکند. این نوع جلد از هنرنقاشی فراوان برخورداراست.

جلدلولادار : جلدی که بالك وسرپوش دارد تـادم ورقهای آن آسیب نبینند. و هم به‌شکلی و اندازه بالك را ترتیب می‌نمودندکه خطوط نقاشی‌بالك‌باجلدبرابری می کرده است تاتزئین جلد رانامنظم نشان ندهند.

بالك جلد که‌اوراق‌رامی‌پوشاندودرجلدقرآن‌هابیشتر بکاربرده می‌شود وافزاری که بالك را به‌جلد وصل می کرده است .

جلد مخملی : که برروی مقوا مخمل نصب می‌شود .

جلد مشته‌یی : همان جلد ضربی است که به‌واسطهٔ آلات وافزار فلزی منقوش که روی جلدچرمی فشار واردمی‌شود نقش می‌پذیرد.

جلدمعرق : جلدی که از چرم ساخته می‌شود بربنیان هنرمینیاتور

چـرم را مـوی باریـك ساخته بطورترنج وپیچکی‌وگلهای پیچیده چرم بریـده گردد و بـروی جلد چسبانیده شود و زمینه به طلا و یا لاجورد انـدوده می‌گردد و چون کنده‌کاری نمایان می‌گردد و بهترین جلدها همین نوع معرق است.

حاشیه سازی : هرقطعه‌راکه برحاشیه وصل می‌شود باید آستر آن درست شود وازهرچارکناره بادم کارد یکسان‌کاغذ تراشیده شود و بین کاغذ بالب حاشیه صاف بچسبانند وشروع وصل ازهردوبازو کنند ومقدار یك جوحاشیه دوبازو دار از بالا وپائین ازمتن درازباشد ودروقت وصل لب حاشیه ازجای وصل تراشندکه حاشیهٔ بازو در وصل برابر وصل متن باشد، همچنان جانب پائین، هرگاه این‌وصل‌ها خشك شودکاغذ بسته چهارانگشت زیاده از متن و حاشیه گرفته، آهار بچسبانند و هرچار طرف بسته برتخته مسطح بندکرده بانوك‌کارد برداشته وآنگه مهره‌کشیده شود ومسطرگذارند وجاهای ناهموارکاغذنازك تراشیده شود تا کاغذ آسیب نبیند.

درفش : ابزارنوك تیزآهنی‌که بدان حصه عقبی‌کتابها سوراخ می‌شود وبعد ازآن‌کتاب را می‌دوزند .

دوبندی : اصطلاحی‌است درمورد جزوبندی:

دونوع‌آید طریق جزو بندی   یکی یك بندی ودیگردوبندی.

سیفه :

بچندین چست چسبانی مراورا   که بعد ازسیفه بگشا بند او را
نگیری در شکنجـه بـارپستش   به‌سیفه قطع ساز وکن درستش
ببراز سیفه یا سوهان تودانـی   که سوهان به بود ازسیفه دانی

سریش : موادی‌که‌ازبن سیچ ساختـه می‌شود ودرجلد سازی بکاربرده می‌شود .

سنگ‌کار : تخته سنگی که رویهٔ صاف داشته باشد . کتاب روی آن مـی‌گذارند و جلد می‌کنند. گـاه نیز کتاب تـازه جلد شده را زیرش می‌گذارند تا جلد هموارشود .

سوخت معرق: جلدهایی‌است که‌چرم‌سوخته‌دارد. به‌خطوط‌اسلیمی کنده‌کاری می‌شود وگل وبرگ‌خاصی درداخل‌ترنجهای زیباتعبیه می‌شود.

سوهان : آلتی است که رویش‌آژده ودندانه دندانه‌است ومقوا را بدان می‌تراشند .

مقوا را بکن یك طرف سوهان　　　　خوش وهموارآنگه سازچسبان

شیرازه : بافت اجزا و اوراق‌کتاب درحصه عقبی‌به‌ابریشم‌ونخ رنگه تا اوراق‌کتاب بیجا نشود وهم‌کنارهٔ جلد زیبائی خاص پیداکند.

صحاف : کسی‌که‌اوراق‌جلد رابهم می‌پیوندد وشیرازه می‌کند ولبه‌های‌کتاب را می‌برد تا هموارشود و تمـام دوخت وجزء بندی وظیفه صحاف است .

طلاپوش : درمورد جلدهایی به‌کاربرده می‌شود که جلد انـدوده به‌زر می‌گردد یعنی طلای سیردرجلد انداخته می‌شود .

قالب نقش‌کوبی: برای اینکه‌برچرم نرم‌نقش بیافرینندقالب‌هایی از چوب جورمی‌کنند. قالبهای نقش‌کوبی ازچرم سخت وسوخته ساخته می‌شود. برجستگی نقش‌ها راگاه به‌زرمی‌اندایند، زمینه غالباً به‌لاجوردی وشنگرفی است واین‌قالبها فلزی نیز می‌تواند بود. در دورهٔ تیموریان این نوع بکاربرده می‌شده است .

قطاعـی : یکی از اجـزاء صحافیست کـه صاحب‌گلستان هنر به‌سلطانعلی مشهدی ابداع این هنررانسبت می‌دهد .

قیچی : ابزاری فلزی است که برای برش‌کاغذ و مقوا و چرم بکار می‌رفته‌است .

کج کارد : کارد تیزی که سر آن کج است و لبهٔ کتاب به‌ذریعه آن بریده می‌شود .

کوبه : آلتی به‌مانند دستهٔ هاون است وحصهٔ عقبی آن پهن است. از پانصدگرام وزن آن کم نیست. وقت دوختن روی کتاب گذاشته می‌شود یابه‌توسط آن چرم را لت کنند.

مسطر : ازچوب ویا آهن وغیره ساخته می‌شودکه به‌ذریعه آن جدول کشیده می‌شود بهترین مسطر از آبنوس است. صحافان نیزاز آن کار می‌گیرند و آنرا به‌فارسی خط کش گویند .

مقوا : برای جلد کتاب بکار می‌رود. سابقاً از کاغذ های ریزه و باطله می‌ساختند. این کاغذهارا خمیرمی کردندومیان دوسنگ هموارمی‌نهادند تا به‌صورت مطلوب هردو روی آن همواروخشك گردد.

مهره : غالباً ازعقیق ساخته می‌شده است ویا سنگ‌های خیلی سخت. بروی خطوط طلاومینیاتورکشیده می‌شدتارنگ برکاغذنیك برنشیند ویاروی کاغذهای آهار زده می‌کشیدند تا استوارگردد وگاه ازسنگ جزع نیزمی‌ساختند .

مسطح : چوب هموارکه مقوا را بروی آن هموار می‌گذارند وکنار آنرا سرش می‌مالند جدول حاشیه وصلی آن روی آن آله صاف واتو کرده وبه‌اندك مهره کشیدن صفامی‌شود .

وراق : کسی که کاغذرامی‌برد وورق می‌سازد. این هنرازهنرهای خیلی ظریف شناخته شده ووراق گاه باموی اسپ ویاناخن خودیك ورق را دوحصه‌می کندواقعاً بیدادمی کند. اوراق کتاب راگاه‌متن وحاشیه‌می کردند. ورقها به‌اندازه‌های مختلف بریده می‌شده است . درروزگاران قدیم چون کاغذگرانبها بود وراق دربریدن کاغذ صرفه‌جویی می کرد ومهارت خودرا درقطع کتابها نشان می‌داد .

وصالی : هنر وصله زدن کتابهای خطی کاری دقیق و دشوار است. وصال کتابهائی را که موش قسمتی از آنها را جویده و یا بر اثر عوامل دیگر عیبناك شده است ترمیم می کند و گاه چنان هنرنمایی می کند که وصله کاریهایش زشت نمی‌نماید و از صورت نخستین کمتر به نظر نمی‌خورد .

یك بندی : اصطلاحی است درمورد جزوبندی .

دو نوع آید طریق جزوبندی   یکی یك بندی و دیگر دو بندی[1]

۱ــ رسالهٔ جلد سازی

اسباب کتابت

قلم و قلمدان

آئین قلم تراشیدن : بایدکه قلم سرخ وسفیدوسختی آن متوسط باشد ودوقلمتراش بکاراست باریك وتنك وتیزباشد، جهت خانه‌قلم خالی کردن ، ویکی ثقیل وتیز ازجهت قط‌کردن قلم تادروقت قط نلرزد . آنکه قلم می‌تراشد باید به‌گاه تراشیدن قلم اجزای سته را رعایت‌کند ، و اجزاء سته فتحست وشق وانسی وحشی ، مغزوقط . شرط فتح نسخ تعلیق آنست که محرف باشد چون برپهلوی چپ فتح قلم نگرند ازچاردانگ اول فتح قط محرف به‌نظر آیدواگرقلم خفی واگرجلی باشد بقدرده‌نقطه جزم وقلمی که بسیارجلی باشداگرفتح کوته‌ترباشد مجوزاست . وشرط شق‌آنست که چون فتح برگیرد پشت قلم برروی نی‌قط نهد وبانگشت چنان زورکندکه وسط حقیقی آن بشکافد ؛ ونهایت شق تا چهاردانگ فتح باشد. واین شق بهترین شقوقست وانسی ووحشی آن برابرباید ؛ وشرط مغزآنست که‌بقدر یك‌دانگ قطقلم باشدوتایك دانگ ونیم نیزنوشته‌اند و زیاد ازین خطاست وشرط قطآنست‌که وسط باشدوطریق دانستن قط محرف ومتوسط وجزم آنست که‌مربعی متساوی‌الاضلاع وضع‌کنندواززاویهٔ خطی‌بکشند، چنانکه دومثلث ظاهرشود. آن خط را قط محرف فراگیرند وازآن زاویه‌که اول شروع کرده درقط محرف تا میان قائمه برابردومثلث زیرین خطی بکشند وایـن را قط متوسط دانند و طرف بالای این خط را مائل به‌جزم‌گویند.

تاریخ تراشیدن قلم : صاحب‌الفهرست گوید : درتراشیدن سر قلم ملل عالم یکسان‌نیستند؛ عبریان‌سر قلم‌را خیلی کج‌می‌تراشند وتراش‌سریانی انحرافی به‌طرف چپ‌دارد ، وچه‌بسا کجی آن به‌طرف راست‌است.وگاهی قلم را به‌پشت برگردانند وگاهی نی‌را ازمیان بریده وآنراتراشیده وبا آن می‌نویسند وآنرا صلبا نامندوتراش رومیان انحراف بسیاری به‌طرف‌راست دارد وفارسیان‌سرقلم راریش ریش سازندبه‌این ترتیب‌که نویسنده یابرروی زمین ویابادندان‌آن را ریشه‌دارمی‌کندتا خطش بهترگردد . وگاهی هم‌بانی نتراشیده می‌نویسند وآنرا خامه می‌نامند و با آن «هماء دیباب» راکه از کتب دینی وسیاق وغیره‌است می‌نویسند. چینیان باموی‌می‌نویسندومعمولا کجی آن به‌طرف راست است . منشیان قلم را بدون انحراف می‌زنند.

قلم رادرازبتراش وفرقه وقط قلم محرف زن تاچون قلم‌بردرج نهی‌وکتابت‌کنی‌آوازی‌کند مثل‌آوازمشرقی.مشرقی شخصی‌بوده که‌شمشیر بغـایت خوب ولطیف می‌ساخت چنانکه اگر شمشیر آواز دادندی بهرچه نهادندی‌دو نیمه کردی.

درزمان ابن بواب قط قلم جزم می‌زدند بدان سبب کتابت‌ایشان نظیف ونازك نیست. اماچون درزمان قبلة‌الکتاب جمال‌الدین یاقوت درقط قلم‌تغییری یافت درخط تیزتغییری پدیدآمد ازبهرآنکه خط‌تابع قلم است. اگر قلم خوب تراشند خط خوب و تیزنوشته می‌شود.

انسی ووحشی‌قلم: این‌طرف لبه وآن طرف لبهٔ قلم‌است‌که درین ایام برابرقط می‌شود. سلطانعلی مشهدی‌گوید:

انسی و حشیش برابر کن چهاردانگ ودودانگ‌گشته کهن

اجزاء سته قلم : اجزاء سته عبـارتست از فتح ، شق ، انسی ، وحشی ، مغز و قط .

تحویل قلم : اصطلاح خطاطی‌است. هرخط که‌ازبالا به‌زیرآید

مانند الف باید که اعتماد بروحشی قلم کنند ، وآنکه که اززیربه بالا گشته اعتمادبرانسی؛ ودرساختن دندانه‌ها که دروسط اوفتداعتماد برسینهٔ قلم کنند؛ وهرحرف که به‌مقدار دونقطه ارتفاع یابد صعود ونزول دروی واجب بود.

دانگ: شش یك‌هرچیزبه‌پیمایش وزن وطول است به‌زمین هم دانگ‌گفته می‌شود وبه‌قلم نیز.

دم قلم: جای نشست‌قلم روی‌صفحه.

دوات‌شاخی : ازشاخ ساخته می‌شود .

دوات بایدبزرگ‌باشد. به‌قدرپنج عدد قطرقلم ؛ ومکعب نباشد استوانه‌یی باشد . ازسنگ نرم نباشدکه‌آب‌آن امتصاص شود، ویاازچوب نباشدکه‌مرکب را خراب کند .

دوات سنگی : ازسنگ ساخته می‌شده است ودوات‌های‌نقره‌ای وفلزی نیزبوده‌است .

دور : دورقلم آنست که در وقت نوشتن دم قلم خرد و کلان می‌شود وتناسب این خردی وکلانی مراعات شود .

سطح : همان حصه درشتی ولکی قلم که در یك حالت حرکت دارد وقلم دورنمی‌زند .

سعف : یك‌نوع قلم بوده که از شاخهٔ خرما می‌ساختند و ظاهراً گاه‌درقرن دوم بدان کتابت می‌نمودند .

سنگ‌سو : سنگی است که بدان قلمتراش تیزکنند .

شق قلم : شرط شق قلم آنست که چون فتح بـرگیرد پشت قلم برروی نی قط نهند وباانگشت چنان زورکندکه وسط‌آن بشکافد ونهایت شق تا چهاردانگ فتح باشد و این شق بهترین شقوق است .

فتح قلم : فتح قلم‌نستعلیق‌آنست‌که محرف‌باشد وچون‌برپهلوی چپ قلم ببینند ازچهاردانگ‌اول فتح قط محرف‌بنظرآیداگرقلم جلی ویا خفی باشد بقدرده نقطه‌آن قلم درازی فتح را قرار دهد وبعضی نقطه محرف

دانسته‌اند و برخی نقطه جزم قلمی که بسیار جلی باشد اگر فتح کوته‌تر باشد می‌تواند .

قاشق : قاشق خردی دربین قلمدانها می‌گذاشتند تا بدان آب به‌دوات ریزند واین قاشق گاه ازصدف وگاه ازفلزبوده است . درمتن مقاله قلمدان چمچه صدفی یاد شده است .

قط : تمام لبه قلم که برکاغذ تماس کند وجای برش قلم باشد .

قط محرف : یك نوع قط کردن قلم نی است که نیکو نمی‌نماید.

محرف تراش و محرف نویس   به‌اندك زمانه شوی خوشنویس

قط متوسط : یك‌نوع قطی است که دم قلم آراسته ونیك برای مشق آماده شود .

قلم : بر دونوع است یکی نباتی و آن‌قلم کتابت است ودیگری قلم حیوانیست که قلم مو باشد سحرسازان مانی فرهنگ و جادو طرازان خطایی وفرنگ به‌دستیاری آن چهره گشایی کرده‌اند .

علامات وامارات قلم خوب آنست که رنگ پوستش شفاف و سرخ باشدوگران وزن باشد . وبلندقامت وراست هیئت، ورنگ‌اندرون‌او بغایت سفید باشد؛ وهر قلم که پوستش زرد ویاسیاه باشد وخام وسبك‌وزن ومیانهٔ اوتیره وبی مغزوکوتاه قد وکژبود بروی اعتماد نشایدکرد .

قلم بوم : قلم مؤئین است که موی‌بیشتردارد وزمینه بدان رنگ آمیزی‌گردیده ورنگ هموار می‌شود که بعد بقلم مونقاشی می‌شود.

قلم تعلیق: زبانش درازتر تراشیده شود وشق درمیان بایدکرد.

قلم توقیع ورقاع زبانش کوتاه ترازثلث باشد .

قلم ثلث : باید فربه‌تراشیده شود وسراوکفچه باید تا سیاهی به‌احتیاط باید وقط متوسط باشد .

قلم خطاطی : قلمی است که ازنی باشد .

درقلم شش سین بودسه زان حسن سه‌زان قبیح
سرخ وسخت وسنگی‌وسست وسیاه وهم سبك

اما درازی قلم از دوازده انگشت تا شانزده انگشت تجویز کرده‌اند وزیاده ازین درکتابت نقصان بهم رساند وسطبری قلم بایدکه مثل سرانگشت کوچك بود.

وصف قلم لطیف و رنگین — سرخست‌وسفیدوسخت‌وسنگین
بسیار ضعیف ولك نباشد — سست وسیه وسبك نباشد
بر دور قلم رسن بگردان — بنگر چه شود بلندی آن
نوك قلمت به‌آن درازی — کافیست از آن فزون نسازی
آنرا که قلم همی تراشد — باید که قلمتراش باشد
اول قوی وسطبر باید — بر آب چو تیغ ابر باید
بردست قلمتراش برگیر — از روی قلم تراش برگیر
دوم تنگ وضعیف باید — تا در شکم قلم درآید
سیوم پهن از برای قط زن — چون استره تند و تیز قطزن
قط زن نی صاف وپخته باید — برخام و درشت قط نیاید
باید نی قطزنت در انگشت — زانگونه قوی که پرشود مشت
قطزن بطریقه ای بباید — کاواز قلم زقط برآید
چون تجربهٔ قلم نمایی — اول به نقطه بیازمایی
هرگاه نقطه مربع آید — بنویس که خط مرصع آید

قلم نسخ : قلم نسخ مثل قلم ثلث تراشیده می‌شود ؛ سر آن کفچه نمی‌گردد .

قلم منقوش : قلم نئی سفید که مقابل گوگرد سرخ گرفته می‌شود رنگ می‌گیرد بعدازآن‌ازروغن چرب می‌شود آنگاه نقش خوب‌می‌پذیرد.

قلم مو : بهترین قلم مو از دم سنجاب‌ساخته می‌شودصادقی‌در قانون الصورطریق ساختن آنرا چنین بیان‌کرده است :

قلم را مو دم سنجاب بـاید ولی آن مو که بانرمی گراید
به مقدارقلم از وی جدا کن بیکدیگر بزور شانه واکن
به‌چین‌پهلوی‌هم‌زانگونه‌نیکو که نبود زیرو بالا یکسرمو
درست آندم شود آن‌خامه‌بسته که‌نگذاری درو موی‌شکسته
مکن درعقد سیم سست‌کاری که ازپرغاز آسانش بر آری
چو بر کف‌خامه آیدغنچه‌وارت دمد گلهای امیدی ز خارت

قلم تراش : قلم نیی بدان تراشیده می‌شودوقلم‌به‌نوشتن‌مساعد می‌گردد . خوش نویس را سه قلم تراش بایدیکی خرد به‌جهت تـحت و اصطلاح ؛ دوم نیك متوسط بجهت فتح ؛ سوم اثقل بجهت قط وقلمتراش درشکل برگ سوسن بود . درقلم تراشیدن چهارچیزاصلست: فتح ،تحت شق، قط، اما فتح بردونوع است. اگرقلم سخت باشد قلمتراش نیك فرو برد . اگر سختی نگه‌دارد کمتر فروبرد . اما تحت آنست‌که قلم راست‌کند پهلوهایش بتراشد واما شق می‌باید‌که درمیان قلم کند واطراف قلم بحسب سستی وسختی می‌باید تراشید. وطرف انسی قلم‌اندکی بقوت تراز وحشی باشد . قط سه‌نوع است جزم ، محرف، متوسط ازبعضی استادان‌پرسیدند که ازشاگردان‌شماکدام بهتر می‌نویسد .گفتند : آنکه قلم تراش تیزدارد .

درطلب قلمتراش:

قلمتراش‌کار محمودلاهوری راکه‌ازمدت چهل‌سال درخدمت مخلص فرسوده ومنحنی‌گشته تیغهٔ‌اورا ازآهن درجگرجز آهی‌نمانده ودسته راکارد به‌استخوان رسیده، به‌طریق انموذج ارسال داشت باین حال هنوز برحدت طبیعت وپاکی اصالت دال است .

قطعه

فرستادم به تویك‌کاردك خوب که ارزد قیمت اوهرچه خواهی
ببین در دسته تیغش، گرندیدی زبان مـار، در دنـدان مـاهی

اگر این قلمتراش بهم رسد بفرستند[۱].

قلمدان : جعبه‌ایست که قلم‌ها در آن نهند وحفاظت قلم را نیز به‌عهده دارد وهم برخی از آنها صبغهٔ هنری دارد.

قلمدان : ازدورهٔ ساسانیان رواج داشته وقلمدانهای آن دوره‌تا اواخرصفویه آهنی ومفرغی ومشبك‌بود ودرروی آهن یافولادیا طلا نقوش زیبا نقره‌وزرکوبی‌می‌نمودند. قلمدانهای چوبی نیزمی‌ساختند ولی ازدورهٔ اواخرصفویه‌قلمدانهای مقوایی به‌نقاشی زیبا رواج یافت[۲] قلمدان درواقع افزاریست‌درخورکتابت. درحصهٔ سرآن‌دوات‌نصب می‌گردد که‌ازنقره وگاه فلزاست. جعبهٔ آن‌شکلی‌است که درواقع‌قلمهاراازشکستن‌بازمی‌دارد. قلمدان ازکاغذ وچوب وگاه فلزساخته می‌شود. قلمدانهای‌لاکی‌خیلی‌جالب ساخته شده که روی‌آن نقاشی می‌شود وازین‌قسم قلمدانها زیاداست که‌گاه‌نگارنده آن رقم زده است .

قلمدان چوبی : این نوع قلمدانها غالباً منبت‌کاری شده است وگل وبرگ‌برجسته داردوآنهاکه خوب‌ساخته شده‌ازنظرهنری‌ارزش‌دارد.

قلمدان خاتمکاری : که‌بروی‌مقوایاچوب‌که قالب وشکل‌قلمدان گرفته خاتمکاری شده است .

قلمدان فلزی : ازانواع فلزاست . این نوع قلمدانها گاهی ، ساده یا منقش یا مشبك وبرخی نقره‌کوب است .

قلمدان مقوایی : که از اشکال گونه‌گون و قالب‌های مختلف قالب‌گیری شده وروی آن غالباًمینیاتور یاتذهیب‌است.

در رسید **قلمدان**: قلمدان‌مقواکه‌مقوی‌قوای‌کاتب‌آمده‌وقوی‌تراز

۱ـ ازمنشات بیدل ازیك نسخه خطی ازدهلی.

۲ـ مجله راهنمای‌کتاب، مقاله همایون فرخ، شهریور۱۳۵۰

بخت‌قوی طالعان بمراتب آمده نقش ونگارش رشك‌نگار نقشبندان؛ تاریکیهای پردازش پسندیدهٔ نزاکت پسندان؛رنگ آمیزی آن رنگ ازرخ نگاربرده، گل رنگارنگش آبروی چهرهٔگلزارسترده؛ شاخ هرگیاهش چنان سرکش که به صرصرخزان لرزشی نگیرد ، بیخ هرنهالش چنان پایدار که ازبادصبوح جنبش نپذیرد ، هرخط راست استوا کشیده‌گرد هردائره کجش پرگارسپهر بسرگردیده؛ زبان هرموقلم‌موی‌ازآن نقش نتواندنگاشت.مانی‌اگر کشاورز شود تخمی ازآن‌کار نتواند کاشت . غلافش ازمخملی که اطلس فلك در جنب‌او پلاس است‌ولفافه ازحریری که کتان ماه با او کرباس . باقلم ودواتی که سرنون والقلم‌ازآن مفهوم‌می‌گشت ورازعلم بالقلم ازآن معلوم می‌شد. وقلمتراش‌که انگشت حرف‌گیران قلم نموده ودرجنگ کـردن حرف سر نوشت علم بوده .

مقراض که ورق بربی‌دستیاری‌انگشت‌تواند برید . ومقطدندان ماهی مقط تواند بود،وسنگ‌لعل‌بهای‌که خنجرآفتاب رانشان‌است وسیاهی بارانی که مرکب یا آب حیوان است وکاغذگیری که اگر کاغذ بادگردد سررشته ازدستش نتواند ربود وچمچه صدفی که قطره به‌مـجرد افتادن در می‌تواند ربود .

نافهٔ مشك ازغیرت دوات بی‌هوس پرخون است ، وقلم عطار ازشرم کلك‌مشکینش سرنگون. سیاهی چون سیاهی مردمك دیده منبع‌نور آمده . لیقه‌ازکاکل‌غلمان وکلالهٔ حورآمده . هرخامه واسطی واسطه پخته نویسی قلمدان نه که‌گنجدان هستی . درهنگامی که بنده نـامه بنام نامی‌آن نامورنامی ، هفت قلمی که خط هرخط در قلمروقلم است سرکرده بودم و قلمدانی که چنین‌کار مشکل را به‌آسانی تواند برداشت در پیش نداشت و به‌جستن قلمدان مرتب که به‌جمیع ادوات مرکب بود چنان محتاج بودم که نوح به‌سفینه، ومفلس به‌گنجینهٔایشان رسد واین قلمدان پرمصالح رسانید.

شکر این عطیه پرمحل راکه محل عطای گوناگون بود به‌چه‌زبان ادا نمایم. که زبان چون‌قلم زبان بریده، بل چون ماهی مقط زبان دردهان ندیده قلم خاموش اگرعندلیب‌گویاگردد یکی را هزار نتواندگرفت ، وزبان نیزاگر گوهرفشانی کنددری ازین‌سلك‌نتواندسفت. ناچاراحصای‌این شکرلایحصی رابرلب دهان چون قلم برلب دوات مانده، به‌دعای روش‌قلمی آن مشفقی که این قسم تحفه متحف ساخته ختم می‌نماید . قلم‌آفرینی که قدرتش لـوح محفوظاست‌آن دودمانرابا همه خاندان‌یك‌قلم محفوظ داراد.تاقلم دراملای هرانشاء علم است منشی‌فلك را راه به‌قلمدان‌داریش علم کناد.به‌حق‌الحق[1].

کاغذگیر: نیز از لوازم قلمدان است .

لیقه : تارهای ابریشم بهم افتاده‌که دربین دوات می‌گذارندکه مرکب دوات نریزد وهم قلم بدان به‌آسانی رنگ را درزبان خود بگیرد .

مداد : مرکب دوات‌که رنگ‌آن غالبأسیاه باشد .

مغز قلم: شرط مغز آنست‌که بقدر یکدانگ قط قلم باشد؛ تا یکدانگ ونیم نیز نوشته‌اند زیاده خطا باشد .

نی قط : پاك وصاف می‌باید تادروعکس روی بنماید . بهترین قط زن نی‌پخته وهمواراست وازشاخ سفیدودندان فیل ودندان ماهی‌خوب نباشد ، ولی درروزگارما ازاستخوان می‌سازند .

وحشی : لبه حصه چپ نوك قلم نـی‌راگویندکه حصه وحشی وانسی را درواقع شق قلم‌جدا می‌کند.

۱ـ «مأخوذ ازیك جنگ قلمی ازدهلی».

غالب محققان را نظر بر آنست که رشته‌ها و ریشه‌های خط عربی یکی از انواع خط مصری که آنرا دموتیك گویند و از خط فنیقی و خط آرامی که سند نیز نامیده‌اند شناخته شده‌است؛ با اضافه این تحقیقات که از خط فنیقی این خطوط عرض وجود کرده است . یونانی قدیم ، عبری حمیری (حبشی)

مقارن اسلام خط حجازی رواج داشته که آنرا اعراب ازمردم انبار وحیره آموخته بودند .

خط حجازی دریك پرتو خودهمان خطوط اوایل اسلام را ترسیم می‌کند، مثل نامه‌های حضرت محمد یك نوع خط نسخ که بعضی اجزاء آن احیاناً کوفی به‌نظر می‌رسد که می‌توان از وجهی کوفی شکسته گفت. خط کوفی از اجزاء خط سطرنجیلی سریانی است که آن شبیه‌ترین خط حیری شناخته شده. حیری قسماً شباهت به‌نبطی دارد و نبطی به‌آرامی نزدیك است.

قدیمترین خطی که از عربی علی‌العجاله پیداشده است متعلق بسال ۳۲۸ میلادی زمان وفات پادشاه حیره امراءالقیس می‌باشد و کتیبه آن درنماره دیده‌شده‌است[۱] . این کتیبه بیانگر آن‌است که عربها خط کوفی را از آن‌استخراج کرده‌اند. تحقیقات وخبررسانی ابن‌ندیم فی‌الجمله درباره خطوط باستانی عرب روشنی می‌اندازد، می‌نویسد : وضع کنندگان خط عربی سه کس بوده‌اند : مرامربن مره، اسلم بن‌سدره، عامربن جدره که ایشان ازمردم انبار

---

۱ ــ راهنمای گنجینه قرآن ازمرحوم دکتر بیانی

بوده‌اند واین سه‌تن هریك دراکمال خطعربی سهمی‌دارند .

مرامربن مره‌صورت وشکل‌حروف را ساخت واسلم‌بن سدره فصل و وصل‌حروف راوضع کرد وعامربن جدره نقطه‌های آنرابنیادگذارد. وباز می‌نویسد اولین خطعربی‌خط مکی است پس‌ازآن خط مدنی وبعد خط بصری وسپس خط‌کوفی . امامکی ومدنی در الفهایش‌کمی تمایل‌به‌طرف راست و بالای انگشتان ودرشکل‌آن‌کمی خوابیدگی دارد[۱].

عبدالمحمد مؤدب‌السلطان نیزدربارهٔ خط‌کوفی‌مطالبی‌دارد: «خط عربی ومشتقات‌آن زائیده خط سیریاك ونبطی بود وآنهم چندان درجزیرة‌ـ العرب رواج‌نداشت ومستعمل نبود وباآنکه جزیرةالعرب اطرافش به ملل عربیه متصل بود بواسطه بدویت‌آنان وبی‌میلی به مدنیت، اقبال به‌خواندن ونوشتن نمی‌کردند. درآن‌وقت حمیریها خطی داشتندکه مسندش می‌گفتند وانباط‌که درشمال حجاز واقــع بود خطش مشهور به نبطی بود ... رفته رفته خطوط نبطی و سریانی نزدشان مطلوب‌گشت و خط سریانی درعراق عرب (بین النهرین) رواج یافت . خاصه درحیره به‌مناسبت آنکه پایتخت ملوك حیره‌بود درآنوقت سریانیهاچندشکل خط‌خود را می‌نوشتند.ازجمله خط‌سطرنجیلی‌که بعدها در نزد اعراب حجاز مشهور به‌کوفی شد و ازین خط سریانیها کتب مقدسه خود را می‌نگاشتند. صاحب المزهر در جلددوم کتاب خود می‌آوردکه یکنفر بشربن عبدالملك الکندی برادر اکید و بن‌ـ عبدالملك‌که حکمران دومةالجندل بودتعلیم این‌خط رااز‌مردم‌انبار‌آموخت وبه‌مکه رفته وصهبادختر حرب‌بن‌امیه خواهرابی سفیان راکه پدرمعاویه بود بزنی بگرفت وبه‌تدریج جماعتی ازمردم مکه رااین خط بیاموخت. وبیشتر آنها مردم‌قریش بودندکه به‌کتابت کوفی پرداختند . واین حادثه قریب به ظهور پیغمبر بود وبدین سبب بعضی‌گمان‌کرده‌اند اول‌کسیکه خط راب‌سوی

۱ـ الفهرست بحث خط

حجاز ومکه نقل داد سفیان بن‌امیه بود ، صاحب تاریخ آداب اللغة العربیه می آورد که عربها خط نبطی راازمردم حوران‌شام آموختند، وبواسطهٔروابط تجارتی‌وآمیزش باآنها؛ ونیزخط کوفی راازمردم‌بین‌النهرین یادگرفتند قبل ازاسلام، وبه‌مدت کمی‌این‌دوخط راداشتندتاپس‌ازاسلام؛ ومی‌شودگفت‌این دوخط را خودمتحد کردند وخط کوفی نمودندبه‌جهت کتابت‌قرآن ومطالب دینی ،چنانچه‌سریانی‌ها با خط سطرنجیلی کتب مقدس خود راکه انجیل و نصوص‌دینی باشدوباخط‌نبطی‌مراسلات‌خودرامی‌نگاشتند؛وخط کوفی بسیار شباهت‌به‌خط سطرنجیلی داشت چنانچه‌الف ممدوده اگردر وسط کلمه‌ایکه به‌خط‌سطرنجیلی‌بود درمی آمدمحذوف می‌شد واین‌قاعده همواره‌در کتابت سریانی منظورمی آمد. دراوایل ظهور اسلام تامدتی‌این‌قاعده بین کتابت‌خط کوفی معمول‌بود. خاصه درکتابت قرآن.چنانچه می‌نوشتندالکتب به‌جای الکتاب والظلمین به‌جای الظالمین وقس علی‌هذا، چون پیامبرمبعوث‌گشت کتابت کوفی درمکه‌موجودبود ولی‌چندان شایع‌نبود وعمومیت نداشت و هرکس خواندن و نوشتن نمی‌دانست مگر عده‌ای[1].

ابن‌ندیم‌گوید: اول‌کسی که‌درصدر اسلام قرآن‌نوشت ودرخوبی خط شهرت داشت خالد بن‌ابو هیاج بود ومن (ابن‌ندیم) قرآنی رابه‌خط او دیده‌ام. سعد اورا نزدولید بن‌عبدالملك‌آورده به‌نوشتن مصاحف وشعرو اخبارگماشت، واوکسی است که درسمت قبله مسجدپیغمبرسورهٔ والشمس وضحیهاراتاآخرقرآن‌با زربنوشت.وگویند عمربن عبدالعزیزازاوخواست که قرآنی بهمانگونه برایش بنویسد اوهم نوشت و هنر نمائیهایی درآن به‌کاربرد. عمرآن را دید وبسیارپسندید ولی‌چون‌دست مزدآن را زیادیافت به‌او مسترد داشت[2] .

خط‌کوفی درآغازقرن‌اول کوفی‌ساده وفاقدنقطه‌بود وهم‌بعضی‌حروف مشابه مثل ح ج خ ب ت وث وغیره مشکلی ایجادکرده بود.دراوایل‌امر،

۱ــ نقل‌از پیدایش خط وخطاطان ص ۳۰ــ۳۱
۲ــ الفهرست ترجمه فارسی رضا تجدد ص۱۱

قرآنرا ازروی عقیدت ساده و خالی از نقصان می‌نگاشتند زیرا قرآنی که عثمان کتابت کرده بود فاقد اعجام و اعراب بود و آن قرآن نمونه شناخته شده بود.

ابوالاسود الدوئلی متوفی شصت و نه‌هجری نقطه را احداث کرد و نقطه درآغاز برای مرکبات واعراب قرآنی استعمال می‌شد. برای آنکه نشانه امتیازی دربین باشد نقطه‌ها رادرشت وریز قرارداد واین نقاط به‌جای زبروزیر وپیش شناخته شده بود، وبعداً اعراب ازحرکات حروف سریانی حروف صوتی استخراج یافت که الف ویا و واو باشد به‌جای زبرزیرو پیش به‌کار برده شد، به‌آنهم کارقرائت مشکل می‌نمود زیرا اعجام باقی مانده بود و حروف مشابه مخـرج اداء آن اشکالی دیگر بار آورده بود، دورهٔ خلفای راشدین سپری شد ودردورهٔ بنی‌امیه عبدالملك بن‌مروان که درسال شصت وپنج جلوس نمودمتجسس شد که‌مردم غیرعرب و حتی عراق وشام ومصر وایران قرآن راغلط می‌خوانند. حجاج بن یوسف ثقفی حکمران عـراق موظف شد که‌آنچه ابوالاسود تجویزنموده بسنده نیست ازآنرو به‌اشارت اواهل خبره‌اجتماع نمودند و نصربن عاصم برای نقاط ترتیب‌خاص داد. ولی‌این کار هم‌مشکلاتی تولید نمود زیرا برای اعراب نقطهٔ سرخ وبرای اعجام‌نقطهٔسیاه‌تعیین نموده‌بودند این‌روش تاآغاز قرن‌دوم هجری دوام کرد. تاقرن سوم کوفی ساده‌تر بود. بعداً درقرن چهارم وپنجم کوفی متکامل که شامل‌اعجام واعراب‌بود وهم‌نقاط کرسی‌حقیقی‌خوددرایافته بود رواج یافت. هرچند کوفی درآغاز باروش نسخی‌ممزوج بودچنانکه نامه حضرت‌محمد به‌مقوقس که در کلیسای‌اخمیم‌صعید مصر به‌دست آمد این‌مطلب رامی‌رساند؛ بعداز آن کوفی پخته‌ترشد. زیبایی‌خاصی گرفت؛ وزیبایی آن راخامه سحار خراسانیان وایرانیان تبارز دادند وازجانبی‌کوفیهای‌مشکول و کوفیهای سمتی بوجودآمد. مثلا کوفی که درمصر نوشته می‌شد تباین‌خاصی باکوفی که در

هرات نوشته می‌گردید داشت وچون رسم‌الخط کوفی درقرآنها تقریباچهار قرن رواج داشت و درمیانه قرن چهارم قرآنهائی به‌انواع خطوط دیگر نوشتند. قرآنی که درآستان قدس مشهد نگهداری می‌شود، درحوت۱۳۴۸ درضمن گنجینهٔعظیم مکشوفه قرآنی‌دیده شده‌است که دراصفهان بسال ۳۲۷ به‌خط کوفی متمایل به‌نسخ نوشته شده وهمان مرحله برزخ و مرحله عبور کوفیست که بـه نسخ می‌انجامد، اگرچه در خط کوفی قرآنهای زیادی و برگهایی ازقرآنهاهست که بعضا منصوب به‌خلفا وائمه‌ازنوع کاغذ پوست آهو می‌باشدوطرزتحریرقرن‌دوم وسوم رامی‌رساند.

خط کوفی که به‌صفت خط مقدس‌شناخته شده بود. تاقرن پنجم، قرآنهابدان‌نقش می‌یافت. درقرن ششم نیز بعضی قرآنهای فرمایشی‌نوشته می‌شد،از آن‌قرن به‌بعدعناوین بعضی کتابها وسرسوره‌هابه‌خط کوفی‌مشکول زیبابقلم‌زر نوشته‌می‌شد. می‌بینیم کوفیهای زیبائی که الفهایش عمودی‌بوده ومزهراست ازخطهای‌دوره غوریانست که درسال (۵۶۶) ابوبکر غزنوی نگاشته و امروز در «مرکز هنراسلامی در قاهره» حفظ می‌شود خیلی زیبا می‌نماید. وقتی کوفی به دست هنرمندان خراسانی افتاد کوفی زیباترشد. تا قرن یازدهم خطوط زیبای کوفی درکاشیهای مساجد و حظایر نقش بدیع می‌یافت که هنـوز آثارکاشی‌های معرق که تجلی‌گاه خطوط کوفی تزیینی و مشکول است عقل رامبهوت می‌سازد .

غالب کتابهائیکه‌درفن‌خطاطی‌ترتیب یافته‌راجع به‌پیدایش وظهور خطوط سته‌چنین‌می‌نگارند وماگفتهٔ میرعلی‌هروی‌خطاط راازمداد الخطوط نقل می کنیم : «ابوعلی محمدابن مقله وضع خط دردایره نهاد و بالمره‌از طریق کوفی بگردانید، ومردمان راتعلیم کرد. چنانکه قلمی اختراع نمود و اورا ثلث نام‌نهاد؛ وازآن جهت‌آنرا ثلث‌گویند که دو دانگ اودور و چهار دانگ‌ازوی‌سطح‌باشد، وبنای‌آن‌برنقطه‌نهادیعنی به‌میزان نقطه‌برای‌هرحرفی

مقداری مقرر کرد؛ واز ثلث پنج قلم دیگر استخراج نمود برین طریق که یك نقطه بر آن افزود وسطح اورا بیشتر کرد. محقق نام کرد زیرا که خواناتر است چنانکه یکدانگ و نیم اودوراست وچهاردانگ‌ونیم سطح، ومشابهت بخط کوفی ومعقلی بیشتردارد به اعتبار سطح ویك نقطه از اصول او کم کردودور بیشترساخت وتوقیع نام‌نهاد، وقضات وسجلات محکمه وتوقیعات به زبان آن خط نویسند. نصفی‌از آن خط دور است ونصفی سطح، وچون آن قلم را باریکتر کرد سه قلم دیگر پیدا شد. باریك ثلث را نسخ نام نهاد که ناسخ همه خطهاست؛ واز آنجهت آنرا نسخ گویندکه بیشتر بدان خـط نویسند وگویا چنانست که دیگـر خطها را ترك کرده و بـدین خطاکتفا نموده‌اند؛ وباریك محقق راکه رنگ وبوی محقق داشت ریحان نام‌نهادبهر آنکه‌اصول محقق وریحان‌هردویکیست چنانکه ثلث ونسخ وباریك توقیع را رقاع نامید از برای آنکه در آن وقت رقعه‌ها را به‌آن خط می‌نوشتند. بعد از آن خط تعلیق پیدا شدکه یکدانگ اوسطح‌است وپنج دانگ اودور[1].

ابن‌ندیم صاحب‌الفهرست ابن‌مقله را مخترع نمی‌داند و منتها از جمله خطاطان وخوشنویسانی می‌داندکه با قاعده و موازین درست هنری هنرخط را پیروی کرده‌اند. محمدبن‌اسحق گوید: «از وزرا و نویسندگان که بامداد می‌نوشتند ابواحمد عباسی بن‌حسن ابوالحسن علی بن‌عیسی و ابوعلی‌محمدبن‌علی‌بن‌مقله است. او در روز یکشنبه دهم شوال سال ۳۲۸ وفات یافت. ازکسانی که با مرکب نوشتند برادر ابن‌مقله ابوعبدالله حسن ابن‌علی مقله است ودرماه ربیع‌الآخر سال سیصدوسی‌وهشت وفات یافت؛ ونظیر این دونفردرگذشته تا زمان ما دیده نشده است»[2].

۱ـ ذکر برخی از خوشنویسان وهنرمندان که مرحوم فکری سلجوقی نقل کرده است ازامتحان الفضلا میرزا سنگلاخ.

۲ـ الفهرست ترجمه رضاتجدد ص ۱۵

نظر ابن‌ندیم به صواب نزدیکتر است زیرا هم خط نسخ و هم خطوط زیاد و قلم‌های فراوانی پیش از ابن‌مقله وزیر مقتدربالله مروج بوده است.

ابن‌ندیم دردورهٔ بنی‌امیه چندین کاتب را یادآور می‌شود. برورق بردی به خط نسخ به عمروبن‌عاص حوالی سنه ۲۴ـ۳۵ه نوشته شده‌است که دردایرة‌المعارف اسلامی فرانسه حفظ می‌شود.

این مطلب می‌رساند که آثارخط نسخی قبل‌ازابن‌مقله حتی درقرن اول نیز بوده است. همین طورکتابی بنام مسایل احمد بن‌حنبل در سال ۲۶۶ ه به خط نسخ کتابت شده که‌در کتابخانه مخطوطات دمشق حفظ می‌شود[۱].

چون کتابت خط نسخ درقرن اول ودوم و سوم رواج داشته‌است منتهانازیباتر ویااین خط‌گاه باکوفی مختلط می‌شده مثلا دریك سطراجزاء کوفی ونسخی موجود بوده است درین صورت بگفته استاد همایی کوفی را منتج از سطرنجیلی سریانی و خط نسخ را استخراج از نبطی باید دانست[۲]. زیــرا در قرن اول و دوم اسلام هردوخط مــروج بوده است. ما مخترع خط نسخ را به ابن‌مقله نسبت نمی‌دهیم وصرف به ابن‌مقله این امتیاز را قایلیم که خط نسخ را به‌کرسی نشانده است وزیبا ساخته است.

بیجا نخواهدبود راجع به خط‌نسخ‌واینکه حصهٔ زیادتر کتاب‌های دستنویس که درکتابخانه‌ها موجود است‌به‌خط نسخ نوشته شده است‌نظر مرحوم دکتربیانی را دراینجا بیاورم.گوید:

خط‌کوفی را از بدوتشکیل به مناسبت اشکال متوی و گوشه‌دار حروف بخوبی‌میتوان تمیزداد ولی‌هنوز کاملامعلوم‌نیست که معیار تشخیص

۱ـ تطور خط‌العربی ص ۳۸

۲ـ تاریخ ادبیات ایران همایی ص ۳۶۸.

خط نسخ درصدر اسلام چه چیز باید باشد. قدرمسلم اینکه درقرن اول هجری سبك کوفی خط معمولی عرب نبوده ونوشته روی دینارهای اموی یانامه‌های روی پوست که برخی از آنها امروز درکتابخانهٔ وین ودرکتابخانهٔ خدیوی مصر نگهداری می‌شود به‌سبك کوفی نمی‌باشد وبه‌شهادت تاریخ در آغاز قرن دوم اقسام مختلفی از خط عربی مرسوم بوده که ابن‌الندیم فقط به ذکر نام آنها اکتفا نموده است.

آنچه اعراب ازخط نباطی اقتباس کرده بودند کاملا باشیوه کوفی متفاوت بوده و در دست هرخوش‌نویس صورت خارجی یافته است چنانکه بین سبك خطوط روی دینار ونامه نیزدرقرن اول هجری اختلاف محسوس وجود دارد.

به‌زعم برخی‌از دانشمندان علت این تفاوت حرکت مدورحروف است که در نتیجه بکار بردن قلم‌های نی بوجود آمده و بهترین نمونهٔ آن نامه‌ایست که‌درسال ۲۲ هجری برروی پوست‌نوشته‌شده وامروزدرکتابخانهٔ خدیوی مصر نگهداری می‌شود.

خط نسخ تا پیش ازقرن سوم هجری هنوز قالب حقیقی خود را به‌دست نیاورده وبیشتر به‌حالت شکسته نوشته می‌شد. شاید ازکسانی که‌در تنظیم اصول آن سعی زیادکرده و حرکات حروف آنرا از آسیب دستبرد سبکهای مختلف زمان نجات داده‌اند یکی استاد ابوعلی محمدبن‌علی‌بن حسین مشهور به ابن مقله (۲۷۲–۳۲۸ ه) و برادرش ابوعبدالله‌حسن (۲۷۸-۳۳۰) بوده‌اند که بناگفته‌ابن‌الندیم‌تمام اهل خانواده ایشان ازاساتید خط محسوب می‌شوند. اماشهرت‌ابن‌مقله‌بیشتر به‌سبب‌مقامات عالیه‌اجتماعی او بوده که از بدو درخشندگی کوکب اقبال درنزد علی بن‌فرات وزیر با اقتدار خلیفه المقتدربالله تحصیل جاه ومنال کرده تا زمانی که درسال ۳۱۶ هجری که خود به مقام وزارت خلیفه نایل گردیده است. با آنکه ابن‌مقله

در وضع قواعد جدید خط نسخ سهیم بوده او خود شخصا شیوهٔ خاصی داشته است که تقلید آن از دسترس هر کس دورمانده و به‌همین مناسبت ابن بواب علی بن کاتب که در خدمت سلاطین بویه می‌زیسته، پس از آموختن سبك ابن‌مقله به تکمیل قواعد آن یا به اصطلاح صاحب نگارستان هنر به تهذیب و تنقیح طریقه او دست زده است.

درقرن سوم‌هجری‌نسبت به زیبائی‌خط توجه‌کامل‌مبذول شده واز راه نمایش انواع‌مختلفی که در طرز ترکیب حروف پیش‌می‌آمده درصدد تکمیل آن برآمده‌اند. دو اسلوب معمول خط نسخ را ابن درستویه (۲۵۸-۳۴۷) بنام خط امساك و خط خفیف ذکر کرده و نمونهٔ آنها را نشان داده است که در تاریخ نسخ مقام ارجمندی دارد.

به‌شهادت‌آثار، پیشرفت‌خط‌نسخ‌درسمت خاوروشمال کشور ایران صورت گرفته وبلکه بزودی به‌جای پهلوی متداول شده و تا قرن چهارم مدارج تکامل‌خود راکاملاپیموده است. چنانکه سکه‌های امرای سامانی و ظروف سفالین با نقش کنده که درآمل ویا سکنه درقرن سوم هجری‌ساخته می‌شده اغلب بنوشته نسخ آراسته می‌باشد[1] همین طورخط محقق هم در آغازدورهٔ عباسی‌ها رواج داشته که آنرا خطعراقی نیزمی‌گفتند ازآنجاکه ابن‌ندیم‌گوید:

«وخطی پیدا شد که‌به آن خطعراقی می‌گفتند، و همان خط محقق بود که به‌آن وراقی نیز گفته می‌شدو این‌خط مرتباً وبه‌ازدیاد وزیبائی گذاشت تاکار به مأمون رسید واصحاب ونویسندگان او به نیکو ساختن خط خود پرداختند و مردم بر سر این کار باهم تفاخر داشتند؛ تا آنکه مردی بنام احولی محرر که از پرورش یافتگان برمکیان بود وبه معانی خط و اشکال آن دانش بسزائی داشت اوقواعد وقوانین خط راروشن کرد وآنرادرجه-

۱- راهنمای‌گنجینهٔ قرآن دکتربیانی‌ص۲۳-۲۴

بندی نمود و نویسندهٔ نامه‌هایی بود که ازطرف سلطان برای ملوك اطراف درطومارهافرستاده می‌شد، باآنکه مردی کم فهم وچرکین بود، دست ودل بازی داشت وهمه چیزدرنزد او بی‌ارزش بود. وی در درجه‌بندی خطوط قلم‌های سنگین را در مـرتبه اول قرار داد. ازآنجمله قلم طومار بود کـه برسایرقلمها برتری داشت‌ودریك طومار تمام باسعف نوشته می‌شدوگاهی هم باقلم می‌نوشتند ونامه‌های ملوك به‌آن خط فرستاده می‌شد، وازآن‌اقلام قلم ثلثین،قلم سجلات، قلم‌عهود، قلم‌موامرات، قلم امانات،قلم دیباج،قلم مدیح، قلم مرصع، وقلم تشاجی‌است.

درزمانیکه ذوالریاستین‌فضل بن‌سهل روی‌کارآمد قلمی رااختراع کردکه بهتر ازسایر اقلام بود وبه‌ریاسی معروف شد ومتفرعاتی پیدا نمود که ازآن جمله: قلم‌ریاسی کبریه قلم نصف ریاسی‌قلم ثلث قلم صغیرنصف خفیف ثلث، قلم محقق، قلم‌منشور، قلم وشی وقلم رقاع، قلم مکاتبات،قلم غبار تحلیه، قلم نرجس وقلم بیاض بود»[۱].

ازگفتار ابن‌ندیم معلوم می‌شود که فضل‌بن‌سهل وزیر وهمین مرد خراسانی عصرعباسیان (درحدود۲۰۰) قلم رقاع وثلث وحتی محقق نیزاز اختراع‌قلم‌ریاسی‌او بوجود آمد. اینهاهمه‌مطالبی‌است که‌سخاوتهایی که‌مؤلفان فن خطاطی دربارهٔ ابن‌مقله نموده‌اندتحقق نمی‌پذیرد.

خط‌تعلیق‌رامؤلفان فن‌خطاطی‌بدورهٔ شاهرخشاه به‌ابوالحال اصفهانی وخواجه تاج سلمانی مؤلف‌کتاب شمس‌الحسن‌نسبت می‌دهند.لسان‌الملك دربارهٔهموگوید:خواجه‌تاج‌سلمان‌ازمردم اصفهانست‌نخست شکسته‌نگاشت وتاآن زمان خط تعلیق درجهٔ‌کمال نیافته بود. وی تعلیق‌راکامل‌کر دوچون نوبت به‌خواجه عبدالحی رسید تعلیق درتحت‌قاعده‌آمد واسلوب‌پیداکرد[۲].

۱ـ نقل از الفهرست ترجمه رضا تجدد ص ۱۴

۲ـ تذکره خطاطان ازلسان‌الملك هدایت الله ص۲۲ چ لاهور

امکان دارد مابه‌اکمال رسانیدن خط‌تعلیق را به خواجه‌تاج سلمانی نسبت بدهیم ولی اختراع آن وحتی طرز نگارش آن ازقرن پنجم رواج یافته‌است. چنانکه درین باره استاد همایی گوید: «نگفته نباشیم که ایرانیان هرچند خط عربی را ابتداء کاملاً تقلیدکردند ولی بالاخره تصرفاتـی در آن نموده طوری می‌نوشتندکه با خط معمول میان عـرب عیناً مطابقت نداشت. این است‌که از روی‌آثار باقیمانده می‌بینیم از حدود اوایل قرن پنجم هجری کم کم در سیمای‌خط فارسی‌علایم خط تعلیق نمودار می‌گردد وپیداست‌که می‌خواهد مقدمهٔ پیدایش خط جدیدی درمیان ایرانیان فراهم شود؛ وبالاخره دراواخر قرن ششم هجری تعلیق انتشار می‌یابد و مبداء ظهورش بلاشك قبل ازین تاریخ بوده است»[1].

قدیمترین خط فارسی که ۴۰۱ ﻫ تاریخ دارد عقد بیعی است کـه آنرااستاد سرجیلوث درمجله‌الاسبوعیةالمملوکیه در سال۱۹۱۰نشرنمودکه ازآن رسم‌الخطآثار روش‌خط تعلیق نیز نمودار است[2].

جمهور تذکره‌نویسان خواجه میرعلی‌تبریزی رامخترع‌خط‌نستعلیق می‌نویسند. اینجانب مجمع‌النوادر رابقلم محمد عوض بن‌بختیشوع دیدکه درهفتصدواندی به خط‌نستعلیق نگاشته بود. شکی نیست‌که خواجه‌میرعلی این خط زیبای زبان فارسی رابه‌کرسی نشانده است وقالب حقیقی آنـرا دریافته وبزیبائی‌آن‌کوشیده است واما درمورد مخترع‌آن‌قابل تأمل‌است. خط‌نستعلیق اززیباترین‌خطوط شناخته شده است زیرادورزیاد دارد وقلم‌از باریکی‌به‌تمامت قطع‌قلم دورمی‌زند و این‌خط رابایدعروس خطها گفت. بنابه‌قانون تکامل‌وسنت هنرگرایی وزیبادوستی این‌خط نیزبه‌معراج خود رسید.

خط شکسته وشکسته نستعلیق رابه‌میرزا شفیعا هروی ومیرزافصیحی

۱ـ نقل ازتاریخ ادبیات چاپ اول میرزا جلال‌الدین همایی ص۳۷۵

۲ـ رك‌همليي تاريخ ادبيات ص ۳۷۸.

انصاری خوافی نسبت می‌دهند ولی آثـار شکست مثل نون وی و غیره در تـرجمه بعضی تفاسیری که در قرن پنجم و ششم و هفتم نوشته شده است مشهود است. علی ای حال این خط که از قرن یازدهم رواج پیدا کرد نوع شکسته نستعلیق آن بنام خط تحریر درقرن سیزده وچهارده در ایران بسیار رواج پیدا کرد. مقارن این‌خطوط خط شکسته تعلیق نیز رواج‌یافت.

کسانیکه در خطوط سته اسلامی و نستعلیق وشکسته مهارت کامل داشته‌اند واحیاناً از قلم مورخان فراموش نشده‌اند ویا بعضاً از آنها آثار و قطعاتی مانده است.

خط دراصطلاح ریاضیین تعبیر از چیزیست که قبول تقسیم شدن را درعرض وعمق ننماید. واما نزد نویسندگان‌اطلاق بر آن چیزی‌می‌شود که از پیوست نقطه‌ها بوجودآید و وقتی که به کتب در آیدبیانگر حروف تهجی گردد ولغات اقوام را تعبیرنماید.

جمهور مورخان عقیده دارند که اول کسی که وضع خط نمـود ادریس‌علی‌نبینا، واول کسی که خط کوفی را اختراع کرد مراربن مره، و اول شخصی که اعراب را برحروف قرار داد ابوالاسود دئلی بود.

البته نمی‌توان بدین مطالب کاملاً ایقان وایمان داشت ولی کتابهای فن‌خطاطی پرازین گفتگوهاست. خطاطان کوفی عبارتند از مراربن مره دو صدوده سال قبل از اسلام، حرب‌بن‌امیه، حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)، عثمان رض و سایـر امامان اثنا عشریه، زیـدبن ثـابت، عبدالله بن‌ابـی واقع کاتب وکاتبان دیگری نیز بوده‌اند. تا قرن چهارم قرآنها قسماً کوفی نوشته می‌شده وخط کوفی آهسته آهسته از سادگی‌خود برآمد وبعداً بعضی عناوین به خط کوفی نوشته می‌گردید وگاه این خط مشکل تزیین کتاب‌در عناوین کتابها ویادرمساجدروی کاشی‌ها تاقرن‌یازدهم‌ودوازدهم‌مستعمل بود. در اخیر قرن چهارم‌واوایل قرن پنجم این خط‌جای خود را به نسخ‌وثلث

ومحقق‌وغیره خالی کرد.

خط معقلی: درکتابت مستعمل نبوده‌واین‌خط را بنایی نیزگویند؛ بجهت آنکه سطح ودورآن به یك اندازه بوده ودرکاشیها ونحوهٔ کاشی سازی مناسبت داشته است. زیرا این خط روی خانه‌بندی جدول کشی می‌شود بعد ازآن خانه‌ها تقسیم شده حروف‌آن ترتیب می‌گردد.

سلطانعلی مشهدی عقیده دارد این خط در کتابت نیز استعمال می‌گردیده است. درصراط‌السطور اثرخودگوید:

بیشتر از زمان شاه رسل — خلق را رهنمانشانه قل
سر به‌خطی که خامه فرسودی — خط عبری و معقلی بودی

خط‌محقق: جمهور محققان تذکر دهندکه خط محقق را ابن مقله از خط‌کوفی استخراج نمود ویکدانگ بردور خط کوفی افزود ومحقق گردید. استادان این خط: ابن‌مقله شیرازی، ابوعبدالله حسن ابن‌مقله، علی ابن‌هلال معروف به‌ابن بواب، جمال الدین یاقوت مستعصمی، شیخ زاده سهروردی بن‌سهروردی، خواجه ارغون‌کاملی، احمدصدیقی رومی،سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ‌که قرآنی به‌خط او درآستانه قدس حفظ می‌شود، جلال‌الدین محمد بن‌جعفر هروی معروف به جلال جعفر فرزند جعفر بایسنقری.

خط ریحان: قلم ریحان تابع‌قلم محقق است وباریك محقق‌است. اختراع‌آنرا نیز به ابن‌مقله شیرازی نسبت میدهند.

استادان بنام‌خط ریحان: ابن‌مقله وزیر، علی ابن‌هلال، جمال‌الدین یاقوت، شیخ عمراقطع، عبدالله طباخ هروی، خواجه ارغون‌کاملی،حکیم جعفر بایسنقری، میرزا بایسنقربن شاهرخ، جلال‌الدین محمد.

خط ثلث : اختراع خط ثلث رانیز به‌ابن‌مقله‌نسبت می‌دهند.

استادان خط ثلث : جمال الدین یاقوت، احمد بن محمود صدیقی

رومی، سیدروح‌الله‌هروی، مولانا ولی‌قلندر هروی، کمال‌الدین حسین‌هروی، خواجه عبدالله بیانی، علاء الـدین تبریزی، وبایسنقر میرزا ابن شاهـرخشاه تیموری، جعفرجلال هـروی، و چندین خطاط دیگر.

ثلث یاقوتـی شیوه‌خاصی از یاقوت بجا مانده کـه تمایل ریحانی دارد وروش نسخ نیز بدان مراعات می‌شده است. بعضی کتابهای ادعیه، و قرآنها بدین شیوه در موزیم‌ها مـوجود است.

خط نسخ : بذریعه‌ابن‌مقله کرسی واقعی خودراگرفت.

استادان خط نسخ : ابن‌مقله، یاقوت‌مستعصمی، احمد صدیقی‌رومی، فخار شیرازی، علاء الدین تبـریزی، ابراهیم قمی، احمد نیریزی و صدها خطاط دیگر. هزارهاقرآن وکتاب، به‌نسخ کتابت شده‌است.

خط توقیع : نصف سطح ونصف دوراست.

استادان‌این‌خط: ابن‌مقله، ابن‌بواب، یاقوت‌مستعصمی، یحیی‌صوفی، مولاناجنید، خواجه عبدالله مروارید، علاءالدین تبریزی. این‌روش راهمه نسخ‌نویسان نیزنیکو می‌نوشتند. سرسوره‌ها وجای رقم قرآنها بدین شیوه نوشته می‌شده است .

رقاع : باریك توقیع‌است وکلمات‌بهم‌وصل‌داده می‌شده‌است. ابن بواب، یاقوت، احمد صدیقی، شهاب الدین عبدالله بیانی، محمود سلطانی هروی، وصدها خطاط این‌شیوه رانیکو می‌نگاشته‌اند .

خط تعلیق: ازهمه خطها دوربیشتردارد. پنج‌دانگ دور ویك دانگ سطح است ودرروزگار امیر تیمورگورکان به ذریعهٔ خـواجه تاج سلمانی مصنف‌شمس‌الحسن‌اختراع یافته وبرخی‌برآنندکه خواجه‌ابوالعال‌اصفهانی مخترع آنست.

استادان این‌خط : خواجه تاج سلمانی، خواجه ابوالعال اصفهانی، خواجه عبدالحی منشی هروی خواجه اختیار، مولانا معین الـدین محمد

اسفزاری. درویش عبدالله، خواجه اختیار الدین حسن گنابادی وغیره .

خط نستعلیق : خط نستعلیق که شیوه‌خاصی درزیبایی‌دارد ودر وقت امیرتیمورگورکان بوجود آمد. شکی نیست که آنراخواجه میرعلی تبریزی‌به کرسی نشانده است، واین‌خط نیز دور زیاد دارد وپنج دانگ بدان تعیین کرده‌اند .

استادان وخوشنویس‌زبدهٔ خط نستعلیق : برخی‌ازایشان‌عبارت‌انداز: سلطان علی‌مشهدی، میرعلی‌هروی، جعفرتبریزی، سلطان محمدنور، سلطان محمدخندان،شاه‌محمودنیشابوری،میرعمادالحسنی‌قزوینی،میرعمادحسینی. عماد هروی، علیرضا عباسی، غلام رضا مشهدی، میرعبد الرحمن‌هروی و صدها خوشنویس دیگر.

خط شکسته : ازخطوطیست که درقرن یازده زیبایی خاصی گرفت، فصیحی انصاری، ومیرزاشفیعای هروی‌ازکسانی‌اندکه سهم‌مهمی درزیبائی این‌خط داشته‌اند، میرزا ابوتراب شاگرد عماد قزوینی نیزسهم داشته‌است. مرتضی‌قلی‌شاملوهروی، فرزندحسن‌خان‌شاملو، درویش‌عبدالمجیدطالقانی، وصال‌شیرازی، میرزاحسن‌کرمانی وصدها خوشنویس دیگرکه شرح حال ایشان‌درتذکره‌ها بیآمده است .

آئین نقل‌کردن‌خط :

هر خطی راکه نقل خواهی کرد　　جهد کن تا نکوبی آهن سرد
حرف حرفش نکو تأمل کـن　　نه که گویم ترا تغافل کـن
قوت و ضعف حرف‌ها بنگر　　دار ترکیب آن به پیش نظـر
در صعود و نزول او می بین　　تا که حظی بری از آن از این

ابتدای حروف: بدانکه ابتدای حروف برسه نوع است:بالنقطه یا۔ بسیط یا ملحقه .

امابتدا بنقطه درده حرف بود. الف‌با و دال ورا وسین وطا ولام و

نون وها ولام الف .

و ابتدای بسیط درپنج حرف است. حا وصاد وکاف عین و ی.
وابتدا به ملحقه درچهار حرف که آن فا وقاف ومیم و واو است .

ارسال: عبارت ازترکیب‌شمرات واو وراوآن دردوسه‌موضع‌بود یکی دربطون لامات وآنچه بدان ماند وامثال‌آن؛ دوم دراواخرسطور؛سوم دروسط سطر وآن مخصوص خط نسخ است .

اصلاح خط : دراصطلاح خطاطی عبارت ازینست که بقلم تراش و غیره‌عیب خطرا بگیرند واین‌کارنزد استادان‌خط مردود شناخته شده‌است.

اصول: کیفیتی است که ازاعتدال خطنویسی دیده می‌شود وظاهراً یك‌شکل وجدانی داردیعنی‌کسیکه‌درفنون خط بسیارمنهمك باشد وبه‌نکات دقیق‌آن شناساباشد ودرفهم رموزخط، ذهنی رسا داشته باشد.

دراصطلاح خطاطان‌آنست که ابن‌مقله وضع کرده‌است بر دائره و نقطه وبشش نوع نسبت نموده وهرنوع رااسمی نهاده به‌مناسب‌لفظ ومعنی واصل خط رااز نقطه‌گرفته است . و مراد است ازعلم مفردات وتراکیب وکراسی .

اقلام ششگانه : ازآن خطوط سته‌مراد باشدمثل‌ثلث، محقق،توقیع، نسخ، ریحان، رقاع که شرح وتوضیح هریك بیاید.

ام الخطوط : به‌خط ثلث‌اطلاق می‌شود. زیراازین‌خطازنگاه‌سطح ودور وباریکی هیئت، خط دیگر خطوط اسلامی‌مایه وپایه‌گرفته است.

بنای‌خط : خط از روی اصطلاح عبارت است از ترکیب نقاط به یکدیگرتاحروف حاصل شود وبناءِ خط برنقطه است.

بنا حروف مفردات : بعضی‌آنرا به‌اثبات دایره بیان‌کرده‌اند چنانکه دایره رسم‌کرده‌اند، ونظربه‌قسمت‌قطردایره ومحیط او، ومثلث، ومربع ومخمس، که درداخل اوواقع شود اشکال حروف باز نموده‌اند. مثلا قطر

دایره راهفت‌نقطه گرفته‌اند واز آنجا قد الف نهاده‌اند و دایرهٔ جیم وعین و اخوات‌ایشان از نصف‌محیط گرفته‌اند وباواخوات آن‌ازقطرویك‌نقطه‌طولانی ازمحیط دایره وبعضی بنا واصول حروف را برمثلث و مربع و مخمس و مدور نهاده‌اند. چنانکه گفته‌اند الف و لام وکاف مسطح وباو اخوات او از مربع‌ناشی‌می‌شود و وا وسرمیم ووا و وفا وقاف ازمثلث، وسرجیم‌ودامن میم ودامن واواز مخمس.

وبعضی به‌جهت سهولت و آسانی، بناءِ حروف رابرنقطه نهاده‌اند. مثلاالف درمحقق هشت‌نقطه ودرثلث هفت‌نقطه معیارگذاشته شده است[1].

ترکیب : یك‌نوع زیبائی‌که حروف مفرد به‌هم‌آید. مثلاسه‌حروف مفردکه مرکب می‌شود ویامدهادرجای قراربگیردکه زیبائی وحسن خط را حفظ‌کرده باشد ودرنقاط معین خود جابگیـرد. ترکیب بردو قسمت است جزویی و کلی.

ترکیب‌جزویی : ترکیب جزوی نیزبردوقسم است‌قسم‌اول آنست‌که اجزای‌حرف‌مفردراچنان‌ترکیب‌کنندکه باعتدال اصول درآید. چون‌حرف قاف وغیره که‌مرکبنداز‌ضعف‌وقوت وسطح ودوروتناسب؛وقسم‌دوم آنست که چند حرف مفرد را مرکب ساخته کلمه سازند به‌نوعی‌که واضع وضع کرده،چون لفظ قلم‌که مرکب است ازقاف ولام ومیم .

ترکیب‌کلی : آنست‌که چندحرف مفرد یامرکب ویامفرد ومرکب راترکیب‌کرده سطری‌سازند؛ به‌نهجی که‌مرغوب‌طبع‌سلیم‌باشد. چون‌عبارت این حدیث‌که الخط نصف‌العلم که مرکب از حرف مفرد و مرکب است واگرسطربقدرمصرعی‌بوده‌باشد درویك‌مدتمام‌ویادونیم‌مددویاسه‌دودانگه‌مد ویادودانگه ویك و نیم مدویایك دودانگه مدویك‌چاردانگه مدقراربایدداد .

واولی‌آنست‌که مد دراول و آخرمصرع‌نباشد واگر درآخرمصرع

۱ـ رك اصول وقواعد خطوط سته‌از فتح‌الدین‌احمدبن محمود سبزواری.

بربالای حرفی واقع شود بدنیست، ومصرعی چون در زیر مصرعی نویسند باید که مدات آن برابریکدیگر نباشند مگر آنکه چلیپانویسند که آنجا برابر هم نوشتن محسن است .

تشمیر : لغتاً دامن برچیدن است ودراصطلاح آخرحروف راباریك و معطف گردانیدن، و باشد که بعضی حروف را شمره نسازند چون سین که بعدازصاد بود و واو که بعدازجیم آید .

تناسب خط : یکنوع زیبائی حروف و کلمات خط خوش است که پهلوی هم متناسب قرارداده وشود وخردی و کلانی نداشته باشد. مثلا اگر دامن نون دراصول خطاطی سه نقطه شناخته شده نون دیگردرهمان قلم سه نقطه باشد .

توقیع: نشان کردن پادشاه برنامه ومنشور، بمعنی دستخط وهم فرمان پادشاهی که به قهر باشد؛ ویك نوع خط.

آنچه درتاریخ مسعودی آمده است : «و سلطان توقیع کرد به خط خویش فصلی نبشت.»

ثلث : یك نوع خط عربی که بعدازکوفی اختراع آنرا به ابن مقله نسبت می دهند .

ثلثین : نیزقلمی بوده که از آن صاحب الفهرست نام می برد .

ثلث جلی: ثلثی که به قلم خیلی جلی نبشته شده باشد .

ثلث کتیبه ای : یك نوع ثلثی است که: الفات درازمتوازی هم داشته و کشش یای معکوس خط ثلث رابصورت افقی قطع کند. این نوع ثلث مروج درکاشی های لعابی است که بکاربرده شده است .

حروف دراز : دراصطلاح خطاطی الف، باء کاف، سین، وشین و تمام حروف مفردیکه قابلیت کشش راداشته باشد .

حروف طلسمات : که درطلسم و جادوگری از آن کار می گرفته اند تا

مختصراً به حروف رمزی نگارش یابد وهم طرف مقابل نفهمد.

حرف دشوار: در اصطلاح خطاطان به حروفی اطلاق می‌شود که نگارش آن دشوار باشد.

در دل من دوحرف از بیم است　　آن یکی جیم‌و آن‌دگر میم‌است

حروف‌کاشفی: حکمای سابق بعضی نسخه‌ها وطلسمات‌وغیره را با این‌حروف تحریر کرده‌اند تاکه نامحرمان برراز‌شان مطلع نشوند.

دایره حروف: این اصطلاح خطاطانست که اطلاق به حرف جیم ونون وعین وهم شکلان آن کنند.گردن دایره دوقط نزولی از اتصال‌گردن جیم خفی مدور آغاز کرده تاتن دایره که آن نیز دوقط دراز ومدور به‌قلم جلی کشیده می‌شود به‌تمامی قط رسانیده پیوند نمایند وباز به‌اتصال تن‌آن‌دو قط دامن صعودی جلی مدور شروع نموده تدریجا به قلم خفی رسانیده نوك خفی بر آن یك قط به نوك قلم بردارند ودایره مدور شش قط سوای گردن ونوك که علاه برگردن و دامن دائره است سه قط عریض وطویل به صورت بیضوی هموار بسازند ومتاخرین گردن دائره یك‌نیم قط، چنانکه دامن آن نیز یك و نیم قط دراز تجویز کرده‌اند بنابر آن دور دائره سوای گردن ونوك آن علاوه‌دائره است‌پنج قطمی‌شود،پس بعد میان نوك‌سرجیم وگردن‌آن یك‌قط باشد اگرعمود یعنی‌خط ایستاده از نوك سرجیم تاپایین دائره کشند مماس دایره شود.

دستخط: جای امضاء باشد.

دستورخوشنویسی: کارد تیزچون نگاه تیزنگاهان، قلم سخت ونرم چون دل عاشقان،کاغذصاف چون رخساره دلفریبان،اصلاح‌معلم مهربان و حق خدمت گزاری اوستادان، قط میانه محرف نه برابر استعمال خفی و جلی، مدامش اگر یکروز ناغه کند تحصیل چهل روز برباد دهد وهرکه قواعد نویس باشد خطش پایدار بماند.

دوائرمزدواج: اصطلاح اصول خطاطی که یك حرف دائره‌ای به‌دو کلمه‌شرکت کند.

ذیل: دنباله پائین ظاهراً زیرنویسی.

ذیل‌الخط: یك‌نوع کرسی است که اذیال جیم وعین و اخوات آن شناخته میشود.

راقم‌الحروف: دستخط کننده کتاب یاقطعه‌خط که‌گاه رقم نیزگویند.

سم‌الخط شطرنجی : در خط ثلث‌الفها یکدگر را قطع کند و خانه‌های مربع نمودار گردد. این‌نوع رسم‌الخط نیز از زمره تزیینی بشمار می‌رود .

روش خطاطی: شیوهٔ خطاطی براساس اصولی‌که بدان وضع شده وگاه همان قواعد خطاطی مراد باشد.

زیرمشق : تخته‌ای باشد که مشاقان زیر مشق‌گذارند تا استوارتر نویسند .

چو سازی زیرمشق وجزو دانها — نهاده ساز کن افشان برآنها

سرخط : به معنی‌تعلیم خوشنویسان مرادف سرمشق وخط یاداشت روزنوکری وتمسك قباله است خلیل‌الله خوشنویس‌گوید.

به سرخط نویسی‌علم ز آن نمط — که رخسار خوبان‌کندمشق‌خط

سر مشق: یك مصراع و یایك سطر را استاد خط، در صدر کاغذ می‌نویسد که بعداً نومشقان ازروی‌آن حسن خط راتقلید می‌کنند وبه‌دقت می‌نویسند تا خوش خط شوند.

سواد و بیاض: یك نوع اصطلاحی است در مورد خط‌کوفی بنائی ویا خط معقلی که حصه سفید وهم سیاه آن خوانده شود.

سیاه مشق: قطعه خطی‌که ازمشق زیادوحروف بالای هم روی هنر خطاطی مزین یافته‌باشد. مثلاچند یاونون وغیره‌مشاق می‌نویسد وهنرنمائی

میکند ودرزمینه قطعه خط شکل پیدا می کند.

شمره: قسمت نهایت دوایر راگویند.

شیوه‌خوشنویسی: خوش نویسی به‌سه چیزحاصل آید: تعلیم استاد، مشق بسیار، صفای باطن، مشق هرروز از دست نباید گذاشت که این‌معنی مضراست آنکه که کلمه‌نویسد نخستین صورت کلمه درخاطر خودبگذارد.

شان: این مرحله آخرین خوش خطی محسوب شده پس از آن که سایراصول مراعات شده باشد وآنگاه هیچ وقت چشم بیننده از دیدن آن سیر نگردد .

آن حالتیست که چون درخط موجود شود کاتب از تماشای‌آن مجذوب گردد وازخودی فارغ شود وچون قلم کاتب صاحب شأن شود از لذات عالم مستغنی‌گشته روی دل به سوی مشق کند و پرتو انوار جمال شاهد حقیقی درنظرش جلوه نماید.

و سزد که چنین‌کاتبی چون صفحه بیاضی از جهت مشق به دست آرد وچون برآن رقم کند ازغایت محبت به‌آن حرف آن کاغذ را به خون دیده‌گلگون سازد و این کیفیت به‌یمن صفات حمیده عارض نفس انسانی می‌شود وبه‌دستیاری قلم صورت‌آن‌برصفحه کاغذ کشیده می‌شود وهمه کس راادراك باآنکه مشاهده‌آن کند میسرنشود:همچنانکه همه کس لیلی‌رامی‌دید اما آنچه مجنون می‌دید کسی دیگر نمی‌دید ، و اگر کسی را آرزوی این مقام باشد او را درجوانی از بعضی لذات نفسانی احتراز بایدکرد.[۱]

صفا: ازکثرت نوشتن ومشق در خط یك نوع صفائی وصافی در مفردات مرکبات ظاهر می‌گردد که خاطر را انبساطـی و چشم بیننده را روشنائی می بخشد.

۱ــ رك: آداب المشق باباشاه

صعودمجازی: آنست که قلم ازز یر به بالا حرکت کند اما حرکت آن مستقیم نباشد مانند اخیردائره‌ها.

ضعف: از نگاه قواعد خط، آنست که در انتهای دوایر تیزیهای دندانه‌های سین‌مهارتی بکار برده می‌شود تاتندی قلم معلوم‌گردد.

طره: در اصطلاح خطاطان همان کناره حـروف است مثل کناره دامن جیم ویا نون ویا سرالف وغیره.

خطاجازه: شبیه به‌خط‌توقیع باشد و پیوند کلمات کمتر دیده‌می‌شود. از قدیم یعنی از روزگار شیوع خطوط سته این خط رواج داشته وجهت تسمیهٔ آن معلوم نیست.

خط اصفهانی: شیوه‌ای‌ازخط پیرآموز بوده‌است. اصفهان دراوایل حکومت عرب درایران مرکزیت داشته است ومی‌سزد که خط آندوره‌هارا اصفهانی گفتند.[۱]

خطامساك: همان خط نسخ اوایل است که به امساك مصطلح یافته.

خط بحار: می‌باید که درخط بحار پیمایش سرها مثل نسخ و جمله مدات وادوار بریك صورت کـه اول او باریك وآخرآن کنده وگاودم به دست راست سرجیم خمداروسرعین قبه داروخانه ط،ظ وص، ض بزرگ‌از اندازه‌مجوزهٔ باشدواین شیوهٔ رسم‌الخط درصفحات شمال هند از قرن نهم رواج یافته است.

خطاویغوری: که در وقت ایلخانان وتیموریان رواج داشته ، یك نوع فرمان سری را بدین نوع خط می‌نوشتند که‌کسی نداند؛ وکاتبان را بخشی می‌گفتند. این کاتبان ترکی‌الاصل بودند و به خطاویغوری کتابت می‌نمودند. در سال ۶۶۴ هجری قمری پاپ کلمان چهارم در جواب‌نامه‌ای که به خط اویغوری از جانب آباقا، به‌او رسیده بود شرحی‌نوشت[۲].

۱ـ رك: الفهرست

۲ـ رك: تاریخ‌ایران سرپرسی سایکس‌ص ۴۰

خط بصری: روش ورسم الخطی بوده که در آغاز ظهور اسلام شیوع یافته و تا وقت بنی‌امیه این خط رواج داشته که بذریعه قطبه نامی کامل گردید.

خط بنائی: همان خط معقلی باشد (رجوع شود بخط معقلی)

خاتمة الکتاب: موضعی که کتاب در شرف ختم شدنست. کـه مسك الختام نیز گویند.

خط پیراموز: یك نوع ساده خط بوده که ایرانیان اختراع کردند و می‌شاید برخی کتابها بدان نوشته شده وازین خط صاحب الفهرست بما خبر مـی‌دهد. برخی دانشمندان معاصر یك نوع خط کوفی تزئینی مثل کتاب صفات الشیعه را پیر آموز می‌گویند. این مطلب هنوز مورد تأمل است چنانکه استاد همایی گوید طوری که صاحب الفهرست درضمن خطوط مصاحف گوید الفیراموزومنه یستخرج العجم، ولی نه معنی این لفظ ونه نوع این خط تاکنون برما مکشوف نشده است.[1]

خط بیضاوی: که هردورش مثل بیضه باشد.

خط بابری: مورخان تیموریان هند خبر می‌دهند حتی خود بابردر تزك خود از خط اختراعی خود یادمی کند. که بابرپادشاه (۸۸۸-۹۳۷هـ) خطی اختراع نمود، ونسخه‌ای از قرآن کریم بدان خط نبشت و به‌مکـه فرستاد[2]. درتحقیق این خط خانم دانشمند صباحت عظیم‌جانوا رئیس مؤسسه تحقیقات شرقی آکادیمی اوزبکستان (تاشکند) مقالتی دارد وگفته است که به سال ۹۱۰ بابراین خطرا اختراع کرد، والفبای آن در کتاب دستنویس عجایب الطبقات محمد طاهربن قاسم موجود است.

خط توامان: یکنوع خطی بوده که آنرا مجنون رفیقی هروی اختراع کرده است.

۱ـ تاریخ ادبیات همایی ۳۷۷

۲ـ رك اکبرنامه ازخواجه نظام‌الدین احمد هروی ص۱۱۸

توامان مخترع مجنونست کزقلم چهره گشائیها کرد

قداخترعت اختراعاً خطاًغریباًمرکباًمن المعکوس و غیرالمعکوس مشکلاً بشکل الانسان وغیره وسمیته بالتوامان فقسمته صورتین متشابهین المتقابلین.[۱]

یك نوع قطعه چپ نوشتهٔ مجنون را دکتر بیانی مرحوم دیده است [۲].

خط تعلیق: مأخوذ ازخط رقاع است کـه دور و پیچ بسیار دارد. نسبت اختراع آنرا به خواجه تاج سلمانی می‌دهند.

واز خواجه‌عبدالحی دو روش درمیان است یکی‌درنهایت‌رطوبت و حرکت وتیزی است که مناشیر سلطان ابوسعید گـورکان بـدان روش نوشته شده واز منشیان خراسان ملا درویش وامیرمنصور وخواجه جبرئیل وغیره‌درآن طرز می‌نوشته‌اند؛ ودیگری درکمال‌استحکام واصول وپختگی وچاشنی که احکام حسن بیگ ویعقوب بیگ وسایر سلاطین آق‌قوینلورا بدان طرزنوشته‌اند.[۳]

خط توقیع: توقیع رااز آن جهت توقیع گفته‌اند که پیش ازین‌بیشتر توقیعات را به این قلم نوشته‌اند وفرق میان آن وثلث آنست که الفات آن قصرباید و شمرات اشبع، وجایزاست که طغرای‌کاف منحنی را دراین‌خط شمره نکنند ودرازکشند ودربعضی مواضع دندانه‌های سین راحذف کنند. مثال آن این است وعین معقود را پوشیده باید ساخت و یك نقطه از ثلث کم ساخت ودورآنرازیادنمودآنگاه توقیع خواند.

خط التنزیل: یك نوع خط خاصی بوده که در اوایـل مخصوص کتب آسمانی در نظرگرفته شده.رسائلی درین‌باب‌نیزنوشته شده‌بنام عنوان الدلیل فی‌رسوم خط‌التنزیل تألیف ابوالعباس مراکشی . طرز رسم الخط

۱ـ رك رساله‌سوادوبیاض مجنون

۲ـ رك‌ص ۶۱۶ احوال وآثار خوش نویسان.

۳ـ رك‌رساله خط‌ونقاشی ازمحمدقصه‌خوان درمجله سخن سال ۱۳۴۶

ونقطه‌گذاری درآن آمده‌است.

ونقطه عوض حرکات واعراب‌بکار برده می‌شده‌است که آنراخط المصحف نیز توان‌گفت .

خط‌جزم: همان خط حیری‌است که درجای‌خودتعریف شده‌است. بعد از معاشرت اعراب با مردم حیره و بنای‌کوفه در جنب حیره خطی که آنهم تقلیدی از خط نبطی بـود شایع شد کـه آن را حیری یا جزم می‌خواندند .

خط جلی: خط درشت که خیلی ازدور به چشم‌نمودارگردد.

خط‌حروف‌التاج: این روش خط را محمد محفوظ مصری درسال ۱۳۴۹ ق تقریبا نیم قرن قبل اختراع‌کرده است. در واقع خط نسخ‌است که شکل درحصه بالائی کلمه داده شده است.

خط حیری: بعد از معاشرت اعراب با مردم حیره خطی دیگرکه که تقلیدی ازخط نبطی یا نبطی اصطلاح یافته بنام حیری‌یاد شد واین‌خط را ریشهٔ خط کوفی دانند.

خط خفی: خطی که ریز نوشته شده باشد و خوانا باشد و عنصر خوشخطی نیزدرآن دخالت‌کند.

خط‌حفیف: یك اسلوب از خط نسخ شناخته شده است.

خط‌الدارج: این خط همان اصلاح شده خط نبطی باشد.

خط دیوانی: این ظاهراً اصطلاح مصریهاست‌که درکتابت زیبائی دور وسطح از نگاه تناسب وقاعده مراعات نمی‌شود. و این خط درزمان فاتح عثمانی بسال ۸۵۷ اختراع شده و مخترع آنرا ابراهیم منیف‌الدین دانسته‌اند.

خط (دیوانی متشابك) تنها خط شکل پیدا می‌کند ودرحروف شد ومدو زیر وزبرنوشته می‌شود.

خط دیوناگری: خطی باشد که فعلا درهند مستعمل است وشبیه خط سانسکریت است به عبارت دیگر همان خط هند وئیست که از چپ براست نوشته میشود وظاهراً دارای ۴۸ حرف است.

خط رقوم: که آنرا خط رقم نیزگویند. اعداد هندسی است.

خط ریحان: به ثلث نزدیك است. سرالف ها و لام هالك واخیر آن باریك است و واو ها نزدیك به‌پائین آمده است. ودراصطلاح مجنون رفیقی هروی، ریحان باریك محقق است.

خط الریاسی: از خطوط زیبای عصرعباسی بوده کـه آنـرا وزیر معروف خراسانی فضل‌بن سهل ذوالریاستین حدود ۲۰۰ ه. پرورده‌است. ابن‌ندیم ازاین خط یادکرده است.[1]

خط رقاع: حکم توقیع است الاآنکه رقاع را خفی‌تر نویسند و اتصال حروف وکلمات درین بیشترباشد.

خط لرزه: خطی باشد که لرزش دست را نشان بدهد مثل کسیکه انگشتانش فلج باشد وآن خط را بوجودآرد.

خط زلف عروس: که اخیر حروفش حلقه خورده باشد.

خط سلیمانی: یك نوع خط که درهند دیده شده است.

خط سایه روشن یاچپ وراست یا شکسته وبسته: روی‌یك صفحه‌سیاهی می‌گذارند وروی صفحه‌دیگر نیزسیاهی وقتی بهم وصل می‌شود خط‌سفید نستعلیق زیبائی ازآن درمی‌آید.

خط سریانی: یك‌نوع‌خطی‌که اناجیل بدان‌کتابت شده وامروزنیز بین یهودیان رواج دارد.

خط سنبلی‌استانبولی : این خط راعارف حکمت بن‌الحافظ حمزه

۱ـ الفهرست، صفحهٔ ۱۳

از خط دیوانی استخراج کرده است.

خط سیاق: درروزگارسلاجقه عثمانی این خط معمول بوده‌وپندارم جز برخی حکیم‌جیان بدان خط کسی ننویسد.

خط شکسته تعلیق: که شکست واتصال آن بهم بیشتر باشد.

خط شکست: که حروف وبرخـی کلمات شکسته گردد درقـرن یازده بوجود آمده .

خط شکسته نستعلیق: یك نوع نستعلیق ریز کـه برخی مفردات و مرکبات آن به شکل شکست آید.

خط شجری : یك‌نوع رسم‌الخط تزیینی‌است که خط ثلث یامحقق را شکل می‌بخشد وخطاطان برای تفنن این شیوه را بکار می‌برند.

خط طومار: ازخطوط سته‌هرخطی که خیلی‌جلی‌نگارش‌یافته‌باشد.

خط عراقی: صاحب الفهرست‌خبرمیدهدکه درآغاز دولت‌عباسی خطی پیدا شدکه بدان‌خط عراقی می‌گفتند وهمان خط محقق بودکه بدان وراقی نیزمی‌گفتند واین خط مرتبا روبه ازدیاد وزیبائی‌گذاشت، تاکار به مأمون رسیدواصحاب ونویسندگان او به نیکوساختن خط خود پرداخته ومردم برسراین کار با هم تفاخر داشتند. تاآنکه مردی بنام احول محرر پیدا شدکه‌از پرورش یافتگان برمکیان‌بود وبه معانی خط واشکال آن دانش بسزایی‌داشت. اوقواعد وقوانین‌خط را روشن کرد وآنرادرجه بندی‌نمود.

خط غبار: خط خیلی‌ریزونرم‌که به‌زحمت خوانده شودواگربه‌ذره بین خوانده شودزیبائی واسلوب خودرا ازدست‌ندهد. غالباً شیوهٔ نسخ را دارد.

خط غرایب: یك نوع خطی‌که در هندگل‌گل رواج داشته است.

خط قرمه: ذکراین نوع خطدرکتاب خط وخطاطان عبدالمحمد بیامده است.

خط ناخن: خطاطان زبردست بـرسبیل تفنن به‌ناخن بـرروی کاغذ می‌نویسند وتنهافشار ناخن‌شان نمودارمی‌گردد.

خط نسخ : خط‌نسخ راهرچند تاریخ‌نویسان فن‌خطاطی به‌ابن مقله متوفی ۳۲۸نسبت میدهندکه ازخط‌کوفی آنرا برون‌آورد؛ ولی‌قرارمشاهده برخی موزیم‌ها آثارخط‌نسخی ونسخ‌های درهم وشکسته‌که هنوزشیوهٔ‌کمال وخاص خود را پیدا نکرده بوددرقرن اول‌هجری دیده‌شده است. ابن مقله شیرازی را نمی‌توان‌کاملا فراموش‌کرد، زیرا اوقالب حقیقی وبه اصطلاح خطاطان، کرسی واقعی‌خط‌نسخ رابموازین اصول‌آن دریافت وآنرابسبك خاصی‌آورد؛ و متدرجاً این‌خط زیبائی خاصی به‌خود گرفت، و دواسلوب آنرابه‌نام خط امساك وخط خفیف ابن‌درستویه به‌ماخبر می‌دهد. بعداز آن یاقوت درقرن‌هفتم بیدادکرد و پایهٔ خط نسخ را بامراعات زیبائی‌آن به ـ آسمان‌گذاشت .

ومجنون رفیقی هروی‌آنرا باریك ثلث می‌خواند.

«لفظ نسخ مصدراست به‌معنی اسم‌فاعل یعنی‌ناسخ چه‌از آن‌جهت که‌اکثرکتابت به‌این خط واقع است به‌تخصیص‌کلام‌الله‌کانه، که این‌خط ناسخ سایرخطوط‌است وحکم آن‌حکم ثلث‌است. الاخاصه‌ای‌چنددارد‌که در ثلث واقع نیست وآن اینست که بیان‌کرده می‌شود: بایدکه الف نسخ را طره وشمره ومیل‌نباشد مگرالف‌که آنرا باید میل‌به‌یمین‌باشدهمچنین‌لام‌را طره نباید ساخت مگرلامی‌که بعداز آن‌جیم‌باشد، یااخوات‌آن، یابعداز آن میم‌یاها باشد[1].

خط‌نستعلیق : ازترکیب نسخ وتعلیق بوجودآمده‌که سخت ترین و زیباترین خطوط فارسی است زیراازسطح ودورزیاد زیبائی خاصی‌بخود

۱ـ رك : اصول وقواعدخطوط سته‌از فتح الله‌بن‌محمودالسبزواری فرهنگ ایران زمین شماره ۱۱

می‌گیرد. اختراع این خط به‌میرعلی تبریزی نسبت داده‌شده ولی‌قبل ازو نیز بعضی‌اجزا این‌خط تجلی کرده است. ومیرعلی آنرا به کرسی نشانده باشد.

خط کوفی: ظاهراً درشهر کوفه پیداشده دارای اندام کشیده و گوشه دارمیباشد.

محققان را عقیـدت بـر آنست که از خط استرنجلی انتاج یافته؛ اشکال مستوی و زاویـه دارآن زیبایی خاصی بدان بخشیده است. لوحهٔ آرامگاهی درسال ۳۱ بدان خط دیده‌اند . تاقرن پنجم هجری‌قرآنها قسما به کوفی نوشته‌میشد؛ازقرن‌ششم به‌بعدصرف‌عناوین‌بعضی کتابهاوسرسوره‌های برخی‌قرآنها به کوفی نگارش می‌یافت. از کوفی‌اوایل گرفته‌تا کوفی‌متکامل که‌دارای اعراب وفصل ووصل‌می‌باشد به‌مشاهده می‌رسد. کوفی‌مشکول که درواقع زیبایی خط بازیبائی نقاشی مندمج می‌شد نیزرواج یافت ودرمقابر ومساجد روی سنگ و کاشیها نمایش داده می‌شد. خط کوفی ازنگاه تنقیط و تعیین جای نقطه نیز تحول زیادی نموده تا آخرین مـرحله که نقاط جای حقیقی و کرسی خود رابه‌صلاحدید اهل‌خط دریافت (به بحث نقطه رجوع شود .)

خط کوفی به‌صفت‌یك خط‌مقدس نه‌تنها مصاحف نوشته میشدبلکه درمقابر وحظایر و مساجد وجاهای مقدس‌گاه درسکه‌ها وبرخی‌ظروف‌تجلی کرده‌است. حتی‌تاقرن نهم ودهم هجری در مساجد انواع کوفیهای شکل مرغوب یافته که اززیبایی نقش‌نیزعاری نبود به‌کار برده میشد وحال روی ظروف‌وروی کاشی‌ها کوفیهایی به‌چشم‌می‌خورد که ازنظرهنرخطاطی وآثار باستانی ارزش بسزایی دارد.

نظربه تحقیق‌صاحب‌الفهرست، واضع آن یعرب‌بن‌قحطان‌است که ازعربی وحیری ومعقلی این‌شکل‌را بخودگرفته است.

خط کوفی یك‌دانگ دور وباقی سطح است .

خط کوفی متغیر و یا متطور: این شیوه خط یك‌نوع خطی است که کوفی تحول می کند به‌شکل آسانتری .

خط کوفی میخی: که مقاطع حروف گردگرد شکل‌یافته حصهٔ عقبی میخ راマانند است. یك‌نوع کوفی تزئینی بایدباشد.

خط گلزار: ثلث ویانستعلیق جلی‌می‌نویسند وبعداز آن‌دربین کلمات آن‌گل وبرگ رسم می کنند.

خط مصنوع: خطوطی که ازخطوط اصلی شکل‌گرفته وهیئت‌زیبا برخودگرفته باشد. وشاخ وبرگی خوش‌رقم رادارا باشد.

خط‌مکی ومدنی: ازین خط بما صاحب الفهرست خبر می‌دهدکه الفهایش تمایل‌کمی به‌طرف راست بالای انگشتان دارد ودرشکل آن‌کمی خوابیدگی حروف دیده می‌شود .

خط‌مدنی: که‌درآغاز ظهور اسلام رواج داشته ودر زمان بنی‌امیه قطبه‌نامی‌آنرا رنگ تکامل داده‌است .

خط‌مثنی: ازین خط محمدآملی‌درکتاب نفایس‌الفنون فی‌عرایس‌العیون یادکرده‌است.

خط معکوس: خطوطی که‌آنرا سرچپه بنویسند و چون عکس‌آن روی روشنی‌گرفته شود خط زیبایی خوانده شود.

خط مرسل: درهند رواج داشته است .

خط المصاحف: اصطلاح عربهاست به‌خط کوفی دورهٔ خلفا وحتی تا آخرقرن سوم اطلاق می‌شودکه قرآنهای زیادی راکتابت می‌نمودند و نقطه به جای اعراب وحرکات استعمال می‌شود.

خط معماة: تذکر این خط درکتاب خط وخطاطان عبدالمحمد آمده است.

خط‌محقق: بگفتهٔ مجنون رفیقی ازخط ثلث استخراج یافته بدین

طریق که یك نقطه بر آن افزود وسطح‌او را بیشتر کرد واورا محقق‌خواند. ازین خط صاحب الفهرست نام می‌برد که درقرن سوم رواج داشته است.

خط‌مسلسل: خطوطی باشد که یك سطر آن تا آخر بهم وصل باشد.

خط‌مکی : خطی‌بوده که در آغاز اسلام معمول بوده وتا وقت‌بنی‌امیه رواج داشته وقطبه نامی آنرا به‌کمال رسانده است و مصاحف بدان نوشته می‌شده است.

خط مغربی: درقرن هشتم آثاری از آن مانده دهن عین وغین و ص و ض گشاده کشیده شود.

خصوصیات خط‌مغربی: بعضی اجزاء عناوین به‌کوفی، دامن میم‌ها حلقه خورده به طرف راست.[1]

خط‌معقلی: که مدارش بر تمامت سطح باشد و اوصاف معقلی آنست که سواد وبیاضش را تلاوت توان کرد.

خط‌مسند: در یمن مقارن اسلام رواج داشته و حروف‌ها را مفصل می‌نوشتند واین روش را از ایرانیان‌گرفته‌اند.

خط مناشیر: یك‌نوع خطی‌که در کتابخانه سالار جنگ موجودبود.

خطوط اصلی عرب: خط کوفی و نسخ شناخته شده که بعداً روی نقطه وزیبائی هندسی قلمها وخطوط‌گوناگون از آن بوجود آمد.

خطوط سته : عبارت‌از: ثلث،محقق، ریحان، نسخ، توقیع‌ورقاع.

خوش نویس: کسی‌که نیکو وبا اسلوب‌وبا موازین اصول‌خطاطی واصل فن بنویسد.

خط‌شناس: کسی‌که خط نیکو بشناسد وازهمه فرق‌کند.

خط هلالی: که حرفها بصورت هلال نوشته شود.

خط هبا : محمدآملی در نفایس الفنون از آن‌یاد کرده است.

۱ـ آداب الفلاسفه مورخ ۶۰۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه

شطیه: حصهٔ نوك قلم راگویند .

قطعه خط: یك برگ خط خــوش (ورق) که بمقوا نــازك نصب باشد ، جدول داشته باشد، و ترنج وتزئین و تذهیب،گاه در گــوشه‌های خود دارد.

قلم‌امانات: یك نوع قلمی بوده که درروزگار مأمون از سایر اقلام استخراج یافته.

قلم‌اجوبه: یك نوع قلمی است که از قلم حرم و قلم موأمرات استخراج یافته .

قلم اشریه: نیز قلمی باشد که ازقلم سجلات استخراج یافته است ودر اوایل روزگار عباسیها رواج داشته است.

قلم باریك: این اصطلاح نیز شنیده شده؛ شاید مختصر نویسی وحروف کوچك کوتاه بوده که در نبشته‌های سردستی به‌کار برده می‌شده است .

قلم‌البیاض: نیزیك رسم‌الخطی است که دروقت مأمون مستعمل‌و شایع بوده است.

قلم‌تحریر: از سرعت نگارش و اینکه کار تحریر بسهولت انجام پذیرد شکسته نستعلیق جدید ایجاد شد که آنرا قلم تحریرگویند . ولی از نگاه نقاشی قلم تحریر دربنا وطرح یك‌مینیاتور بکار برده می‌شده که مثل پنسل‌های امروز رنگش سیاه بوده است.

قلم ثلثین: نیزقلمی بوده که از قلم عراقی یا محقق عرض وجود کرده، در روزگار هارون بوده و ظاهراً به همان شیوه ثلث بوده که امروز رواج دارد.

۱ـ آداب الفلاسفه مورخ ۶۰۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه.

قلم‌ثقیل نصف ممسك: یك نوع قلمی است که در روزگار مـأمون استعمال می‌شده است.

قلم جلیل: پدر تمام اقلام نامیده شده، با این قلم از طرف خلفابر طومارهای‌کامل وبه‌پادشاهان روی زمین‌نامه می‌نوشتند وصاحب الفهرست اینطور خبر می‌دهد: «هرکس توانایی نوشتن باآن را ندارد مگر آنکه با دشواری وزحمت بسیار آنرا آموخته باشد.»یوسف‌لقوه‌درین‌باره‌گوید:قلم جلیل نهاد نویسنده را می‌کوبد. ازین قلم دوقلم دیگر استخراج گردیده : قلم سجلات وقلم دیباج.

قلم الخرفاج: رسم‌الخطی‌بوده که تااوائل‌دولت‌عباسیان‌رواج داشته واصلاح‌شده خطوط‌کوفی‌بوده‌است.

قلم الریاسی: ایـن نیز یك نوع رسم الخطی بـوده کـه در عهد مأمون‌الرشید رواج داشته است تا روزگار ابن‌مقله که خط نسخ‌را موزون وزیبا ساخت این خط معمول بوده است.

قلم‌الزنبور : این روش خط در وقت عباسی‌های اوائـل رواج داشته‌است. اصلاح شده خط‌کوفی است.

قلم‌سمیع: یك نوع قلمی است که از قلم سجلات استخراج یافته است ودر وقت عباسیان این‌قلم به‌کار برده شده‌است.

قلم‌غبارالحلیه: رواج این اصطلاح نیزشهرت دارد به‌زمان مأمون.

قلم‌العهود:دراین‌قلم‌عهدنامه‌هادرروزگارعباسیان‌نوشته‌می‌شده‌است.

قلم‌القصص : این خط نیز درعهد عباسیان رواج داشته است.

قلم‌کتابت: در واقـع همان نستعلیق ریزاست‌که‌کتابها نوشته می‌شده است .

قلم‌مدورکبیر: از قلم حفیف‌النصف ثقیل استخراج یافته‌است واین

قلم را ریاسی نیزگویند.

قلم المرصع: این یك نوع خطی بوده که در وقت مأمون عباسی رواج داشته است.

قلم المنشور: این روشی از خطوط عـربی بوده کـه در روزگار مأمون رواج بخصوصی داشته است.

قلم الموأمرات: اصطلاحی است برمجموع خطوط چهارگانه اوایل اسلام ازخط مدنی ومکی وبصری وکوفی.

قلم المفتح: یك نوع روش خطی بوده که درآغاز خلافت عباسیان رواج داشته است.

قلم مقرمط: درکتب ادبی دیده شده وظاهراً خط باریکی بوده که با شکسته نستعلیق ویابه شکسته شباهت داشته است. (رجوع شود به مقرمط.)

قلم نبطی: درآغاز اسلام رواج کامل داشته است.

قلم النرجس : یك نوع روش خط که در وقت مأمون الرشید رواج داشته است.

قلم الوشی: این روش در وقت مأمون رواج داشته است.

قواعد دوازده گانه خط: عبارت از ترکیب، کرسی، نسبت، ضعف، قوت، سطح، دور، صعود مجاز ، نزول مجاز، اصول، صفا، شان.

قوت: دراصطلاح خطاطی آنست که تمام نُکی قلم بر کاغذ آید تا از آن قوت دست خطاط نمودارگردد ودستش نلرزد.

قوت دست: محکمی انگشتان مشاق که درخط نوشتن دستش سستی نکند. مشق قلم جلی باید تا حسن وقبح خط، بدریافت رسد ودستش قوت گیرد وازخط خفی عیوب خط مخفی می ماند و برای قوت دست درآغاز مشاقی کشش ها بسیار کشد ولو که از قاعده بیرون باشد.

قواعد خط: دستوراتیکه از استادان بـرای خطاطان گذاشته شده است که روی همان دستورات حسن خط را تصفیه می بخشودند.

کاتب: کسی که می نویسدوطبعاً بایدخوش خط باشد. هرخوش نویس کاتب است، اما هر کاتب خوش نویس نیست.

تقوی کاتب : باید کاتب همواره وضو داشته باشد. از درون پاك باشد ودروغ نگوید. باید کاتب اول یك هزار ویك بسم الله نویسد، بعـد آنرا درآب حل کند با آن آب آردخمیر کندو به ماهیان دریا اندازد، و به‌تدریج اندازد تاهمه ماهیان بخورند ویا درآب روان اندازد. کم بخورد، ومجامعت کـم نماید؛ و از شراب بپرهیزد ، به‌آفتاب نبیند ، به چراغ به عینك بیند.

کاتب هفت قلمی: نویسنده‌ای که به هفت قلم نویسد:

کاتبان‌را هفت‌خط باشد به‌طرز مختلف
ثلث وریحان ومحقق نسخ وتوقیع و رقاع
بعد از آن تعلیق آن خط است کش اهل عجم
از خط توقیع استنباط کردند اختراع

کرسی: آنست که حروف و کلمات هریك روی اندازهٔ نقاط طوری قرار بگیرد که برابری وقرینه خود را حفظ کند، مثل خلقت آدمی که هر یك به‌جای خود نکو باشد.

وچند هیئت که در مصرعی واقع باشد که آنها رابقـدر مشابهتی با هم باشد برابر هم نویسند چـون دائره «نون» و «ی» و «شین» درین مصراع :

« من دوستدار روی خوش و موی دلـکشم » دال‌وواو « روی » و « دوستدار » و « مد » دوستدار و شین « خـوش » گـاهی که مدید

باشند در صعود ونزول حقیقی نیز همین مرعی باید داشت . اگـر مجموع هیئات مشابه یکدیگر که مصرعی واقع شود برابرهم نتوان نوشت به‌توهم آنکه درترکیب قصوری پیدا شود آنچه میسر شود همچنانکه واوخوش و واو عطف هم در آن مصرع که اگر این هردو را با دال و واو دوستدار کرسی سازند ترکیب باریك می‌شود ودست وپا دراز، وایـن معیوبست؛ البته این هردو را بالاتر می‌باید نوشت. بهرحال تا تواند بود هیأتی راکه مشابه موجود باشد بی‌قرینه‌ننویسند ودراین مصرع واوخوش و واوعطف قرینهٔ یکدگر می‌توانند بود؛ وترتیب درکرسی نگاه دارند مگر آنکه در ترکیب قصوری پدیدآید. ودر هرخط که کرسی بدین طریق بفعل نیامده باشد مرغوب نخواهد بود. همچنانکه دوابروی آدمی یا دوچشم که اگر برابر هم واقع نباشد دلکش نخواهدبود. واگر درآخر مصراع یا سطری ازکرسی تجاوزکرده حرف بالاتر نویسند مجبور است[1].

کرسی خط سه است:اعلی، اوسط، اسفل. هرگاه که کرسی‌وسط را رعایت‌کنی اعلی واسفل راست می‌آید.

کرسی عبارت ازمرکبات است وکـرسی به اصطلاح خطاطان محاذات‌حروف است با بعضی درجهت واحده واستادان پنج کرسی‌نهاده.

اول‌ـسرهای‌الفات ولامات‌وسرکاف ورای است و این‌کرسی را رأس‌الخط‌گویند.

دوم‌ـ سرهای دال وصادوطاوعین‌وفا وقاف و واوها.

سوم‌ـ اذیال‌الفات ولامات واذیال با واخوات‌آن وسرجیم وخط آخرازکاف لامی ومسطح واین‌کرسی را وسط خوانند.

چهارم‌ـ اذیال‌دال ورا وسین وصاد وقاف ونون ویا.

پنجم‌ـاذیال‌جیم وعین‌واخوات‌آن،این کرسی‌راذیل الخط‌گویند.

۱ـ رك:آداب المشق بابا شاه

کرسی‌بندی‌خط: آنست که هر کلمه به زیبایی خاص، برمسند خود تکیه زند. (رجوع شود به کرسی.)

کوفی تزیینی: به‌تمام خطوط کوفی اطلاق می‌شود که‌زیبائی خاصی به‌خودگرفته‌باشد و به سلیقهٔ‌بعضی شهرهابخصوص خراسانیان، چهرهٔ‌جالبی به خودگرفته باشد.

کوفی مورق: این قسم کوفی در قـرن سوم هجری در المغـرب رواج داشته.

کوفی مزهر: نیز درقرن سوم رواج داشته.

کوفی عمودی الالفات: که الفهای‌آن از بالا به‌پائین به‌طور عمـود نزول کرده باشد.

کوفی معقوده: یك نوع کوفی اشکال خانه بندی دارد وآن گره‌ها می‌تواند ازطرفی درتزئین‌آن کمك کند.

کوفی میخی: که ظاهراً به صورت میخ می‌نماید، حصه آخر کلمات گردگرد می‌باشد.

کوفی‌متکامل: به یك نوع کوفی اطلاق می‌شود که دارای اعراب واعجام‌وشد ومدوتنوین باشدوبالای سطور مثل دیگر قرآنها کلماتی‌چون قف، سکت، نفی، مصدر، استفهام وشرط ومبالغه صله، جز،کافه، خمس، عشر، وغیره داشته باشد.

کوفی مبسط: یك نوع‌کوفی که‌کاف‌آن بسط وگسترش داشته‌باشد.

مدحروف: معنی حروف مدهمان‌کشش‌آنست. آنجاکه سلطانعلی مشهدی‌گوید:

مد سین کشیده و سر عین — نزد تو سازمش عیان بی شین
چند حرفی که هست‌صورت‌شان — جمله مانند هم یکـی می‌دان

مد باید در وسط سطر قرارگیردتازیبائی خط را حفظ کرده باشد.

مرکبات: کلمات دو حرفی ویا سه وچهار حرف که به هم پیونـد خاصی روی هنر خطاطی بگیرد واساس کار خوش خطان گردد.

مشق: در اصطلاح خطاطی زیاد وبدقت نوشتن است چه این نوشتن در زمینهٔ مفردات و یا مـرکبات باشد و یا به اساس سر مشق گـرفتن مشق نماید.

مشق قلمی: وآن نقل کردنست از خط استاد بدانکه مبتدی را ناچار است ازآنکه اول مفرداتی کبیر از خط استاد به دست آورد ونقل کند وبر هیئت هرحرف به وضع واضع واقف شود واگـر نقـل میسر نشود فایدهٔ علمی در مفردات کبیر کافیست. به‌هرحال وبعد از آن ازمرکبات مختصری پیدا کند که کمتر از صد بیت نباشد و اول درو مشاهده اجزاء هفده ـ گانه بکند، واستعداد همت از ارواح پاك ارباب این فن کند؛ و قلم را به نوعی که درین رساله قرار یافته بترا شد؛ ومداد به نهجی که ذکر رفته، و کاغذ به طریق مشروط به‌دست آورد، وازآن نقل کند درکمال تأمل؛ وباید به خطی که روش آن مخالف روش منقول عنه باشد نظر نکند، که مضرت عظیم دارد. ویك چند بغیراز مشق قلمی مشقی دگر نکند تا خط اوآشنای منقول عنه شود؛ ودیگر هیئت که در منقول عنه نباشداز قوت آن مشق به‌ذهن درآید بهمان روش واین بکمتر از یکسال نتواند بود. و بعد ازآن هرروز یك نوبت ازآن نقل کند ومتوجه مشق خیالـی شود وبسیار که قابل باشد به‌اندك فرصتی ترقی او ظاهر شود وممتازگردد.

وهریك روز یك نوبت ازآن نقل کند ومتوجه مشق خیالی شود و بسیاری که قابل باشد به‌اندك فرصتی ترقی او ظاهر شود وممتازگردد؛ و هرروز بیش ازآن چند روز مشق قلمی کرده باشد ومتوجه مشق خیالی نبوده باشد. با وجودآن پیش ازیك روز یا دو روز نتوان نوشت والبته بـی‌مغز

شود واگر کسی بی این بیشتر خوب بنویسد مؤید بنفس قدسی خواهدبود وفوائد مشق قلمی بسیار است و بی این مشق خوش نوشتن محالست واگر منقول عنه چنان باشد که صلاحیت آن داشته باشد که مرکز دیگر قلمها شود اولی است والا مــرکزی قرار باید داد که فائده این بسیارست و مخفی نماند که اگر منقول عنه کمتر از صد بیت باشد بی مشق طـرفین کتابت برتبه نشود[1].

مشق خیالی: آنست که کاتب کتابت کند نه بطریق نقل بلکه رجوع به قوت طبع خویش کند وهر ترکیب که واقــع شود نویسد و قاعده این مشق آنست که کاتب راصاحب تصرف کند واین مشق چون بسیار برمشق قلمی غالب شود کتابت بی‌مغز شود و اگــر کسی مشق قلمی عادت کند واز مشق خیالی گریزان باشد بی تصرف شود واو چون خــواننده باشد که تصنیف دیگران فراگیرد وخودتصنیف نتواند کرد ودر مشق قلمی تصرف کردن مجوز نیست؛ وپوشیده نماند که درتهیهٔ اسباب مشق کمال سعی باید کرد والافائده ندهد چنانکه افضل الکتاب مولانا میرعلی می‌فرماید:

قطعه

پنج چیز است که تاجمع نگردد با هم
هست خطاط شدن نزد خـرد امر محال
دقت طبع و وقوفی ز خط وقوت دست
طاقــت محنت و اسباب کتابت بکمال
گرازین پنج یکی راست قصوری حاصل
ندهــد فائده گـر سعی نمایی صــد سال [2]

۱ـ نقل ازآداب المشق بابا شاه.
۲ـ رك: آداب‌المشق بابا شاه اصفهانی

مشق نظری: مطالعه کردن خط استادان کـه به اثر مطالعه خطوط می‌تواند به کیفیات روحانی خط آشنا شود وحسن نزاکت و خرد کاری آنرا بداند.

مشق نقلی: کتابتی‌است که ازروی کتاب مشق نقل‌واستنساخ می‌شود و تقلید به اندازه کلمات کرده می‌شود.

مشق غیر تحصیلی: اول سواد، دوم‌بیاض، سیم تشمیر، چهارم صعود حقیقی، پنجم نزول حقیقی. اما سواد وبیاض چرا کاتب را تحصیل اینها نمی‌باید کرد؟ از جهت آنکه‌هر کس هرهیأتی که بر کاغذ بکشد آنراسوادی وبیاضی خواهد بود و کسب آنرا حاجت به ممارستی نیست، و تشمیر را به جهت آن حاجت به مداومت نیست که چون اجزاء تحصیلی بفعل آید ذکر چیزی نمی‌ماند که کسب آن باید کرد. و صعود و نزول را نیز ازینها قیاس می‌توان کرد؛ وچون زبدةالمتقدمین جمال‌الدین یاقوت این پنج را اجزاءخط‌شمرده‌ذکر کرده وچون قبلةالکتاب مولانا سلطان علی‌می‌فرماید که درخط نسخ تعلیق ارسال نیست اگر چه اعتقاد اربـاب قلم این زمـان آنست که ارسال درین خط نیز موجود است.[1]

مفردات: حروف جداگانه که بصورت تنها نوشته شده است.

چون فراغت زمفردات آمد وقت مشق مرکبات آمد

مقطعات: قطعه‌نویسی به‌روش‌خطاطی.

گرتو تحصیل‌حسن‌خط‌خواهی ختـم او بـرمقطعات آمـد

مقرمط: (خط مقرمط) نیك وباریك نبشتن.

ومنشور برسه دسته کاغذ به خط من مقرمط نبشته شد[2].

ملحقه: در اصطلاح ارباب خط، بمعنی‌گردش قلم آمده است.

۱ـ رساله‌آداب المشق.

۲ـ تاریخ بیهقی ص ۱۴۸

نامه: خط تعلیق را گویند چنانکـه مجنون رفیقی گوید : تعلیق برای آن خوانند که تعلق به نسخ دارد و آنرا نامه نیز نامند کـه نامها بدان نویسند.

نسبت: در اصطلاح خطاطی آنست که اجزاء خط از حروف مفرد ومرکب اگر کلمه خفی و کلمه دیگر جلی باشد نسبت دائره‌های نون که سه نقطه شناخته شده با الف نیز که سه نقطه است در کوچکی و بزرگی یك نسبت را داشته باشد . بعبارت دیگر از مساوات حروف مانند اذیال «ن» و «سین» و «صاد» و مناسب سواد و بیاض با یکدیگر و آنکه مخصوصات قلمی بقلم دیگـر مختلط نشود مثلا دال بـی‌طره و شمره کـه مخصوص نسخ است.

نزول مجازی: در صورتیست که‌قلم از بالا بزیر غیر مستقیم‌حرکت کند مانند اول مدها ویا دائره‌های معکوس.

نسخه: کتابی که دست نویس باشد ودارایی خصوصیات وشرایط ویژه‌ای باشد؛ از قبیل‌آنکه دارای سرلوح باشد، بخط نویسنده باشد و یا رقم داشته باشد خوش خط ویاکهن باشد.

نسخ مغربی: این اصطلاح به‌خط نسخی‌اطلاق می‌شود که به‌شیوهٔ مغرب نگاشته شده باشد مثل خطوط اندلس.

نقطه جزم ـ □

نقطه محرف ـ

نقطه تجربه: دراصطلاح خطاطی‌آنست که وقتی که‌قلم سرمی‌شود نقطه می‌گذارند که از آن خوبی سرکردن قلم شناخته شود.

نقطه: علاماتیست که ظاهراً حروف را از هم جدا می‌سازد و در آغاز حرکات حروف را نیز مبین می‌ساخته‌است. درپیرامون کتاب‌المحتم

فی‌نقط‌المصاحف[1] مقالتی در نـامه آستان قدس بیامده است که خیلی‌جالب می‌نماید:«النقط در اصطلاح این‌فن دو معنی نزدیك و متقارب دارد که‌یکی‌از آن‌نقطه‌گذاری حروف‌تهجی است‌مثل(ب-ت-ث) و امثال آن ودیگری‌نقطه‌گذاری به منظور نشان دادن وضع و موقعیت کلمات در جمله از لحاظ حرکات واعراب. مثلا نقطه‌ای که نشان دهندهٔ حـرکت فتحه است روی حرف، و آنکه برای علامت کسره است در زیـر، وآن نقطه‌ای که برای شناختن حرکت ضمه است‌جلوی حرف، قرار می‌داده‌اند. نقطه‌ای که‌برای ضبط حرکات واعراب به‌کار می‌رفته‌است نیزدو قسم بوده یکی نقطهٔ‌مدور که این نوع را اهل‌قراءت برای ضبط حرکات واعراب مصاحف به کار برده‌اند. واضع این‌نوع علامت‌ابوالاسود دؤلی شناخته شده. نوع دوم از نقطه گذاری شکلی است که به‌آن شکل الشعر گویند. این همانست که اهل لغت ونحو، آن را به‌کار برده‌اند وواضع آن خلیل‌بن‌احمد است. این‌نوع دوم راکه خلیل‌از روی شکل حروف ابداع کرد، برای خواندن مصاحف بهتر از نوع اول است؛ زیرا خواننده زودتر و آسان‌تر می‌تواند بخواند و بفهمد.

عربها درکار نقطه‌گذاری از زبان سریانی متأثر شدند. بعداً کـه غلطی در زبان فصحا عرب بروز کرد چاره‌ای‌سنجیده شد که قرآن‌درست خوانده شود.

اول کسی که بدین کار دست یازید زیاد بن‌سمیه والی بصره بود. البته درقسمت نقطه‌گذاری‌اهل بصره روش ابوالاسود را بکاربردند واهل حجاز دارای روش دیگر بودند.

نقطه‌گذاری‌درحروف‌تهجی: از خلیل بن‌احمد روایت شده است که

۱ـ تالیف عثمان بن‌سعیدبن‌عثمان عمراموی معروف به ابن‌الصیرفی ومکنی بـه ابوعمر و قرطبی اندلسی ، اوایل قرن پنجم.

گفت الف بی نقطه است‌زیرا با حروف دیگر اشتباه نمی‌شود وف هرگاه متصل نگاشته شودیك‌نقطه‌به‌روی آن می‌گذارندواگر منفصل باشد بی‌نقطه خواهد بود زیرا در حال انفصال با حروف دیگر مشابهتی ندارد. و(ق) وقتی متصل نوشته شود یك نقطه برروی‌آن می‌گذارند و بعضی هم با دو نقطه می‌نویسند· اما موقعی‌که جدا نوشته شود بی‌نقطه خواهد بود چون شکل‌او دراین حالت ازشکل (و) بزرگتراست وبا (و) اشتباه نخواهدشد.

(ك) بی‌نقطه است چونکه از دال بزرگتـر است و(م) چـون با حروف دیگر مشابهتی ندارد بی‌نقطه نوشته مـی‌شود و «ن» را در وقـت اتصال یك نقطه روی‌آن می‌گذارند تا اینکه با حروف (بـ‌تـ‌ثـ) اشتباه نشود، وهرگاه جدانوشته‌شودبی‌نقطه‌خواهدبود؛ وبه‌واسطۀبزرگی‌صورتش از نقطه بی‌نیاز است.

به «و» نقطه داده نمی‌شود زیراکوچکتر از (ق) است و «ه» بی نقطه است زیرا مثل «و»به حرف دیگری شباهت ندارد. «ی»هرگاه متصل باشد زیرآن دونقطه خواهدبود.اینکه چرانقطه «ب» رازیرآن قرارداده‌اند دلیلش‌اینست‌که چون «ب»اولین‌حرف‌از حروف سه‌گانه‌ای است‌که مانند هم نوشته‌می‌شود.

«ت» دوم،«ث»سوم آنهاست. به اولی‌یك نقطه، وبه‌دومی‌دونقطه، وبه سومی سه‌نقطه داده‌اند.ونقطه«ب» در طرف پائین برای اینست‌که«ب» عمل نقطه «ف» را در زیر قرار داده‌اند.

لام الف دارای دو نقطه در شاخه راست آنست که برالف قرار دارد مانند سبیلا وقلیلا بدوازده شکل نقطه‌گذاری بیامده است و این نقاط صرف حرکت را بیان می‌دارد.[1]

«درقرن اول هجرت هنوز در وضع ومحل نقطه تردید داشته‌اند

۱ـ نامه آستان قدس‌شماره مسلسل ۲۴.

مثلا نقطهٔ «ق» را در زیر آن‌گذارده و برای تعیین حرکات حروف «واو» و«ی» هنوز علامت مخصوص به دست نیامده بود ؛ ولی بعدها حرکت الف را توسط نقطه کنار حرف و حرکت و او را در درون آن ، و حرکت«ی»را با نقطه زیرین تعیین نمودند. استعمال نقطه درخط عربی از دوران جاهلیت مرسوم بوده ولی توسعه آن به منظور تشخیص حروف و حرکات ظاهراً از نیمهٔ دوم قرن اول هجری در زمان عبدالملك مرسوم گردیده است.می‌گویند که ابوالاسود الدؤلی به امرعبدالملك بن مروان اولین کس‌است که در قرآن‌نقطه‌گذارد[1]. حمزهٔ اصفهانی‌درکتاب‌التنبیه‌علی حدوث التصحیف استعمال نقطه را به زمان حکومت حجاج می‌داند.[2] دلیل‌آنکه دیرتردر قرآن اعراب ونقطه جای‌گرفت برای آن‌بود که برخی پیشوایان عقیده داشتند که چون مصحف خلیفه دوم نقطه و اعراب نداشته است باید همه قرآنهاچنان‌باشد. تااوائل قرن چار، نقطه‌هاسرجای و کرسی حقیقی خود را نگرفته بودند.

راوندی در راحة الصدور مؤلفهٔ خود در فصل فی‌معرفة اصول‌ـ الخط بحث مشبعی‌آورده: و ریخت وشکل مفردات واصول آن نقطه را اساس واندازهٔ خط قرار داده ودر واقع نقطه را معیار ومحك فن‌خطاطی وزیبایی‌این هنرمیداند.

تعریف واندازهٔ حروف را بربنیان نقطه، اول به نثر وبعداً به‌نظم آورده است. درباره‌باگوید : همان ده نقطهٔ الفست خط استوای الف در طول وآن ب دو عرض و نقطه یکی برجانب وحشی است و نقطه «ب» هر دو بروحشی‌اند وسرودنبال «ب» هریکی نقطه ایست اما حرکتی برآن افزودند تا منحنی شد وبرنظرخوبترآمد به شکل چوگانی.

۱ــ رهنمای گنجینهٔ قرآن به نقل ازالاتقان سیوطی

۲ــ رهنمای گنجینهٔ قرآن.

«ب» را هم‌از آن‌ده نقطه قط قلم کردند دو سرهشت تن‌ای نیکودم
لکن الف استوای می‌باید وب نقطه سر و دنبال مقابل با هم[۱]

وصل وفصل: در اصطلاح خطاطی جائی که حروف مرکب به هم اتصال یابد ویاحروف مفرد ازهم‌جدایی‌پذیرد.

۱ـ راحة‌الصدور مورخ ۵۹۹ ص۴۳۹

تذهیب و مینیاتور

سیری درهنر نقاشی

هنر زرنگاری وگل وبوته سازی درکتاب‌ها متعلق به دوران قبل از اسلام آن هم در قلمرو سرزمین ایران است. چنانکه اوراق مکشوفـه تورفان که در خط مانوی استاین مطلب را می‌رساند.

مانی ایرانی عقاید خود را قسماً به وسیلهٔ نقاشی رواج می‌داد و هنرنقاشی در واقع جزء ورکن آئین او شناخته می‌شد. او در قرن سوم میلادی زیست می‌کردوزینت و آرایش‌کتب مظهر معجزتی بود به آئین او؛ واین اوراق کشف‌یافته تورفان، نشانهٔ بزرگیست‌برای تصویرسازی‌دورهٔ ساسانیان مانویان قبل از اسلام‌که بعداً نقاشی مکتب بغداد دورهٔ سلاجقه و ایلخانان و هنرخلاقهٔ دوره‌های تیموریان و صفویان، بوجود آمد وهنر نقاشی به معراج خود رسید.

کشف تورفان موضوع را نه تنها به شکل اکتشافی در آورد بلکه به زعم دانشمندان مکتب نقاشی مغلی را دیگرگونی بخشید وآنرا شاخه و ارتباطی از هنرخلاقهٔ مانی به قلم‌آورد.

مثلا اگر ما تصویر اژدها وسیمرغ افسانه‌یی را ازنقاشیهای مغلی مستثنی‌بسازیم‌دیگرتمام‌چیزها حتماًمناظر وچهره‌ها ورنگهائی که درخراسان وایران مروج بوده وهم چهره‌های‌گرد وچشمهای بادامی مانوی ویا آثاری

که در عمارات و کاخهای سامرا و ابنیه‌های دورهٔ امـویان مشهور است، از همین سرزمین‌های شرق وفرهنگ اسلامی روئیده است.

در دورهٔ ساسانیان نقاشی ایرانی درخشش خاصی داشت، وایـن نقاشیهاروی احجار دیده می‌شود . البته‌گاه در روی سکه‌ها می‌بینیم، همان شکارگاه‌های ظاهراً قراردادی کـه یك نفربا تیروکمان هدف خـود را در نگرد یا اسب‌سواری باآلات دست داشته خود آهوان را دنبال‌کرده‌است که بعداً ازین شکارگاه‌ها، شکارگاه‌های روی‌کاغذ وحواشی مرقعات ویامتن کتاب در دوره‌های اسلامـی بوجودآمد. شکوفانـی نقاشی ساسانیان را می‌توان درنقش‌های نقش رستم وطاق‌بستان وغارشاپور ملاحظه نمود.

تنها ما ازکتابهای ساسانی همان‌چندبرگ نقاشیهایی‌که ازروزگار مانی کشف شده اشت مـی‌دانیم وتنها راهی‌کـه ما را به دریافت وتحقق نقش‌های ساسانی‌رهبری می‌کند نقش‌های‌دیواری‌سیستان‌ونقش‌های‌بودای آسیای مرکزی، همین طور حفریات نیشاپـور،کاخ محمودی غزنین کـه اینها بقایائیست ودراصطلاح نقش‌پای وریشه‌های‌نقاشی‌های‌کهن می‌باشد. غرض آنکه‌نگارنده تلاش‌آنرا ندارد‌که‌همه نقاشیهای بعدی دورهٔتیموریان وصفویان را از یك منبع ویك منطقه بداند ویا اینکه برخی نویسندگـان ریشه‌مینیاتورهای ایرانی‌وخراسانی را صرف مغلی و چینی حکم می‌کنند در حالی‌که هنرنقاشی ازچندین‌منبع وریشه بوجودآمده. البته ریشهٔاصلی آن ذوق وعلاقهٔ خود بشر می‌باشد آنرا علاقهٔ زیباگرایی وغریزهٔ تقلید از طبیعت انسانها دانسـت . از هـر جا که نقش های فریبا و قرار دادی و یا بدیع و یا خیالی‌آب خورده است خورده باشد، ازجهان به جهان واز بشربه بشررسیده است. هنرجاوید ودرخشانی درجهان فرهنگ نقش‌پایدار واستوار مانده است‌که هیچ باد وگزندی وهم بدذوقانی نمی‌توانند ازهنر خلاقه‌مینیاتورهای ایرانی‌وخراسانی چشم‌بپوشند. هنر مینیاتور ونقاشیهای

نرم درهرسرزمین ودر هرعصر سلیقه خاصی به خودگرفته است.

فرض می کنیم درنقاشی دوره تیموری باغ و درخت یك منظـره زیبا بربنیان سلیقهٔ ایـرانی وخراسانی لباده‌ها وچهره‌ها مغلی وحرکت نیز ایرانی ترتیب‌گرفته شده است.

مکتب عراق- بغداد: مکتب عراق نیز ازمکتب‌مانوی بی‌بهره‌نیست. درسال ۳۱۱ ه.مسلمانان به مانویان زحمت می‌دادند. آزاررسانی به‌جایی کشید که کیسه‌های بزرگ کتاب‌های مانویان را آتش زدند واین کشف از حفریات خوچو پایتخت اویغورها به دست‌آمده است[1].

در قرن ۷و۸ ترجمه‌های افسانه‌ها وداستانهای بید پای شاعرهندی و هـم برخی تألیفات یونانی در طبیعیات وطب وحیوان شناسی به دست مسلمانها صورت‌گرفت. از کتاب‌های جالب نقاشی کلیله ودمنه‌ایست درسال ۶۲۸ ه که درکتابخانه ملی پاریس حفظ می‌شود.

نقش‌هایی که درکتاب‌های مکتب بغداد مشاهده می‌گردد در واقع جزومتن را آینه‌داری می‌کند. یعنی‌می‌شود در بدوامرنقاشی را دید وکاملا از محتویات متن آگاه شد.

عبدالله‌بن‌فضل‌را باید نام‌بردکه درسال ۶۱۹ کتاب خواص‌عقاقیر را نوشته ونقاشیهایی نیزداردکه درمجموعهٔ داکترسار در برلن می‌باشد .

درمکتب عراق‌که برخی اجزاء مانوی دارد از تأثیرفن بیزانطی و رومی نیزبـی‌نیازنیست؛ لباسهای گشاد و گـل و بـوته وشاخه‌ها شیوهٔ رومی دارد.

یحیی‌بن محمودبن یحیی بن‌حسن واسطی در سال ۷۳۴ مقامات حریری را نوشته‌که بیش‌از صدتصویر دارد.این‌اثر درکتابخانهٔ ملی‌پاریس حفظ می‌شود و این نمایانگر طرزیست که نقاشی مسیحی شرقی با نقاشی

۱ـ تحقیقات دیماند.

اسلامی مختلط ساخته شده است.

در حالی که کتاب کلیله ودمنه را طوری که نام بـردیم حیوانات، رنگ ساسانی‌را دارد. از اتابکان سلجوقی درشمال عراق نیز نقاشیهایی بجا مانده‌است که به‌مکتب عراق و بغداد شباهت خاص دارد.

رویهم رفته مکتب نقاشی بغداد هرچند یك مکتب مختلط است باز هم ازنگاه سادگی اسلوب، ولباسهای‌نسبتاً فراخ صبغهٔ خاصی دارد، و از تأثیر فن مسیحی شرقی و آرایش‌های ایرانی بیرون نیست.

مکتب نقاشی مغول: بعد از نقاشیها و آثار مکتب عراق یا سلاجقه، باید از مکتب نقاشی در دورهٔ ایلخانان‌نام‌برد، وشمه‌ای از جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله صحبت کرد ، که مجالس آنرا احمد موسی نقاشی ونگارگری کرده است در سال ۷۰۷ ؛ و همین طور منافع‌الحیوان بختیشوع که ۹۴ صفحه نقاشی دارد. ولی درین دوره هنر تذهیب ونرمش‌و باریکی‌های مخصوص نقاشی اوج نگرفته بود و هم از رنگهای معدنی به پیمانه دورهٔ تیموریان بکار برده نمیتوانستند . از اواخر قرن هشتم گویی این مکتب تجلی خاصی می کند واستحکام‌می گیرد.

مکتب نقاشی مغلی در ایران وبغداد رواج یافت و در واقع هنر چینی نیز درین مکتب راه پیدا کرد. نقاشان ایران سلیقه هنری و ذوق زیبا گرایی خود را نیز بدان افزودند.

غازان‌خان به استنساخ منافع‌الحیوان ابن بختیشوع فرمان داد . که این اثر درکتابخانهٔ مورگان نیویورك حفظ می‌شود ، و این قدیمتر از نسخه‌های‌جامع‌التواریخ‌رشیدی‌است. مکتب نقاشی ایلخانان به همت‌وزیر دانشمند وهنردوست رشیدالدین فضل‌الله درآغاز قرن هشت ه محلی بنام ربع رشیدی احداث وبنیاد گذاشت کـه علاوه برکاروانسرا وبیمارستان، کارخانه کاغذ سازی نیز بوجود آمد . بازار استنساخ نسخ‌آنقدر رواج

یافت که در کتابخانهٔ آنجا متجاوز از شصت‌هزار مجلد کتاب جمع آوری شده بود. تردیدی‌نیست که دستگاه‌بزرگ ربع رشیدی هنرمندان وپیشه‌وران زیادی داشته است که اینقدر نسخه وکتابهای هنری تهیه شده است.

از جوامع‌التواریخ نسخه‌هایی به‌صفحه‌روزگار مانده است. مثلاً در کتابخانهٔ انجمن‌آسیایی‌لندن وکتابخانهٔ توپقاپوسرای اسلامبول موجود است. رویهمرفته مکتب‌ایلخانان یا مغولان که اواخر قرن هفت واوایل‌قرن هشت را احتوا می کند در شکل تصاویر عنصر مغلی وایرانی دخیل است. اگر فرشته را بصورت ذهنیت اسلامـی و ایرانی نقاشی ونمایش می‌دهند اژدها درنحوهٔ وشیوهٔ خاص مغلی است.

نقاشی دورهٔ تیموریان: تیمور در اواخر قرن هشتم از خـراسان تا بغداد راگرفت وسمرقند رامقر سلطنت خود قرار داد. انبوه مورخان‌همین مطلب راکه یکی از دیگری گرفته‌اند می‌نگارند کـه: تیمور هنـرمندان و صنعت‌گران را به پایتخت خودگردآورد تا نقش هنری آفرینند درقسمت مسجد سازی وسایر عمرانات شکی نیست که در سمرقند کارهایی صورت گرفت اما در نگارگری کتاب ازخودسمرقند فعلاآثاری نمانده جز آنکه از ناحیهٔ الغ‌بیگ نواسه‌اش که به نیابت پدرکلان وپدرکار می کرده است و به‌وقت پدر خوددرسمرقند امیربوده است از آن روزگار آثاری‌مانده‌است. کتابی در علم نجوم مورخ۸۱۲ درکتابخانهٔ ملی پاریس حفظ می‌شود. در موزه مترپولوتین نیز در علم نجوم کتابی موجود است که نقاشیهای صور فلکی را حاویست. در روزگار تیمور نسخه‌هائی نوشته شده‌است، اما در بغداد وشیراز ویا دگر شهرهای متفرقه تیمورنگاشته‌آمده است.

وقتی که از دوره تیموریان‌سخن در میان می‌آورم منظورم یکصد وچند سال دورهٔ تیموری است ، یعنی دوره‌ای که صنعت وهنرچنان پیش رفت که بشرآنروز و انسانهای بعدی فریفتهٔ مزایای آن شدند ودرسراسر جهان درخشیده است و هیچ گاه از تابشگری باز نایستاده است . هـرگاه

دورهٔ تیموری گفته می‌شود هنر خطاطی ومینیاتور وانواع نقاشیها در ذهن تجلی می کند.

تیمورمسلماً به‌هنرعلاقه نشان می‌داده‌است‌زیراشاهرخ به‌گسترش آن‌توجه داشته است.

سه فرزند او هریك شاخص از هنرودانش بودند واگر الغ بیگ دارالعلمی درسمرقند بنا نمودبایسنقرمیرزا دارالصنایعی درهرات پی‌ریزی کرد وابراهیم سلطان مکتب نقاشی وخطاطی درشیراز تأسیس کرد. وقتی یك امیرو شهزاده درحد اعلای هنرمندی قرار داشته باشند بی‌گمان هنرو صنعت‌راه تکامل خود را می‌پیماید. تیموریان هرات، یعنی دورهٔ چهل وسه ساله‌شاهرخ وفرزندآن وسلطان ابوسعید گورکان و سلطان حسین میرزا وفرزندانش دربوجود آوردن کتابخانه‌ها سعی بلیغ می‌داشته‌اند .

چنانکه‌ابراهیم سلطان درنوشتن خط محقق درطراز اول خطاطان قرار داشت. بایسنغر میرزا در ریخت خط ثلث بـی‌نظیر است، وازهر دو برادر نمونه‌های‌خطوطشان درآستانه‌قدس‌وجوددارد. کتیبه مسجدگوهرشاد شاهد صادق است.

بایسنغر میرزا آنقدر درهنر نقاشی وخطاطی علاقه داشت که خزانهٔ پدررا بدین‌راه‌صرف کرد. خواندمیردرحبیب‌السیر گوید:«بایسنغر به‌مجالست ارباب‌علم‌وکمال‌بغایت راغب ومایل بود، ودرتعظیم وتبجیل‌اصحاب‌فضل و هنردر هیچ وقتی از اوقات اهمال واغفال نمی‌نمود وخردمندان کامل از اطراف واکناف ایران وتوران به هرات‌آمده ودرآستان مکرمت آشیانش مجتمع می‌بودند، وبلغای وافرفراست و فصحای صاحب کیاست ازاقطار عراق و فارس و آذربایجان به درگاه عالم پناهش شتافته، صبح و شام ملازمت می‌نمودند. وآن شاهزادهٔ عالیشان رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده‌وهمه را به‌وفورانعام‌واحسان مسرور وشادمان می‌ساخت؛وهر کس

را از خوشنویسان ومصوران ونقاشان ومجلدان درکار خویش ترقی می کرد وبه همگی همت به ترفیه حالش می‌پرداخت».

عبدالرزاق سمرقندی درمطلع سعدین گوید : آوازه حسن رعایت اوبه‌حال اهل فضل وهنر به‌اطراف هفت کشورواقالیم بحروبررسید؛ وچون تاب آفتاب عالم آرای و مانند نسیم صبای جهان پیمای برعالمیان واضح گردید وخردمندان فاضل وهنرمندان کامل از اطراف واکناف عالم دولت مثال روی امیدبه‌درگاه معظم آوردند ؛ وپیوسته علمای وافردرایت وبلغای متواتردراست که پشت سپاه دانش وادی لشکرفضل وسرافرازان عالم علم وپیشوایان اهل‌خرد وصدرنشینان‌مجالس‌علوم‌عقلی ونقلی بودند، به‌حضرت افاضل‌مآب آن پادشاه عالیجناب می‌رسیدند وخاك بارگاه اورا سرمه کردار درچشم می کشیدند وآستانه وارملازم در قصرهمایـون می‌شدند وبه‌شرف مجالست اختصاص می‌یافتندوبواسطه کمال کرم وبذل نعم وخوش سخنی وتازه رویی‌مطیع ومنقاد اوگشته‌ملوك جهان وپادشاهان عالمستان ازمشاهده عظمت وجلالت‌اسباب سلطنت وفرشکوه شهریاری وانتظام امورجهان‌داری وتمهید قواعد احسان اوانگشت تحیربدندان می‌گزیدند وانواع هنرمندان وپیشه‌وران را بنوعی‌تربیت فرمود که هریك وحیدزمان ویگانهٔ دوران شدند ومولاناشمس‌الدین‌الهروی شاگردمولانامعروف‌خطاط‌بغدادی به‌حسن‌تربیت به‌آنجارسانید که‌بسیاراز‌خطوط خویش به‌نام قبلة‌الکتاب یاقوت‌المسعصمی کرده‌مبصران‌جهان‌به‌خط‌یاقوت قبول کردند. همچنین‌مولاناجعفرتبریزی در انواع خطوط به‌تخصیص‌نسخ وتعلیق‌خواجه‌میرعلی ثانی‌بودوامروزمولانا ظهیرالدین‌اظهرومولاناشهاب‌الدین‌عبدالله‌ومولانا جلال‌الدین شیخ‌محمودو شاگردان مولاناجعفر بی‌نظیرعصراند. وبی‌تکلیف این جماعت درعلم وعمل خطوط سته‌ابن‌مقله‌صیرفی وقت یاقوت زمان‌اند وآن‌ملکه روحانی‌رابه‌صدق همت‌وفرط‌مداومت باقصی مدارج مکان رسانیدند. بیت :

سنان قلم درسه نون بنان چو گیرند حیران بماند جهـان
چوانگشت راداس وش خم دهند بسی خرمن ازفضل برهم زنند
عطارد شودخوشه چین ازشعف نبینی که در خوشه یابد شرف

ودرباقی فنون اقسام قلم گذاری ورقم نگاری وتذهیب وسایرشعب وتفاریع آن به غایت قصوی رسانیده وازدرجهٔ علیاگذرانیدند . بیت:

بصورت گری چون بر آرند دست شود عقل مدهوش وفرزانه مست
نمایند صد سحر جادو شکار زیك نوك موهمچومژگان یـار
ور آهنگ تذهیب وجدول کنند سزد زرخورشید اگرحـل کنند
دگر شمسه ولـوح و پرگارشان بگردون برد بـخت بیدارشان
ملك شان دهد تحفه از روی مهر زر انجم و لاجورد سپهر

وجلد ساختن وباقی نقوش وصنایع پرداختن چنان نازك وزیباشد که همانادرازمنهٔ سابقه به سعی ملوك سالفه کمترمیسرشده باشدوباقی حرفه‌ها زرگری و نجاری و خاتم بندی و حـدادی از آنچه در خیال مردم گذرد زیاده‌ترشد .

و آن جناب مجموع فضلا وهنرمندان وپیشه‌وران رابه مواجب انعامات ومواهب عنایات به نوعی خوش وقت داشت که بیش ازآن امکان ندارد ».

عبدالرزاق مبالغه نکرده است وهنرمندان بایسنغررا بسیار دوست داشتند . وقتی بایسنغر میرزا فوت شد ده‌ها نفرمراثی نوشتند وتنها ترجیع بندسیف‌الدین نقاش راکه واحدی تخلص میکرده است عبدالرزاق درمطلع آورده است .

ازجمله نفایسی که ازدوران بایسنغرمیرزاست شاهنامهٔ بایسنغریست که آنرا جعفر بایسنغری نوشته وسیف‌الدین نقاش سی مجلس آنرا به‌عهده گرفته است . این شاهنامه که درواقع گنجینه‌ایست، در موزه گلستان تهران

حفظ می‌شود .[۱]

شاهرخ‌عدهٔ زیادی‌هنرمندان را برای استنساخ ومصورساختن کتب کتابخانهٔ مشهورخود استخدام نمود. یکی‌ازمشهورترین نقاشان آن عصر خلیل نقاش بود . یك نسخه خطی خمسه نظامی‌درمجموعهٔ لویی کارنتیه‌در پاریس موجود و به‌مهرشاهرخ ممهوراست .

ابراهیم‌سلطان که‌درشیراز‌مأموریت‌داشت‌نیز به‌ذریعهٔ‌هنرمندان‌شیرازی آثاری بوجودآورد. مجموعه‌نقاشی‌ومصوری که‌حاوی‌بهترین اشعارفارسی است‌برای‌اوترتیب‌یافته ودرمجموعه‌گلبنگیان حفظ‌می‌شود ، ونیز نسخه‌ای درموزه برطانیه موجوداست .

نسخه‌هایی ازدورهٔ شاهرخ میرزا درموزیم مضبوط است . دورهٔ سلطان‌حسین میرزا درهرات روزگاردرخشان هنروصنعت است . زیبایـی و لوحه سازی یك‌کتاب درگلدسته مسجد ومحراب وگنبد آن تجلی می کند یکبار ترنج وشمسه را درکتاب می‌یابیم وباردیگرآنرا درسطح کاشیهـای معرق رهفت رنگ می‌نگریم . این‌دوره درواقع دورهٔ کتابسازی وآفرینش هنربود. امیرعلیشیرنوایی خود هنرمندی بنام بود . خواند میردرخـلاصة‌ـ الاخبارآورده است : ذات‌کاملةالصفات عالیحضرت خداوندی را بـرطبق کلمه خلقناالانسان فی‌احسن تقویم مظهر جمیع اوصاف و کمـال ساخت لاجرم آن حضرت را دراکثراصناف هنروقوفی تمام است وبـه‌تخصیص فن تذهیب‌وتصویرودر علم‌کتاب نویسی‌نیزشبیه ونظیرندارد . بلکه خطوط کتاب نویسان ماتقدم را نیزمنسوخ‌گردانیده وبه‌عین‌التفات و مرحمت امیر بحر مکرمت انا ولاغیربه اوج سپهربرین رسانید .»

درهرات‌دردورهٔ سلطان‌حسین میرزا کتابهای‌زیادی‌نوشته شده‌است.

۱ـ درسال ۱۳۵۰ شمسی ـ دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی‌ایران ازاین‌کتاب وتصویرهایش‌عکس برداری، وبه‌نیکوترین روی چاپ شد .

خواجه عبدالله مروارید درشرفنامه به ما خبرمی‌دهد کـه میرعلیشیردستور دادکه پارچه‌های سرقیچی وخرد خرد از هنرنقاشی و خطاطـی راکه در کتابخانه‌ها افتاده ویا در وقت تدوین کتاب ومرقع سازی کنار افتاده جمع آوری کنند، وبرایش مرقعی بسازند. خواجه عبداللهمروارید بدان مـرقع مقدمه نگاشته‌است.

فریدون میرزا فرزندسلطان حسین میرزا رئیس‌انجمنی بوده که‌نقد ادبی، ونسخه‌ها راتصحیح‌می‌کردند؛ ومقدمهٔ حافظ به انشاءعبداللهمروارید است که خود ناظرحادثه بود. او ازروی چند نسخه‌حافظرا مقابله‌کرده و برآن مقدمه نوشته است واین حافظ در کتابخانه نسخ خطی کتابخانه‌های عامهٔ افغانستان حفظ می‌شود.

چنانکه معلوم شد شاهان و وزیران خود هنرمند بودند و هنرمند ونقاش وخطاط وعارف و شاعر را قدر می‌کردند و بسیاری از هنرمندان جهان در آن روزگار به هرات رو آوردند. رجـال حبیب‌السیر از آنها حکایت کنند.

در رامپور به کتابخانه رضاکتاب کلیله و دمنه‌ای دیدم که جالب می‌نمود. این کلیله به‌خط‌سلطان‌محمدنور، وعناوین‌به‌خطزرولاجوردبه‌شیوهٔ ثلث ومتن نستعلیق‌اعلی، تمام‌تصاویر وچهره کشیها ومناظربه‌رنگهای‌معدنی ورنگ‌های حیوانات طبیعی و رنگ خود حیوان مراعات شده بود.

بهزاد: متولد درسال ۸۵۴ درهرات از نقاشهای زبر دست دورهٔ تیموریست‌وبهرجا نامش برزبان‌گذرد مثال اعلای هنراو درآینه ذهن‌تجسم می‌کند. بهزاد در نقاشی مثل مانی مثل زده می‌شود. سید احمد یکی از شاگرداناوست؛ ویکی از استادان دیگر استاد میرك نقاش راگویند. وامـا عبدالواسع‌نظامی‌درمقدمه‌ای که برحمامه نامه نوشته ناصرالدین مـذهب را نیزاز استادان بهزاد داند و این شعربه‌وصف ناصرالدین استاد کمال‌الدین

بهزاد آمده است:

زکار زغالش به چابك روی بهشت از قلـم گیری مـانوی
اگر مانی از او خبر داشتی از و طرح و اندازه برداشتی
بود صورت مرغ او دلپذیر چو مرغ مسیحا شده روح گیر
قلم را از آن کار بالا گرفت که اندردوانگشت او جاگرفت
قلم چون بـه تشعیر گردد دلیر روان مـوی خیزد براندام شیر

سید احمد آهوچشم شاگرد میرعلی هروی در موقعی که به دوران شاه تهماسب نگاشته ودرتوپقاپوسرای اسلامبول حفظ می‌شود بهزاد را بدین عبارات وصف می کند:«وبا استاد بهزاد ملاقات صورت بسته والحق استاد مذکور به قوت بنان وقدرت بررقم علی‌الاکفاء والاقران فایق بوده وبرکات اقلام وحرکات ارقامش بصد هزارآفرین لایق است.»

میرخواند در خلاصة‌الاخبار گوید: استاد کمال‌الدین بهزاد کامل‌ترین مصوران دوران است بلکه این‌کار را به نهایت کمال رسانیده . مـدتی در ظل تربیت امیر هدایت‌منقبت به طرف‌کاری مشغول بوداما حالا درملازمت صاحب قران عالی منزلت بسرمی‌برد.

بهزاد درکتابخانهٔ سلطان حسین میرزا نیز نقش مهم داشته است ولی در سال ۹۱۳ که محمدخان شیبانی هرات را گرفت ، بهزاد در هرات زندگی می کرد وشاید کارهای شیبانیان را می کرده است.

درسال ۹۱۶ که شاه اسمعیل صفوی هـرات را از دست شیبانیان خلاص نمود بهزاد را با خود بـه تبریز برد و در آنجا کلانتر و رئیس کتابخانهٔ خود مقرر نمود که فرمان کلانتری اودرصفحهٔروزگارباقیست.

بهزاد در تبریز خطاط بزرگی مثل شاه محمود نیشابوری‌همکار داشت. این‌هردونفرنزد شاه خیلی معزز بودند. روزی که‌جنگ شاه‌اسمعیل بین ترکهای عثمانی درگرفت هردو نفر را پنهان‌کردند زیرا شاه اسمعیل

صفوی ترس داشت که این دو نفر به چنگ شاه عثمانی بیفتند. در گاه‌خلاصی جنگ شکر خدای را بجاآورد که آن دو هنرمند از بین نرفتند. چونان که شعر حافظ در اذهان نقشی‌جاوید گذاشته نام بهزاد وهنربهزاد نیز روی‌یك قطعیت راسخی‌راه یافته. مثلا سلاطین مغولیه هند تلاشمندانه توجه داشتند تا برگی ازآثار بهزاد را بدست آورند.

بهزاد یك شخصیت‌کامل هنـراست . اخـلاق سالمی داشته، وبسا نقاشان کوشیده‌اند تا ازو پیروی کنند. بهزاد برنقاشیهای خود امضاء کرده است. بسا نقاشیها که بنام بهزاد امضاء نموده‌اندامانقاشی‌های بهزاد ارزش دیگر دارد. هنرمند واقعی آنست که در ذهن همهٔ مردم جای‌گیرد وحقاکه بهزاد هنرمندی است که مانندش بسیار نبوده است. نام او وهنراو چـون آفتاب می‌درخشد. از آثار بهزاد خمسه نظامی است در موزه برطانیه کـه رقم‌بهزاد دارد. در کتابخانه‌مصر (دارالکتب‌المصریه) نسخه‌بوستان‌سعدیست بخط میرعلی هروی که شامل پنج تصویر است که رقم «عمل‌العبدبهزاد» را دارد وحقاکه درصحت انتساب‌آن تردید روانیست.

خصوصیات نقاشی بهزاد : بهزاد در امتیاز وترکیب رنگهاهنرنمایی کرده است. در نقاشی‌بهزاد ودر مورد چهره کشی تحرك‌وشخصیت‌اشخاص نموداراست وهم رنگهای سرد مثل خاکستری سبز وآبی بیشتربه‌کار برده است.

بهزاد چون درمذهب متعصب بوده کوشیده است که اگر صحنه رقصی را نقاشی مـی‌کند رقص عارفان را تمثیل نماید و یا اگر بزمی را نقاشی نماید باید مردانی ازخامه موئی اوروی صفحه ایجادگردد که‌ریش داشته باشند واز چهره‌شان نشانه مردی ومردمی نمایان باشد.

مثلا دراین مجموعه یك صفحه از نقاشی از بوستان «دارالکتب المصریه» آورده میشود که دانشمندان در داخل مسجد مشغول مناظره‌علمی

میباشند. ازشاگردان بهزاد باید قاسم علی را نامبردکه تلاش زیاد نموده تا شیوهٔ بهزاد را صادقانه پیروی نماید.

مکتب بخارا: درسال ۹۱۳ ه شیبانیان هرات را ازدست‌امیر بدیع‌الزمان‌میرزا گرفتند. بهزاد نقاش مشهور هروی در هرات بماند و با اینکه شیبانی‌خان ازآن غافل ماند ولی میرعلی هـروی بچنگش افتاد و او را به بخارا برد. برخی نسخه‌های‌قرن شانزده بعداً پدیدار شدکه به مکتب‌بخارا ارتباط دارد. مثلا مردم‌بخارا عمامه‌های مخصوصی دارندکه روی کلاهای بخارایی پیچ میدهند ورنگ قرمز را حتی در تذهیب وبعضی قرآنها زیاد به‌کار می‌برند. گرچه مکتب‌بخارا در واقع دنباله مکتب تیموریان‌هراتست ولی چون ازنگاه لباس وبه‌کاربردن رنگ‌به‌موجب سلیقهٔ نقاشان و یا اینکه دلخوشی وذوق محیط خود را در نظرمی‌گیرند. محققانی‌که در پیرامون هنرنقاشی طریق تحقیق‌پیموده‌اند به بخارا نیز مکتب علیحده قایل‌شده‌اند. بعضی از نقاشیهایی‌که منسوب به مکتب بخاراست محمود مذهب نقاشی نموده است. محمود در هرات بوده وچون به‌میرعلی هروی اخلاص‌داشته شاید به بخارا رفته باشدونقاشیهای بخارایی‌وار به‌نام محمدمؤمن نیز دیده شده‌است. وبرخی نقاشیها بنام عبدالله نقاش به ملاحظه می‌رسد.

نقاشی بخارایی‌که در واقع نیمهٔ قرن دهم را در بردارد آنقـدر وسیع نیست و ماکتابهای زیادی ازآن در موزیم ها سراغ نداریم . زیرا بعد از شیبانیان هنرنقاشی در بخارا رونق نیافت ، وجنگ وجدالها موقع ندادکه نقاشان از قلم‌موکوهها بسازند زیرادر محیط نقاشی باید آرامش باشد نه جنبش سیاست وریاست جویان؛ ومکتب بخارا وقفه و عدم تنوع بخودگرفت.

یك نسخهٔ خطی از خمسه نظامی‌گنجوی‌که در موزهٔ ملی پاریس حفظ می‌شود تصویرسلطان سنجر را نشان می‌دهد که براسبی سوار است

پیرزنی تظلم برده و شاه به‌سمتی روان است . طـرز لباس و طرح نقاشی بخارایی می‌نماید.

نقاشی دوران صفویـه : نقاشی دوران صفویـه را بـاید ازنگاه خصوصیات نقاشی واینکه درآغاز نقاشی دورهٔ تیموریان به‌وسیلهٔ بهزاد کـه درتبریز رفت (وآنرا شاه اسمعیل صفوی عظیم احترام وقدردانی می‌نمود) کاملا رنگ خراسانی دانست . نقاشی مکتب تبریزروش خاصی دارد و اما درنقاشی مکتب اصفهان که شاه عباس مقرحکمرانی خودرا درآنجا انتقال داد ورضا عباسی کارسایه وروشن را در چهره کشی مراعات می کرده است که همین سرحد جدایی‌شان را آشکارمی‌سازدوتك چهره‌ها هم رواج یافت ورنگهای غیرتابان وخفیف نیزاستعمال‌می کردند. دونوع نقاشی در دوران صفویان مشهود است . نخست دورهٔ شاه اسمعیل وپسرش شاه طهماسب تا دورهٔ شاه عباس که پایتخت به‌اصفهان انتقال داده شد . دراین‌دوره نقاشی کاملاً به‌سبك دورهٔ تیموری بودوصبغه مکتب هرات را داشت با این تفاوت که نرمترودرخشان کارمی‌شد .

زیرا طرز روحیات درباری واشرافی و باغهای رنگارنگ و سمن عذاران قیامت‌قامت‌ولباسهای‌فاخرمجلس مینیاتورراگرمتروجذاب‌ترمی‌نمود وکاخهای‌مجلل وسایرمسائل‌حیات پرازنازونعمت‌ایجاب‌می‌نمودتا رنگ‌های روشن‌وتابنده وروح‌افزا انتخاب‌کنند؛درحالی که‌دردورهٔ تیموریان‌فی‌الجمله رنگهای خفیف‌تر وسرد به‌کاربرده می‌شد .

درموزهٔ برتانیه نسخهٔ خمسهٔ نظامی موجود است که دراواسط قرن دهم برای شاه طهمـاسب بـقلم بزرگترین نستعلیق نویس آن دورهٔ شاه محمود نیشاپوری نوشته شده . دارای چهارده مجلس وازنفایس و غنایـم روزگار محسوب‌می‌شود . وانگشت سحرپردازنقاشان بزرگ دورهٔ صفویه دخالت دارد . از آن جمله سیدعلی ، سلطان محمد ، میرك ، میرزاعـلی ،

مظهرعلی که رقم این نقاشان در آن نسخه منقوش است .

این آقامیرك اصفهانی‌است وسوای میرکی است که درهرات بوده وسمت استادی بهزاد را داشته است .

دورهٔ دوران ساز نقاشی صفوی آنقدر روشن است که احتیاجی به‌تفصیل ندارد و به‌تمام موزیم‌های‌جهان‌مینیاتور و نقاشی دورهٔ‌صفویان‌تلالؤ و درخشش دارد .

مکتب‌دوم‌دورهٔ‌صفویان‌زمان‌شاه‌عباس‌وزمان‌تجلی‌هنر که‌رضاعباسی است. گفتنی است که‌خودشاهان هنرمندوهنردوست‌بودند مثلاروحیه خاص هنری شاه‌عباس اصفهان را نصف‌جهان ساخت وامروز آثارهنری اصفهان شاهکارهنرجهان‌شناخته‌می‌شود. دراین دوره‌نقاش اروپایی نفوذنمود،نقاشی تك‌چهره‌ها رواج یافت وازچندین رنگ به‌یك رنگ اکتفامی‌شد وازجانبی روش سایه‌وروشن‌نیزمعمول گشت که مروج آن رضای عباسی‌است .

لازم می‌دانم چندسطری تحقیقات آقای جلال ستاری‌راکه درمورد هنراسلامی به‌خصوص دورهٔ صفویها نموده‌اند یاد آورشوم :

«هنراسلامی درآغازمتأثرازهنربیزانطینی‌است چنانکه همان تأثیر ونفوذ خارجی‌ای که درمکتب‌های نقاشی سوریه‌درقلمروسلاطین ایوبی در قرن‌سیزده‌هم‌راه یافته درآثارنقاشانی که درقلمرو سلجوقیان روم می‌زیستند نیزآشکاراست وبنابرآن هنرمندان دوره سلجوقی کوشیده‌اندتا ازنقاشیهای نسخ خطی بیزانطینی کم وبیش بامهارت تقلید کنند». برای اینکه‌می‌بینیم‌هر هنروفرهنگی ریشه تقلید واقتباس را درآغازامرداردوبعداً شکل خلاقیت‌را به‌خود می‌گیرد و در صبغه مکتب‌خاصی قرارمی‌گیرد» . وبازمی‌گوید:

« نفوذ هنری چین درهنراین کشوربه‌خصوص دردورهٔ تیموری در خراسان وماوراءالنهر آشکاراست. درآغاز قرن چهاردهم این هنرایرانی و مغولی شکل نهائی وپایداریافته بود.هرچه پیشترمی‌رویم اسلـوب خشن و

درشت نقاشی نرم‌تر می‌شود و حرکات و اطوار خشك اشخاص انعطاف بیشتری می‌یابد. ضعف مشخص این هنر ایرانی و مغولی خشکی و تصلب تقریباً هندسی اشخاص است . جامه نظامی مغولان به این خشکی سکنات اشخاص مایه می‌داد و جنگجویان غرق در آهن و پولاد و مغولان هیچگاه لطف و رعنایی زنانهٔ نجیب زادگان زربفت پوش دربار صفوی را نداشتند .

شیوهٔ نقاشی صفوی از شیوهٔ مینیاتورهای مکتب تیموری و خاصه مغولی بمراتب نرم‌تر است و اشخاصیکه در آن تصویر شده‌اند دارای رفتار و سکناتی خشك و مصنوع و بسان آدم‌هائی که در سکوتی متحجر بر روی اسب‌های چوبی میخکوب شده‌اند ، نیستند ».

و باز می‌گوید. «در قرن شانزدهم و هفدهم در ایجاد آثار هنری به‌سبب توجه به‌جنبه‌های تجاری و کوشش در تولید به‌مقدار بسیار و شتابزدگی و اثرات نامطلوبی برروی کار هنرمندان به‌چشم می‌خورد که ظاهراً هنرمندان مکتب تیموری از آن فارغ بوده‌اند .

ساخت و پرداخت مینیاتورهای صفوی غالباً به استواری شیوهٔ تیموری نیست ولی تردید نمی‌توان داشت هنر صفوی از هنر تیموری ظریفتر و مصنوع‌تر است نقاشان دورهٔ شاه اسماعیل و شاه عباس در ترسیم مناظر عاشقانه که هنرمندان تیموری در آن مهارتی نداشتند چیره‌دست بودند، ولی برعکس نقاشی صحنه‌هایی از جنگ هنرمندان صفوی در کنار صحنه‌هایی از جنگ که توسط هنرمندان دورهٔ تیموری نقاشی شده بی‌مایه می‌نماید .

هنر درخشان صفوی هنر خاص یك دوران دراز آرامش و آسایش و شادی است .

کلاه‌های دراز قزلباشیه و یادستارهای بزرگتر، از مشخصاتی است که بین نقاشیهای تیموری و صفوی فرقی می‌گذارد .

می‌توان چنین نمود که دردورهٔ صفویه تا دورهٔ شاه عباس نقاشی پیروی از مکتب تیموریان هرات بود ولی ازدوره شاه عباس رضای عباسی

سایه وروشن را به‌کاربرد وتك چهره‌ها رواج یافت که این دوروش فصل و امتیازی است بین نقاشیهائی که ما به‌دورهٔ صفویه نسبت می‌دهیم .

نتیجه اینکه تبریزدرعهدمغول وهرات درعصرتیموریان وشهرهای ماوراءالنهر وهم‌تبریزواصفهان دردورهٔ صفویه درنقاشی وجوه‌مشترك دارند؛ اینقدرهست که اختلافی دراین شیوه‌ها نیزاحساس می‌شود وآن تنهازائیدهٔ شرایط اقلیمی آنهااست که درطرزلباس وحرکات مشاهده می‌گردد» .

تذهیب

شك نیست که تذهیب قرآنها سابقهٔ طولانی دارد واز قـرن سوم آثاری موجود است. ولی سرلوحه‌های زیبا درقرن نهم آنقدرباجلوه‌های خاصی جمال عرض وجود کرده است که دل می‌بــرد و انسان را مبهوت می‌سازد . هنرتذهیب در واقـع از زوایای زندگی اطلاع می‌دهد و نقاشی می‌خواهد درسایهٔ هنرظریف خودکه ازخامهٔ موئین آنرا جلوهٔ بدیع داده است زندگی و آرمانهای نهائی خود را جستجو کند و بیننده را باخود با جهان برترفراپیش برد .

تـذهیب سرلوحه به‌صورت تاج و نیم تاج و مستطیل و گنبدی گوارندگی خاصی داردکه خواننده را به کتاب دوستی هنرمندانه دعــوت می کند.برخی‌قرآنهائی که درآستانهٔ قدس موجوداست ازدوره‌های‌سلاجقه وغوریها، طلاسرنقره زمینه سازی شده‌است درمورد نقش ونگارسرسورها نه‌تنها سؤنقره وطلاوریخت آن درنظرگرفته می‌شدبلکه درطرح آن‌که رنگ جالب‌را درقرآن پاك به‌خود بگیردنظرداشتند .

سرلوحه درواقـع دریچه‌ایست که چشم مارا بـه‌دنیای متن کتاب می‌خواند. خط ازسرلوحه‌ها گاه دور آن بقلم موی به‌مرکب سیاه گرفته می‌شد وگاه دردل سرلوحه به‌کوفی‌نام‌کتاب یابسم‌الله نوشته می‌شدکه این

سلیقه روش وچهره تذهیب راگیراتر می‌نمود .

سرلوحه وسرفصل ، هریك ازمتن بشارت می‌دهد .

گاه سرلوحه‌ها صفحه بست، یعنی دوصفحه‌کامل متناظرهم قـرار می‌گرفت وگاه دریك صفحه اکتفا می‌شد . این سرلوحه‌ها ازطـرفی جنبهٔ احترام وتقدس را داردکه‌کتاب را عزیز واستوار نگهدارد و هم خواننده را روی گرایش زیبای هنر نقاشی تحریض و تشویق کند تا ببیند در متن آن چیست .

دربعضی صفحات‌کتاب بین السطورین طلا انداز دیده می‌شود ، ودورطلا به‌قلم‌موئی‌چون دندان موش‌گرفته شده‌که سطوررا ازهم‌درلابلای زرفاصلهٔ هنری می‌دهد.گاه حاشیه بعضی کتابها تشعیرطلا وجدولهای پهن‌و باریك مرصع به‌صورت قابسازی‌وگاه‌گل دارد وکاغذی کـه‌گاه افشان زر دارد وحاشیه متن قرارگرفته است قدری پهن‌گرفته می‌شود تا حاشیه به‌سینهٔ فراختر بتواند نقاشی را دردل خود جای دهد وبه‌متن تزئین وزیبایی بخشد. گاه دربین دومصراع روبروجدول بزرگ‌که دربین‌آن گل و برگ دارد و جدول نیز مرصعانه می‌نماید و گاه در گوشه‌های حواشی کتاب ترنج‌ها ولچکی‌های زیبا باطرز دلفریبی نمودار است .

گاه حاشیه‌ها همه‌گل ریزبه‌قلم زروگاه برنگهای مختلط مرغوب و گاه حاشیه‌های بعضی قطعات وکتابها شکارگاها داردکه هرنوع آنراکه‌یاد کردیم آیتی است ازهنروعشق وزیبایی ، وپیدا شدن ملکه‌کتاب دوستی و کتاب خوانی .

دردورهٔ عباسیها تزئین‌قرآن رواج یافته، ومی‌توان تاریخ تذهیب را ازآن روزگارگفت . قرآنی‌که درمجموعه موزه مترو پولیتن است کـه سرسوره‌ها اشکال برگ نخلی داردوبا مرکب قهوه‌ای وهم رنگ طلاوآبی وزردنقاشی یافته است . دیماندگوید شکی نیست‌که نقاشی‌کتب‌درقرن‌نهم

عیسوی وجود داشته، ومسلمانان برای مصور ساختن کتابهای مقدس ومطلوب خود، از مسیحیان طوری که به‌راستی درفن خود ماهر بودند وشهرت عظیم داشته‌اند استفاده برده‌اند.

قرآنی که درکتابخانهٔ آستانهٔ قدس مضبوط است به خط وتذهیب محمد وراق مورخ ۴۶۶، واز بقایای دورهٔ غزنویست؛ و می‌توان گفت که عمر تذهیب در قرآنها بیش از هزار سال است زیرا تذهیب را حرام نمی‌دانستند. چهره کشی تحریم شناخته شده بود.

راوندی ما را از قرن ششم خبرمی‌دهد که رکن‌الدین طغرل بن‌ـ ارسلان سلجوقی به تزئین کتاب علاقه داشته است.

در دورهٔتیموریان تذهیب وگلریزی‌طناب گل وترنج وتاج سازی وشمسه وشرفه وگره‌بندی‌های زیباسرلوحه‌های کتاب‌رواج پیداکرد هریك نشانهٔ هنریست که درکمون‌خود کیفیت‌هایی داردکه به تعبیرکننده وادراك کننده تعلق دارد.

در دورهٔ صفویه هم نرم تروزیباتر وایرانی‌تر نقاشی تذهیب‌رواج پیداکرد. داستان مینیاتور وسیرنقاشی را بدین چند جمله می‌شود خلاصه نمود، واین چند سطر مأخوذ از شاهکارهای هنرایرانیست که استاد محترم آقای دکتر خانلری از تحقیقات پوپ ترجمت فرموده‌اند: این هنرتاریخ ممتدی داشت وهمیشه با حالات وروحیات ملی مربوط بود؛ یعنی درقرن چهارم ساده وبی‌پیرایه، ودرقرون‌پنجم وششم متین‌ومنسجم، ودر قرن‌هشتم مجلل ونیرومند، ودرقرنهای نهم ودهم تجملی وظریف وپرمایه شده بود.»

نقاشی هندی: نقاشی درهند قدیم روی‌کاغذ دیده نشده مگر بعد از اسلام. در روزگار سلطان محمود کم‌کم رواج یافته ودر قرآنها تذهیب به‌کارمی‌رفته است. علی‌الظاهر تذهیب آن روزگار درخود هند باقی نمانده وتذهیب‌های دورهٔ غزنویان درکتابخانهٔ آستانه قدس موجود است.

نقاشیهای زیادی با مکاتیب متنوعی فعلا در هند مـوجود است تحقیقاتی که کوماراسوامی نظر به‌قول دیماند کرده است. تنهامکتب‌خاصی راجپوت را باید نام‌برد که صبغهٔ مذهبی هندویی دارد وسایر نقاشیهای آن‌جا از نقاشی ایران خراسان ومغول پایه ومایه گرفته است.

مکتب راجپوت طوریکه‌نگارنده نقاشیهای دیواری اجانتا والورا در آنسوی حیدرآباد دکن دید با آنها مشابهت به خصوصی‌دارد. مکتب راجپوت فولکلوروپهلوهای زندگی مردم‌را بیانگراست که‌این مکتب‌تقسیم می‌شود بـه مکتب راجستان ومکتب‌کانگـرا در مکتب راجستان نقاشیهای راگمالا نقاش چیره دست‌قرن۱۷ عیسویست که سی وشش حالت رقص را نقاشی کرده است.

مکتب‌کانگرا مربوط به قرن هجدهم است که معاشقه‌های کرشنا را به انواع گوناگون نشان می‌دهد.

از دوران پادشاهی‌بابرمینیاتورزیادی نمانده است.خود بابرمردی با ذوق بوده ودرهرات‌آثار بسیاری از هنرمندان هروی را دیده است. او هم از بهزاد دربابرنامه خود یادکرده است.

یك‌پرده نقاشی‌جنگ‌دریایی که زمانی‌در ملکیت جهانگیربوده‌است درموزهٔ دولتی برلین است وپروفیسور کوهنل آنرا از دورهٔ پادشاهی بابر می‌داند.

همایون پسر بابردر سال ۹۴۷ براثر فشار شیرشاه سوری‌ازهند به ایران سفر کرد به شاه تهماسب پناهنده شد. در تبریز با خواجه عبدالصمد شیرازی‌ومیرسیدعلی شناساگردیدوپس‌از اینکه‌دگرباربه‌سلطنت‌هندرسیداین دو استاد را طلب‌نمود وترتیب نقاشی کتاب امیر حمزه‌گرفته شد. برخی‌از صفحات این کتاب در موزیم‌ها ومجموعه‌ها حفظ می‌شود.

اکبر نیز مثل پدر خود همایون ، به هنرمندان و نقاشان حرمت می‌نهاد ودر روزگاراووپسرش جهانگیر نقاشان زیادی سرگرم نقاشی کتاب بودند. مبرزترین آنها دهرم‌داسی، سانولا؛ شنکا، لعل سورداس، نارسینگ، فرخ بیگ، موکند، بساوان، بودند . ابوالفضل علامی‌دانشمند دربار اکبر درآئین اکبری راجع به ارزیابی کارهای هنری آن دوره از بعضی نقاشان آن‌دوره‌نام‌می‌بردبدینگونه: «درزمینه سازی‌وترسیم‌قیافه وریخت وآمیزش رنگها بساوان در صف اول نقاشان موقعیت دارد» در موزهٔ متروپولیتن نقاشیهائی به‌نام نارسینگ ومنوهر نیز موجود است. جهانگیر وقتی که در سیروسیاحت می‌رفت مراد ومنوهرومنصور رابا خودمی‌برد ودرنقاشی گل وبرگ منصور نقاش بیداد کرده است.

نقاشان چهره ساز و شبیه سازان دیگر در دربار جهانگیربودندکه ممتازترین آنها بشنداس ومحمدنادر وابوالحسن فرزندآقا رضاست.

در دورهٔ شاه‌جهان‌نیز بازارنقاشی‌گرم بود تصویر خود شاه جهان باملکهٔ ممتاز محل به‌کثرت دیده شده است. البته‌درین دوره نیزمثل محمد فاخرالله و میرهاشم ونواب چهاتر بودند که تك چهره‌های شان موجود است. درین دوره صحنه‌های داستانی ومناظر جنگی کمتر نقاشی می‌شد و تك چهره‌ها به کثرت رواج داشت ودارا شکوه فرزند شاهجهان نیز در زمینهٔ خطاطی‌ونقاشی ذوق‌وسلیقه خوبی‌داشت ولی اورنگ زیب کمتراعتنا می‌کرد تا اینکه‌مکتب راجپوت‌هم عرض وجودکرد وفتوردرنقاشی‌مختلط مکتب ایران‌وچین ومغول‌ظهورکرد. بعد از آن ابتذال نقاشی بجائی کشیده شدکه همهٔ نقاشان‌به نقاشی لذت النساءمبادرت می‌ورزیدندکه ازین‌نقاشیها تعدادکثیری را نگارنده درکتابخانهٔرضا در رامپور دیده‌که خیلی مضحك است .

در موزهٔ سالار جنگ درغرفه‌ای که مخصوص برای نقاش هندی

اختصاص داده بودند، کار شناسان آنجا به‌خط دیوناگری‌مکاتب نقاشی هند را بدینگونه تفریق کرده بودند که یکی از کارمندان آنجا به‌من ترجمه کردو برخی اجزاء آنرا یاد داشت نمودم:

نقاشی مکتب پاهاری (شمال هند)ازقرن۱۸عیسوی‌رواج‌یافته است. شباهت زیادبه‌مکتب‌مغولی دارد. خصوصیات این مکتب راکه روش‌خاصی در طرز خط نویسی‌عربی (نسخ) دارد وخانه ط و اخوات‌آن بزرگ‌نوشته می‌شود کوه وجنگل ومناظر طبیعی زیاد درآن نقاشی‌ها موجود است و نقش دیواری درین مکتب زیاد دیده میشود چنانکه قبل از تیموریـان در خراسان دیوار حمامها را منقوش ومصور می‌نمودند.

یکی از نقاشان چیره دست این‌مکتب کشن رام است‌که درفن‌خود بیداد کرده‌است. جذبات واحساسات‌وعواطف را نیزتوانسته است ازخلال نقاشی وآمیزش وتناسب رنگها نشان دهـد. این مکتب بیشتر از قرن ۱۷ تا ۱۹ عیسوی رواج‌به‌خصوصی داشته دراین مکتب می‌توان‌چهره‌های‌گشن وگوپی را زیاد مشاهده نمود. این آثار منقوش در واقع هرچند خیالـی باشد بازهم جسته وگریخته از خلال بعضی اجزاء مصوری روشنگرحیات ورسوم مردم آنهانست .

مکتب‌راجستان: نخستین نقاشی که ازین مکتب پیدا شده ۱۶۰۵ ع تاریخ داشته‌است ونقاش شناسان هند را عقیدت‌برآنست‌کـه تاریخ آنرا توان ازقرن شانزده حدس زد. گاه درآن تصرفاتی شده وگاه خطوط دیوـ ناگری نیز درحواشی‌آن دیده میشود. دراین مکتب تصاویر مذهبی زیـاد است وغالباً تصاویرچهارکله وچهار دست دیده می‌شود و موسیقی درپرتو نقاشی‌ظهور می‌کند. راداکرشنا با عورتیان در حالت معاشقه و رقص دیده می‌شود. چشم‌هاگاه بزرگ، واندام متناسب، وکرشمه نیزدرین طرز نقاشی انعکاس می‌کند. این مکتب دوش به دوش مکتب مغول پیش رفته است و

شکی نیست که از آن مکتب متأثر شده است. این مکتب شباهت‌هائی به‌مکتب را جیپوت دارد.

مکتب دکن (جنوبی): عبارت از نقاشیهای بیجاپور و گلکنده و پهنای حیدر آباداست. عمر این نوع نقاشی از نیمهٔ دوم قرن شانزده و اوایل قرن هفده سنجیده شده. درین مکتب خاتون‌ها و نقش‌های لذت النسا بیشتر دیده می‌شود. درین مکتب در اواخر سایه وروشن نیز رواج یافته و با مینیاتورهای دورهٔ زندیه وقاجاریه شباهت دارد؛ ولی خیلی رنگهای شوخ به‌کار برده می‌شود. لطفی که این طرز نقاشی دارد با نقاشیهای مغول اولیه هند نزدیك است.

مکتب نقاشی راجستان (مغربی): این مکتب را که از نگاهی توان مکتب چین نامید از نقاشیهای دیواراجنتا والورا پیروی می کند ودراشکال خود زوایای بسیار دارد و جزخط بیضوی که احیاناً صورت را بیضوی میکشند وخط دیوناگری در پهلوی هر تصویر به چشم می‌خورد چشمان کلان ورنگهای آبی وطلایی وسرخ بیشتر به‌کار برده می‌شود. این مکتب در گجرات نمو کرده است. تصاویر زیبا ودلکش نیست واما مدنیت وزندگی پیشینه‌یك گوشه هند را مشعر است.

نتیجه آنکه نقاشی هندرا طوری که تذکر دادم در قسمت‌های شمال وجنوب هند خصوصیات آن یاد شده ومی‌توان گفت که مکتب اولیهٔ مغولی که کاملا ایرانی وخراسانی وچینی وکمی‌هم مغولی هند بدان ممزوج بوده همدوش این مکتب راجستان وراجپوت ومکتب دکن حیدر آباد جنوب هند که آنهم از روشها و خصوصیات ایرانی رنگ گرفته است، تشکل کرده است. ونمونهٔ همهٔ این آثاردرموزیم‌ها موجود است. در کتابخانهٔ خدابخش در پتنه کتابی است که اول وآخر آن افتاده ولی تاریخ تیمور واولادش راظاهرا تا وقت شاهجهان بیان می کند. یکصدوسی ویك مجلس داشت این مجالس آنقدر پرکار بود که گاه دوصفحهٔ متناظر را احتوا می کرد. البته مینیاتوردر

آغاز دورهٔ مغولیهٔ هندتقلیدی از مکتب هرات و تبریز واصفهان بود وفقط لباسها اندکی اختلاف داشت . چون غالب نقاشان این کتاب پرکارهند بودند دستارها هندوی وپیچ وتاب خورده در دورهٔ اکبر صورت اشخاص پرداز داده می‌شد. پرداز یك نوع سایه وروشن است که چقری صورت سیاه‌تر نشان داده می‌شدکه در دورهٔ قاجاریه رواج یافت، وعلیرضا عباسی نیز کم کم‌در نقاشی شبه سازی خود سایه روشن را به‌کار برده است. واین تأثیر نفوذ نقاشی اروپائیست، درحالی‌که در نقاشی تیموریان هرات سایه‌و روشن مراعات نمی‌شده است.

خصوصیات نقاشیهای‌مغولی هندکه گاه فیل‌ها دیده می‌شود وگاه درختان هندی (محیط‌گرم سیر) وقلعه‌ها همه‌سرخ چنانکه قلعه اختیارالدین درهرات به‌کردار لعل قلعه دهلی نقش یافته. دراین کتاب اسپها درگردن قطاس دارند وبعضی اسپهای خاصه نقاب وجل مخمل دارند که به زیبایی آن می‌افزاید واین جلهای عجیب وغریب‌زر دوزتا حال در عروسیهای هندوستان رواج دارد. غالب رنگ لباسها زرد هندویست. با وجودی‌که نرم ودقیق وباذوق کار شده ولی آمیزش رنگها وسلیقه طرح رنگ‌گونه‌یی هندیانه دارد . بعضی ملازمان حضور باز در دست دارند وتبرزین نیز به دستان‌شان‌دیده می‌شود؛ نقارهابه‌شکلی ترسیم شده که‌امروز درهندنیزمعمول است. دربعضی مجالس پیکار غلامان زرین کمر نیز دیده می‌شود. برخی ترم‌چیان خیلی جالب می‌نمایدکه بالباس خاص نفیر می‌زنند وامروز ترم‌چی را درهند نفیری‌گویند.

در بعضی مجالس پیکار طفلکان وزنان نیز دیده می‌شود که از چهره‌شان‌حالت‌های‌مرگباری‌خوانده می‌شود. خیمه‌هاوقبه‌های بارگاه‌جالب می‌نماید. مجلس جالب‌تری دربن‌کتاب‌دیده می‌شودکه تیمور دربسترمرگ است ودرهمان لحظه مرده است. شال سبزی بروی او کشیده‌اند وهمهٔ

مجلسیان به‌گریستن آغازیده‌اند، ومردمی نیز گریبان خود را از تأثر زیاد پاره می‌کنند.

میناهای شراب درهمه وقت یك نوع بوده است. قلعه‌ها همه سرخ دیده می‌شود. در بعضی قطعات این‌کتاب فیل‌ها نیزلباس دارند وبرپای‌شان زنگ وخلخال‌بسته است.ابرها چون‌سنگلاخهااز دریچه‌های بعضی‌عمارات چنانکه در نقاشی دورهٔ صفویان رواج داشته ، مخدرات زیبا کله کشك می‌کنند که حالتی بخصوص دارد. آهوبچه‌ها پستان مادر را می‌مکند. در دربارپادشاهی سه‌تادخترکلاه‌دارپای‌کوبان‌ودست‌افشان‌کمررامی‌شکنند؛ وباز درمجلس سه نفرزن دست مردی راگرفته‌ومیرغضب قبضه شمشیر را به دست دارد ودست‌آن بینوا را قطع می‌کند.

امثال اینطور مینیاتورها ومجالس‌نقاشی از دورهٔ مغولان هند زیاد مانده است‌که خصوصیات مشترك نقاشی را دارد . وگاه روش خاص‌تری به‌خود می‌گیرد.

ابر: از اصلهای نقاشی است‌که خطوط ابرمانند کشیده می‌شود و برای مناظرکوه‌ها وابرهااین نقش گوارند است.

اصول نقاشی: همان اصلهاییست‌که نقاشی روی‌آنهاتحقق واستوار می‌گردد وآن‌خطوط اسلامی ، ختایی،ابر،گره،فرنگی وبند رومی یادشده درقانون الصور چنین آمده است.

چنین کرد اوستادم رهنمایی — که هست اسلمیی ودیگرختایی
ز ابر و داغ اگر آگاه باشی — چو نیلوفر فرنگی خواه باشی
مکن از بند رومی هم فراموش — کنی‌چون‌اسم هریك‌جای‌درگوش

قطب‌الدین محمدقصه خوان گوید: همچنان در خط شش قلم اصل است درین فن نیز هفت قلم معتبر است.

اسلامی- خطایی- فرنگی - فصالی- ابر- داغ-گره

باسمه: هرگاه مقوای منقوش که دارای گل وبرگ تشعیری باشد وبه تناسب حاشیه صفحه رنـگ زده شود باسمه نامیده می‌شود یعنی با قالبهای زده شده گل وبرگ حاشیه چاپ وارنقش پذیرد، ودر موردحاشیه اوراق کتابها جلد سازی این شیوه به‌کار رود.

بوم طلایی یالاجوردی: در واقع سطح جلد یا سطح صفحه ازطلا یا لاجوردپوشیده‌شود وهموارگردد که بعداً زمینه نقاشی رابه خود بگیرد، واز زیراشکال هندسی منظم نمودار شود.

تاج: یك نوع تذهیبی است که شکل تاج گونه است ودر نقاشی سرلوحهٔ کتابهابکار برده می‌شود.

تته: اصطلاح‌هندیست یکنوع‌افشانیست که ظاهرا به ذریعه‌آلتی از موی اسب که به طلا غوطه داده می‌شود وبعداً روی صفحه‌آهـار زده و مهره خورده عمل زرافشان وپاشاندن طلا صورت‌می‌گیرد.

به‌کاغذهای رنگین ساز آهار   برای تته و افشان نگهـدار
زترسیم‌های باریك است افشان   به تته قطره‌ها سازنـد افشان
زدم اسب موی چند باید   بریده‌گشته چهار انگشت باید

تشعیر: شکل‌ریزگل ویا طناب ریزی در اطراف صفحه ویا دربین صفحه‌که غالباً‌به‌موی به‌طلای نرم‌کار می‌شود بربنیان خطـوط اسلیمی، در تشعیرگاه رنگهای‌غیر طلائی نیز به‌کاربرده می‌شود. تشعیر بدوقسم‌شناخته شده تشعیرطلا وتشعیر رنگین.

تذهیب : تزیین نرم به‌طلا وبا اسلوب بقلم‌موی درکتابها واوراق تزئینی است.

تحریر: در اصطلاح مینیاتور کار اول مینیاتور راکه خفیف کـار می‌شودوته رنگ نیزگویند. بعد ازآن روی تحریر نقاشی طرح می‌شود.

نخستین نقش را تحریر بندی   پس آنگه رنگها برجا پسندی.



شمسه که در کتابها به کار برده می‌شد

ترنج: شکل زیبائی به صورت ترنج بربنیان هنرنقاشی و خطوط اسلیمی سرلوحه‌ها وبرخی قرآنها مینیاتور شده است.

ترصیع: جواهرنشاندن، ودراصطلاح ارباب‌هنربه همان‌گل‌وبرگ ظریفی اطلاق می‌شودکه خیلی بجا نقش بدیع یافته وچشم ودل‌رابگیرد.

جدول مرصع:

کش سه خط را قریب یکدیگر	در طلا خط آخرین برتر[۱]
گوشه‌ها کن نشان به چاردرست	تاکشی روبرو و پشت به پشت
آنچه مابین این دو خط شاید	کمتر از پشت کارد می‌باید
در میان هم دو خط بود اولی	تانگردد بیاض‌ها همه جا
بعد از آن مهره کش مکن تقصیر	تا توانی کشیدنش تحریر
کش دو تحریر در دو خط اولی	پس سه تحریرکش خطاخری
چون میان راکنی مثنی هم	چار تحریر بایدآن را هم
کنج‌ها مگذران زیکدیگر	جهد کن تانهند سر بر سر
در میانه دو خط اول کش	لاجوردی که نبودش مرغش
هست پیوسته آن دوخط بمیان	در میان نیز لاجورد بران
باز پائین آن دوخط دگر	خط زرین بکش وزین مگذر[۲]

جدول‌کش: کسی که‌مخصوص‌درجدول کشی‌صفحات کتاب‌مهارت بسزایی‌داشته واین‌مطلب‌درفرمانی که‌ازطرف‌شاه‌اسمعیل‌صفوی‌به کمال‌الدین بهزاد دربارهٔ کلانتری او درباره مردم کتابخانه همایون ، آمده است.

جانورسازی: این روشی که نقاشان را سزاوار است تا پیروی آقا میرك کنند. این‌همان‌آقا میرك استاد بهزاداست. صادقی در قانون‌الصور این مطلب را خوب شرح داده است:

۱- در نسخهٔ چاپ بنیاد فرهنگ ایران «وز طلا حل و آخرین برتر»

۲- «گلستان هنرموزه سالار جنگ»

کنی‌گر جانور سازی اراده | زگلگون تصرف شو پیاده
بیك‌سو ازطریق بیش وکم باش | به راه پیروی ثابت قدم باش
مدان‌صاحب‌روش‌ازصدیکی را | بجو آیین آقا میرکی را
مبادا ای در دریای حیرت | ندانی جانور سازی صورت
بگویم جانور سازی کدامست | چه سان‌وچند هریك‌راچه‌نامست
یکی سیمرغ‌ودیگرهست اژدر | هژبروگاوگنج است ای برادر
ولی معلوم‌این‌فن‌برسه‌قسم‌است | گرفت‌وگیرحملش‌نام‌واسم‌است
شوی‌چون‌برگرفت وگیرراغب | درین‌وادی‌سه‌چیزت‌هست‌واجب
زهستی جانورها دور باید | ستون دست و پا پرزور باید
شوی‌گراز دوجنگی‌نقش پرداز | نباید برتن هم پنجه انداز
مبادا پنجهٔ پیکار باشد | درین صورت مگر ناچارباشد

جدول: خطی که به اطراف صفحه مکتوبه کشیده می‌شود گاه به زر وگاه به رنگهای‌مختلف.

جدول اول: اول خط به هریك بکش بعد از آن در پس آن خط زرکنده‌ترمیان هردو خط چون‌پشت‌کارد نمای. بعدازآن مهره‌بکش.خط باریك را تحریربکش وخط آخر را چهارتحریربکش دو ازپیش و دو از پس ، آنگهی لاجورد به رویش بکش.

جدول مثنا: اول دو خط طلابکش در برابرهم، بعد ازآن‌طلا را مهره بکش ودو خطی را دو تحریربکش بعد ازآن‌گردآن لاجورد بکش.

جدول سه‌تحریر: اول خطی از طلا بکشند ومهره‌کنند بعد از آن دوتحریریکی از پیش ویکی ازپس بکشند ودرآخرلاجورد کشند .

حاشیه: آنچه بیرون متن نوشته باشد وگاه حاشیه سفید باشد و گاه تشعیرشده باشد شرحی که درکنارهٔ رساله یاکتاب نویسند.

حاشیه‌بند رومی: به نقاشی‌ای‌اطلاق می‌شود که درحاشیه‌جلدها بکار

برده می‌شود مثل جلد شاهنامهٔ بایسنقری که در کتابخانهٔ سلطنتی تهران حفظ می‌شود.

حاشیه بوته اندازی: که حاشیه کتاب تشعیر طلا داشته باگل وبرگ مزین گردد.

حل کار: کسی که رنگ را نیك به قوام آرد، طلا ونقره ولاجورد را حل نماید ومحلول آن به‌صفت‌رنگ‌استعمال شود.(رك فرمان شاه‌اسمعیل به بهزاد.)

خطایی: یك نوع اصل نقاشی است.

خطوط اسلیمی: خطوط مقوسی است که اساس مینیاتور را تشکیل می‌دهد ودر نقاشی کلاسیك بیشتر بکار برده شده است.

دهن‌اژدر: نقاشی‌ای که به‌صورت دهن اژدرنمودارگردد. این نقش ظاهراً از دورهٔ تیموریان رواج داشته است وزیبا می‌نماید.

دندان موش: بین‌السطورین خطوط خوش را تذهیب‌می‌کنندیا طلا اندازندوبعد از آن ازقلم موی دندانه درجلو تذهیب مزین‌ومنقوش‌می‌گردد.

رکابه: درواقع تسلسل‌موضوع را به‌عهده دارد وهم شمارهٔ‌صفحات را مبین می‌سازد.

ریسمان: در نقاشی طنابهای‌گل راگاه ریسمان‌گویند.

بگلهای مدور باش سر راست — که‌پرکارش‌بسازی‌بی‌کم‌وکاست
بود با او که بی‌جان بسته‌آنها — زپیچك کن قیاس ریسمانها

زرافشان: آلتی بوده که درآن عمل افشان در روی کاغذ صورت می‌گرفته است.

زرکوب: کسی که به ذریعهٔ آلتهای‌مخصوصی به جلد براثرفشار، نقشی دلپذیر می‌کند؛ طلارا درخلال نقش جلد جا می‌دهد (فرمان شاه اسمعیل به بهزاد.)

ستون بندی: دربارهٔ جدول کشیهای برخی مینیاتورهاوسرلوحه‌های کتاب این اصطلاح بکار برده می‌شود.

سرلوحه: سرصفحهٔ اول کتاب که دارای تذهیب و ترصیع است و گل وبرگ ریز ونرم برآن نقش یافته است.

سرترنج: همان حصه بالایی ترنج است و نقش‌هـای زیبای ترنج غالباً اختصاص دارد به دورهٔ نقاشی تیموریان.

سنجاق نشان: بعضی زمینه‌های طلا را به سنجاق نشان می‌کنند که درموازی‌گره‌بندی خیلی مرغوب می‌نماید .

شرفه: خطوطی که به دور شمسه به‌کار می‌رفته است، واین‌خطوط غالباً به رنگ لاجورد ومنقوش طرح می‌شده است.

شستمان: اصطلاح نقاشی است بدین‌گونه:

کنون پویم طریق شستمان را — نمایم برتو این راز نهان را
دوطورشستمان نغزاست ونیکو — یکی‌دم شوی دان دیگرمیان شو
کنی‌گر نقش بر رنگ شگفته — مدار آیین دم‌شو را نهفته
بود برعکس‌آن کزبوم کارت — بباید از میان شو دست یـارت
ازآن‌پس‌قید روغن کن‌به‌احسن — چوآوردی برون از قید روغن
بگیر ازخشت بغدادی جلایش — بده از شستشو آنگه صفایش

شش اصل نقاشی: عبارت است از اسلیمی- خطـائی- فرنگـی- فصالی- ابر-گره .

شکارگاه: منظره‌های صحنه سازیست که درندگان، آهوانرا دنبال می‌کنند؛ ویا حیوانات بریکدیگر می‌تازند.

شمسه: در اصطلاح کتاب شناسی تزیین ترنج‌های‌گرد و مرصعی که از طلا ولاجورد در پشت صفحهٔ اول کتابهای پرکار منقوش می‌شود و درقرآنها بیشتردیده می‌شود .

صفحه جفر : در اصطلاح نقاشان خانه‌بندی‌هاست که روی اندازه واشکال خاصی خانه‌بندی تذهیب‌وسرلوحه سازی صورت می‌گیرد.

آنجاکه در رساله جلد سازی آمده است:

کشی‌گه صفحه‌های جفر ای دل   قمربا شمس می‌سازی مقابل
قمرباشمس یعنی چیست دانی   خطی درپشت او یکسان‌کشانی
مربع صفحه کن خانه مربع   مثلث هـم مخمس هم مسبع
مکن‌درصفحه سوراخ درفشانی   که این نبودپسند ای یارجانی

طرح: که ما نقشهٔ نقاشی می‌دانیم و یك نوع تحریریست که قبل از عمل نقاشی انجام می‌گیرد . در کتاب تاریخ تیمور و اولادش‌که در کتابخانهٔ خدا بخش در پتنه حفظ‌می‌شود یکصدوسی ویك مجلس‌بزم ورزم دیده می‌شودکه در زیر هرمینیاتور نوشته شده: طرح ازفلانـی وعمل از فلانی.

عمل: در اصطلاح بعد ازطرح نقاشی‌آنگاه صفحه رنگین‌می‌شود وخطوط اساسی آن‌که در طرح ریخته شده است چهره نمایی می‌نماید و گاه در ذیل یك مجلس نقاشی‌گفته می‌شود عمل فلانی‌که کارنقاش از آن مفهوم می‌شود.

فرنگی: از اصلهای نقاشی شناخته شده است.

فصالی: یکی ازاصلهای نقاشی شناخته شده است.

قابسازی : فاصله خطوط حاشیه یك قطعه خط خوش که منقوش باشد و صفحه‌کتاب به‌صورت قاب بنظرآید چنانکه حاشیه آنرا آنگونه بیارایند .

قلمکار: هرگاه نقش‌هایی‌که از روی مقوای منقوش کـه برصفحهٔ کاغذ زده می‌شود دورگیری بقلم زر وهم با رنگ پرداز داده شود آنگاه قلم‌کارگفته می‌شود.

کتیبهٔسرلوح: نوشتهٔ بهزر یا سفیداب که روی بعضی سرلـوحه‌ها قــرار دارد که‌گاه به خط کوفی مشکول مــی‌نویسند کــه خیلی جالب می‌نماید.

گرفت وگیر: یك نوع نقاشی است که شیر درحال غلبه وقهرگــاو را می‌درد ودر نتیجه صحنه وحشت زایی در انظار نمودار می‌گردد .

گره: از اصول ششگانهٔ نقاشی محسوب می‌شود. همان گره‌بندی که در زمینهٔ طلا صورت می‌گیرد وبا اقسام گوناگون تجلی می کند.

گره‌بندی‌رومی: همان بند اسلیمی راگویند که به هم وصل می‌شود وزیبایی خاصی دارد.

کمند زرین: خط زیبا باگل وبرگهائی است که به دور صفحه‌قرار گرفته باشد.

لاجورد شو: کسی که لاجورد راپاك وبیغش می کرده تا برای نقش آفرینی مساعد باشد .

لچکی: یك برچهارترنج راگویند که به شیوهٔ خاص نقاشی‌ترتیب یافته باشد.

مذهب: کسی که ورق تذهیب می کند.

مذهب باش‌و کن تذهیب الواح به ترتیبش که باشد روح ارواح

مجموعه: برخی‌رسائل که به هم‌شیرازه‌شده‌وموضوعات‌گوناگونی داشته باشد واز چند رساله شکل‌گرفته باشد.

مرصع: تذهیبی که‌گل وبرگهای جالب ونظرگیــری داشته باشد و بر روی خطوط اسلیمی، با قاعدهٔ خاص هنری طرح شده باشد.

مارپیچ : نقش‌نقاشی که به‌گونه پیچش مار باشد.

مجلس‌آرایی: به‌نقشی اطلاق می‌شود که‌مردمان‌نشسته‌باشند وصحبت کنند ویا بزمی که نوازندگان را بنماید .

منزل: دراصطلاح فن کتابشناسی قرآنهای دستنویس است که دو صفحه متناظرهم مینیاتور باشد. دو صفحهٔ اول را یك منزل ودو صفحه‌اگر در وسط واخیرقرآن باشدسه منزل وهمین طور پنج منزل وهفت‌منزل.من قرآنی دیدم که هفده منزل داشت.

مرقع: چند قطعه خط خوش‌ازاستادان مسلم‌ویامینیاتور به‌صورت قطعات وصالی شده که هرصفحه‌آیتی از هنراست و تمام زیبایی هنری در آن انعکاس یافته. گاه این مرقعات جلد زیبا هم دارد. در بسا موزیم‌های دنیا این مرقعات دیده شده است. مرقع یکصد وچند برگه موزهٔلنین‌گراد قابل وصف است، که یك روی‌آن خطوط زیبا وروی دیگر، مینیاتور، و صفحات خیلی بزرگ بعضی مرقعات مقدمه‌ها نیز دارد که ترتیب دهنده مرقع شرح حال خطاطان ومذهبان را در آن آورده است . مرقع سلطان حسین میرزا متوفی ۹۱۱، مرقع کمال‌الدین بهزاد هروی که مقدمه‌ای در فتوحات شاهی برسلطان ابراهیم امین صدرسلطان حسین میرزا به عبارتی دلپذیر نگاشته است.[۱]

مرفع امیرعلیشیر نوایی:ازین‌مرقع در شرفنامه خود عبدالله‌مروارید به ما خبرمی‌دهد. مقدمه ونشان آن به‌قلم عبدالله مروارید است. گویاامیر به هنرمندان دستور داده است تا ازکتابخانه‌ها بعضی پارچه‌های هنری را جمع بدارند وبا هم وصل وپیوندکنند ومرقعی بسازند ازین مرقع علی‌ــ العجاله نشانی نیست.

مرقع شاه‌اسماعیل صفوی که مقدمه آنرا شمس‌الدین محمدوصفی در خصوص خوشنویسان وهنرمندان در سال ۹۱۶ نگاشته است .[۲]

مرقع محمد مؤمن کرمانی فـرزند خواجه شهاب‌الـدین عبدالله

۱ــ رك: تاریخ کتابخانه شاهنشاهی. همایونفرخ

۲ــ بیانی خوشنویسان ص۱۵

مروارید متوفی ۹۴۸ که برای شاه تهماسب ساخته است.[۱]

مرقع بهرام میرزای صفوی که مقدمهٔ آنرا دوست محمد کواشانی هروی به سال ۹۵۱ نگاشته و این مرقع در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف طوپقپو سرای ترکیه حفظ می‌شود.

مرقع امیرحسین بیك خزانه‌دار شاه تهماسب که مقدمـهٔ آنرا مالك دیلمی درسال ۹۶۸ نگاشته است[۲].

مرقع محمد محسن هروی که مقدمهٔ آن درسال ۹۹۰ درهرات نوشته شده است.[۳]

مرقع امیرغیب بیك امیر شاه تهماسب که سیداحمد آهوچشم شاگرد میرعلی هروی در سال ۹۷۳ ترتیب داده است.[۴]

مرقع داراشکوه متوفی ۱۰۶۹ فرزند شاه جهان ، که مشخصات این مرقع راپرفسور شفیع لاهوری درمجلهٔ مدرسهٔ خاوری آورده است.

مرقع زیب النساء بیگم دختر عالم گیر: مقدمه این مرقع را که ملارضای راشد نوشته، در کتابخانه، خدابخش پتنه مضبوط است.

مرقع گلشن که خط محمد حسین زرین قلم درآن نیزهست درقرن یازده ترتیب یافته است. در خوشنویسان بیانی ومجله هنرومردم ذکر آن رفته است .

مینیاتور: کلمه لاتین است که از کلمه مینیوم یعنی کوچك وریـز مشتق شده وآنرا به تزیینات کتب اطلاق کنند. بعداً به نقاشی‌های نرم و ظریف تعبیر گردیده‌است اعم ازگل و برگ ومناظروتصویرانسان وحیوان.

نقره‌پوش:

وگراز نقره‌پوشت کام جوئیست   مدار بوم کـارت برنکوئیست

۱ــ رك: خوشنویسان ص۸۴۲   ۲ ــروضات الجنات کربلایی ص ۳۶۹

۳ــ رك: خوشنویسان بیانی ص۸۳۳   ۴ــ خوشنویسان ص۴۹

بکش روغن بنه بــر آفتابش ولی خشکی صبر ازحدبتابش
چو گرددنیم خشك آور به‌هنجار بچسبان نقره‌اش یکدست هموار
چوچسباندی‌دگروی‌خشك‌نیکو زپیش دست و پا بگذار یکسو

نگارگر: نقاش را افاده می‌کنند .

نیم‌تاج: نقاشی‌ای که نصف تاج را نمایشگر باشد .

سواد الخط

از

مجنون رفیقی

بسم الله الرحمن الرحیم

در ستایش حق سبحانه تعالی

بیا ای خامه انشای رقم کن   به‌نام کاتب لوح و قلم کن

رقم ساز همه اشیاء کماهی   پدید آر سفیدی و سیاهی

دوحرف کاف ونون راچون‌بیان کرد   بدان اظهارملك کن فکان کرد

زصنعش درصدف عقدگهربست   قلم‌درخدمتش صدجاکمربست

گه از قوس قزح‌برلوح‌گردون   نمایـد نون از نه نقطه نون

گهی کلك قضایش زاوستادی   گشادازچشم‌خوبان‌عین‌وصادی

خط روی بتان زیبا نماید   به‌گل هرچند خط رعنا نماید

چوکلك صنعش انشای رقم زد   رقم برسورهٔ نون و القلم زد

به سینه لوح نقشی می‌نگارد   قلم برسرخط فرمانش دارد

دواتی ساز از چرخ مدور   کند موم سران ماه انور

گهی روی سیاهی ریزد از شام   سفیدی گه کند از نور ایام

کند گه زین دوات سبزمینا   زسرخی شفق شنجرف پیدا

فلك باپشت‌خم‌زاندم که بوده‌است   به‌پیش‌بارگاهش‌درسجوداست

در مناجات حضرت باری و استدعای درجات سخن‌گذاری

خداوندا توئی دانای رازم / شده در هر دو عالم کار سازم
الهی رحم کن برجان مجنون / قلم‌کش درخط عصیان مجنون
خداوندا به علمم رهبری ده / که باشد کارم از روز دگربه
به لطف خسرو نظم نظامی / که بخشم جرعه‌ای ازجام جامی
فلك قدری که ازطومارموزون / نهاده نردبان بربام گردون
زحکمت داده داد نکته رانی / به منطق گشته کشاف معانی
به فضل او رسیدن دسترس نیست / که مثل او شدن مقدار کس نیست
خرد را گرهوای موشکافیست / زبحر دانشش یك قطره کافیست
خداوندا به فضلم راهبر کن / زنظم و نثر اویم بهره ورکن
زبانم را به‌گویایی عطا ده / مرا توفیق نعت مصطفی ده

در نعت رسول عالم صلی الله علیه وآله و سلم

رسول ابطحی خورشید یثرب / مطیع او زمشرق تا به‌مغرب
فلك پیش‌رهش فرش زمین است / ملك رادر گهش عرش برین است
دوخال ازعارضش ناهید وپروین / دو حرف از وصف اوطه‌ویاسین
ز چشم وعارض او بی‌گمانی / حدیث صاد والقران نشانی
نباشد عکس بالایش هویدا / بلی نبود الف را سایه پیدا
مگس ازچشم پاکش گشته محروم / الف رانبودآری نقطه مرقوم؟
نخوانده هیچ‌حرفی پیش استاد / علوم اولین و آخرین یاد
فلك قدر بلندش راروواقی است / دروقوس قزح زیبنده طاقیست
بر آن طاق ازجلای عز این‌شاه / نماید شمشه ازخورشید و ازماه
مه گردون دری از تاجش آمد / فلك یك پایه از معراجش آمد

بسان تیر در یك طرفةالعین گذشتن از مقام قاب قوسین
گهی کاندر زمینش دل‌گرفتی چو مه برآسمان منزل گرفتی
چواحرام حریم عرش بستی چو قرآن برسر کرسی نشستی
سزد گرمفتخر برانبیا بود چو دامادش علی مرتضی بود

منقبت امیر المؤمنین و خلیفه رسول رب العالمین

امیرالمؤمنین شاه ولایت چراغ امت و شمع هدایت
به دولت حامی طبل وعلم بود به‌شوکت‌صاحب سیف‌وقلم‌بود
غبارعنبر افشان خامه اوست که‌ریزدآهوان‌رامشك‌درپوست
چو برنسخ بدان تیغش علم زد به‌یکدم ثلث ایشان را قلم زد
برای دشمنان نا بکارش قلم‌شق‌گشته‌همچون ذوالفقارش
سنان او ستون خیمهٔ دین عمود او عماد رسم و آئین
خوردآب‌ازکفش‌هم‌خیروهم‌شر زجوی ذوالفقار و حوض کوثر
چو تیغش‌کوه راگوید که‌بشکاف شکافد همچو کافی قلهٔ قاف
چو کاف‌او کزجنابش‌سرکشی‌کرد فلك او را به زیر پا در آورد

سبب نظم کتاب و باعث برترتیب این ابواب

شبی‌چون‌خط‌خوبان‌راحت‌انگیز سوادش‌مشك‌وبادش عنبرآمیز
چنان‌خوشبونسیم از رهگذارش که‌ریحان‌نسخ بودی ازغبارش
گهی ازنورمه روشن چوکافور منور چون سواد سورهٔ نور
گهی زابرسیه مه در تباهی نهان‌چون چشمه‌خضر ازسیاهی
درین شب گوشه‌ای‌بنشسته بودم زهر نوعی خیالی بسته بودم
به‌خط و شعر میلم بیشتر بود که این فضلم زمیراث پدر بود
هوالواثق به معبودالحقیقی که نامی شد به محمود رفیقی

گهی چون عارفی در نکته‌رانی گهی چون‌صیرفی درخرده‌دانی
سه کس را حق بود بر آدمی‌زاد یکی پیرودوم اب سوم استاد
مرا زاول درین دیرینه مکتب هم‌استاداست‌وهم‌پیراست وهم‌اب
زعلم خط بسی تعلیم چون‌گنج به خاطر بود زاستاد گهرسنج
گهر پرداز دریـای معانی به‌حسن خط شده یاقوت ثانی
به نسخ اهل خط هنگام تحریر قلمدانش چوقندیل است پر تیر
چو ازبهر کتابت خامه سر کرد خط یاقوت را زیر وزبر کرد
زلفظش نکته‌هایش می‌شنیدم چوخود را قابل حفظش‌نسدیدم
زبیم آنکه این عقد جواهر نریزد ناگهم از درج خاطر
به نظم این جواهر عزم کردم به عزمش نیت خود جزم کردم
به صحرای تفکر رو نهادم به‌دریای پر از در اوفتادم
درآن دریا چو غواصان نشستم بسی درهای معنی داد دستم
روانی خامه سوزن‌وش کشیدم چسو در دررشتهٔ نظمش‌کشیدم
کنوزشش جهـت را درگشادم رموزشش قلم را شرح دادم
به‌خط ثلث و توقیع و محقق به‌توفیق خدا گشتم موفق
چو تعلیم سه خط گردید معلوم سه خطدیگراز وی‌گشت‌مفهوم
هرآن رمزی که گفتم در محقق خطریحان همان‌نوع‌است‌مطلق
ز خط ثلث اگریابی نشانی سراسر اصطلاح نسخ دانی
به‌توقیعت‌حدیثی کاستماع است تمام اصطلاحات رقاع است
چو از رسم خطش تاریخ دادم ازآنش نام «رسم‌الخط» نهادم
چو مضراب قلم را باز کردم به گوناگون نواها ساز کردم
به‌چنگم کاغذ مسطر کشیده چو قانون‌آه وافغان بر کشیده
چو این ساز ونوا ازوی شنیدم برسم تحفه پیش شه‌کشیدم
تمامش ساختم برنام شاهی که‌قدرش‌راست‌گردون‌بارگاهی

دعای دولت شاهزادهٔ خورشید منزلت

مؤید برسریر پادشاهی — مؤید هم به تائید الهی
قضا روزی که ایجاد قلم کرد — به‌نامش نامهٔ شاهی رقم کرد
به صورت لالهٔ باغ الهی — به سیرت گوهر دریای شاهی
زمهر مرحمت تابان و انور — سپهر سلطنت سلطان مظفر[1]
برای نسخ شاهان کاتب غیب — نوشتش چون الف‌بی‌نقطهٔ عیب
بودقوس قزح زین چرخ نه تو — ملون چند چوب ازخرگه او
کشد باپشت‌خم‌چرخ کهن سال — به‌سرخشت‌درش چون‌نقطهٔ ذال
نهال تازه از باغ جوانی — گلی از گلبن چنگیزخانی
ز بستان کرم آزاد سروی — ز گلزار ارم رعنا تذروی
زشاهی بر سر اخوان مظفر — زمجنون آمده چون تاج‌برسر
گهی کاین‌مهر سوزان‌خوش برآید — به نرمش منقلی آتش نماید
گل بستان دولت را گلابی — سپهر سلطنت را آفتابی
بیا مجنون در انصاف بگشای — زحد خویشتن بیرون منه پای
ثنای او بنای بس بلند است — فرازآن نه جای هرکمند است
میفکن بیش ازین گستاخ گستاخ — کمند گفتگو بر اوج این کاخ
صفات او نه مقدور زبانست — که‌هروصفش که گویم بیش ازآنست
چوعاجز گشتم ازمدح وثنایش — سخن را ختم کردم بر دعایش
خداوندا به ذات بی مثالت — به حق حرمت جاه و جلالت
به کلك قدرتت برلوح هستی — کزوشکل دو عالم نقش بستی
به نزدیکان درگاه جلالت — به مقبولان اقبال وصالت
که دارش برفراز تخت شاهی — که گیرد از سفیدی تا سیاهی

در صفت سیاهی خوب و معرفت مداد مرغوب

اگر خواهی که بشناسی سیاهی — بگویم با تو تحقیق کماهی

۱ـ مراد ازمظفرحسین فرزند سلطان حسین بایقرا ست که یکی ازپادشاهان هنردوست تیموری بوده است .

سیاهی نزد ما نیکوتر آنست که اندر دیده براق وروانست
ولیکن چون سواد دیده باید که در آبش خلل پیدا نیاید

در ساختن سیاهی و شناختن اجزای آن کماهی

چنین گفت آنکه او اهل تمیز است که اجزاء سیاهی چار چیز است
نخستین زاك و دوم دودهٔ پاك ولی هم سنگ باید دوده با زاك
سوم جزء سیاهی هست مازو ولی مازو بود همسنگ هردو
بودجزوچهارم صمغ خوش رنگ ولی باهرسه جزوش ساز همسنگ
سیاهی چون بپالودن رسانی زکرباس لطیفش بگذرانی

در طریق محافظت مداد و مراقبت از هر گونه فساد

ولی باید بهرچل روز دانا بپالاید دوات خـویشتن را
بشوید پاك وصافی لیغه‌اش را که ازوی دورسازد غل‌وغش‌را
ولیکن کاتبان را در برابر دو می‌باید دوات ای پاك منظر
زبهر آنکه چون پیوسته خواهی کتابت را بدان از یك سیاهی
ضرورت‌چون کتابت‌گشت‌بسیار سیاهی راشود غلظت پدیـدار
برای دفع آن برقول اصحاب بباید ریخت بروی اندکی آب
ولیکن آب چون دروی‌چکانی همان ساعت نوشتن کی توانی
ضرورت یك زمان باید نهادن دواتی دیگر آنکـه سرگشادن
چو این‌را وقت غلظت‌بوده‌باشد سیاهی دگر آسوده باشد
درین یك نیز باید ریخت آبت وزان یك کردن آغاز کتابت

درعلامت کاغذ لطیف

اگر خواهی توای گنج معانی که وصف کاغذ نیکو بدانی

کمالش آن بود کاید پدیدار سفیدونرم وبریان‌صاف‌وهموار

در شناختن خوبی قلم

قلم باید که باشد بی خم وتاب درون‌اسفیدورگهاراست درياب
دگرسرخ‌وسفیدوسخت‌وسنگین چنین گفتنـد استادان پیشین

در معرفت تراشیدن قلم

اگر خواهی که بتراشی قلم را بگویم برتویك سربیش وکم‌را
قد نوك قلم زان گونه باید که قدر بند انگشتی نماید
تهی کن هر دو پهلوی قلم را که ماهی دم نماید نزد دانا
ولیکن جانب انسیش باید که او نازکتر از وحشی نماید
نه جزم ونه‌محرف باشدش قط بلی خیرالا مور افتاد اوسط

در تعیین اوقات کتابت

ولی بهر کتابت بی‌دوائی بغایت معتدل باید هوائی
برای آنکه گرباشد هوا گرم زگرمی خشك گردد کاغذ نرم
سیاهی را شود غلظت فزون‌تر شودخطریش‌وانگشت‌ازعرق‌تر
وگر دارد هوا سردی بسیار زکاغذها شود تـری پدیدار
سیاهی هم زبدرنگی شودحشو کتابت نیز از کـاغذ کند نشو
به تابستان نکو باشد پگاهی زمستان لیك وقت چاشتگاهی

در شرایط محل‌کتابت

ولیکن خامه را خطاط باید که از هرچار سو درها گشاید
صباحی مصلحت زان‌گونه بیند که در پیش در شرقی نشیند
به وقت نیمروز ای نیك منظر جنوبی بهتراست از جای دیگر
ولی در آخرروز است احسن به نزدیك در غربی نشستن

در بیان آنکه نقطه میزان خط است

بدان ای درفنون فضل کامل / که‌خط از نقطه‌مأخوذاست‌حاصل
چودانستی که‌اصل‌خط‌چه‌چیزاست / بداند هر که اواهل تمیزاست
که درخط نقطه‌میزانست‌بی‌قیل / چواندر شعر افاعیل و تفاعیل

درصفت الف

بیا مجنون قلم گوهرفشان‌کن / به‌قانون وزن هرحرفی بیان کن
الف را در محقق ای خردمند / محقق هشت نقطه می‌دهد پند
ولی در خط ثلث‌ای نیك بنیاد / رقم برهفت نقطه کرد اوستاد
به توقیعش ولی شش نقطه باید / وزین شش‌نقطه چیزی‌کم نیاید
چوانداز الف گردید مفهوم / که هریك‌نقطه‌ای‌چنداست‌معلوم
پس‌آنگه‌چون‌درهریك که دیدی / بدین سان‌گربودکزمن شنیدی
اگرچه صاف ورعنائیست اما / کند برخوبی او حکم دانا
وگر وزنش بدین قانون نباشد / زنقصان وخلل بیرون نباشد
زصافی‌گرچه دلها را قبول‌است / توان‌گفتن که آن‌خط‌بی‌اصول‌است
چو وزن آن الف باشد هویدا / بـدان کیفیت بنوشتنش را
بنه یك نقطه مشکین شمامه / عیان‌کن شمره‌اش ازنوك خامه
تمام خامه آنگه بروی افشار / نه چندانی که یابد خامـه آزار
بدین نوع‌ای زعقل وفهم آگاه / دودانگش رابه‌زیر آورتو آنگاه
قلم را تاب ده چندانکه باید / دودانگ خامه برکاغذ بیاید
پس‌آنگه یکدودانگ‌دیگرش‌را / بدینسان زیر آر ای مرد دانا
دودانگ‌دیگرش رادلکش‌وخوش / به دو دانگ قلم نازك فروکش
نماید چون سهی سرو سنمبر / که افکنداست کاکل ازپس‌سر
الف بایـد چنان رعنا نماید / که‌هرکس دیده‌بررویش‌گشاید

درصفت با

چو حرف با دهد استاد تعلیم / سرش را می‌کشدیك نقطه‌و نیم
به خط ثلث تا نیکـو نماید / شمار طول او نه نقطه باید
ولی هفت است در خط محقق / وزین‌یك‌نقطه‌بیرون‌نیست مطلق
همی بایدبه‌تدریج ای نکو طور / کشیدن چار دانگش سطح و دو دور
چنان میلش به سوی زیر باید / که آخر نقطه در زیر آید
چنان باید فکندن دامنش را / کـه بنماید برابر یك سر با
بود درخط توقیع‌ای نکوکیش / شمارش پنج نقطه بی کم‌وبیش
ولی باید چنانش ساخت کردن / که‌بتوان صادجزوی‌راست‌کردن

در صفت جیم

بدان کاندر محقق افسر جیم / بود شش نقطه از بـردار تعلیم
ولی‌درخط ثلثش نقطه‌پنج‌است / نگهدارش که نیکوترز گنج‌است
چو بنوشتی بدین قانون سرجیم / جدایش کن پس‌ازدونقطه ونیم
قلم گردان بدورش از روانی / ولیکن از سر آن نگذرانی
چنان باید نمودن نقطه جیم / که‌گویی‌مانده‌است‌ازبیضه‌یك‌نیم
چنان انداز دامانش فزونتر / کـه سازی برسرجیمش برابر
بیاض حلقهٔ جیم ای نکوکار / چنان بایدکه باشدیك الف وار
ولی درخط توقیع‌ای خردمند / درا گر جیم چقماقی نویسند
در اول از برای افسرجیم / خطی کش‌منحنی یك نقطه‌ونیم
چنان خم ساز خط منحنی را / که‌گرخطی کشند از سوی بالا
به نزد دیدهٔ هریاك دیده / بقدر نقطه‌ای باشد خمیده
ولیکن هم درین خط افسرجیم / معلم پنج نقطه داد تعلیم
زدامان وی اما ای نکوفال / عیان گردد اصول اول دال

در صفت دال

زحرف دال اگر خواهی نشانی — کنم بهر تواش روشن بیانی
که خط اول از دال محقق — برون از پنج نقطه نیست مطلق
ولی درخط ثلثش نقطه چاراست — زاستادم حدیث این یادگاراست
بهر تقدیـر خط آخریـن را — فزون کن نقطه‌ای از خط بالا
در اول سینه‌اش را ساز ظاهر — نه‌خشك وراست همچوخط آخر
بیاض هردو خط دال باید — که مقدار خط اول نماید

درصفت را

سر رای محقق نزد استاد — سه نقطه باید ای پاکیزه بنیاد
تنش شش نقطه می بایدعیان ساخت — ولیکن دامنش را باید انداخت
چنان دامانش از سرشیب باید — که آخر نقطه و نیمی بیاید
به خط ثلث بالای سر رای — بود دو نقطه ونیم ای نکورای
تمام خامه را اول بروبان — پس آنکه آخرش باریك گردان
چنین دارم ز استاد کهن یاد — که قدر نقطه‌ای خم بایدش داد
مدار از پنج نقطه کمترش تن — مدورکن که درثلث این بودفن
ولی درخط توقیع ای سخن سنج — شمار دامنش را نیست جزپنج
مدور گردنش باید چنان ساخت — که‌ازآن سرصادی توان ساخت

درصفت سین

سردندانه سین ای نکوفن — بقـدر نقطه‌ای بایـد نهادن
بیاض اولین دندانهٔ سین — بقدر نقطه‌ای کردند تعیین
بیاض آخرین نزد محقق — همین یك نقطه ونیمست لایـق
چنان دندانه تند و تیز باید — که گرچون اره‌اش خوانند شاید
چنین چون ساختی دندانه ظاهر — بدوپیوند کن نونی در آخر

درصفت شین

بدان ای عاقل پاکیزه آئین که گرخواهی کشیدن اول‌شین
شمار طول آن مرد خردمند به ثلثش هشت نقطه می‌دهدپند
ولیکن در خط توقیع باید که او را هفت نقطه‌کم نیاید
چنان باید کشیدش‌ای نکو طور که باشد چاردانگش سطح ودودور

در صفت صاد

شمار طرف بالای سرصاد بنای پنج نقطه کـرد استاد
بکش نصفی مسطح سوی بالا مـدور ساز نصفی دیگرش را
بدور سطح نقطه خط زرین به مثل اولین کردند تعیین
شبیه یکدیگر باید چنان ساخت که او داصاد معکوسی توان ساخت
بیاضش آن چنان باید گشادن که دروی نقطه‌ای باید نهادن
بیاض و نقطهٔ آن صاد باید سواد از چشم محبوبان رباید
پس آنگه خامه‌را ای نکته‌پرداز چوسینش‌صرف‌نونی‌متصل‌ساز

حرف طا

بیا تا از قلم گوهر فشانیم ز حرف طا زمانی نکته رانیـم
چنین گفتند اوستادان این فن که اول یك الف بـاید کشیدن
ولیکن درخط ثلث آن الف را نمی‌سازند جزششش نقطه بالا
به توقیعست پنج و در محقق فزون از هفت نقطه نیست‌مطلق
سرش چون صادباید کرد ظاهر ولیکن راست بایـد خط آخر
به سرعت بگذران دامان آنرا دو نقطه از الف‌ای مرد دانا
بیاضش آخر و در موشکافی بشکل استره (؟) گویند صافی

درصفت‌عین

چنین گفت اوستاد پاك مشرب سرعین از سه ضلع آمدمرکب

ولی هرضلع زان سه نقطه باید نخستینش هلال آسا نماید
زمن چون یافتی این نکته تعلیم بدو پیوند گردان حلقهٔ جیم
چنان باید سرعین‌ای نکوفن که بتوان‌حرف صادی راست‌کردن
ولی هرجانب او نزد استاد دو نقطه باید ای پاکیزه بنیاد

درصفت‌فا

سر فا پیش استاد هنرمند سه جانب دارد ای فرزانه‌فرزند
بیاض او چنان شاید که باید به شکل دانهٔ سیبی نماید
سرفاچون شود زین‌گونه ظاهر بدو پیوندکن بائی در آخر

صفت قاف

سرقاف ای به دانایی سرافراز به دستور سر فا ظاهرش ساز
دو نقطه باید اما گردن او به‌شکل نون مصورکن تن او
چو فارغ شد دل ازدانستن‌قاف همان بهتر که آیم برسر کاف

در صفت کاف

سرکاف مسطح را خردمند به قدر چار نقطه می‌دهد پند
سرش راآنچنان‌بایدعیان‌ساخت که‌آنراهم‌سرصادی‌توان‌ساخت
به خط ثلث نوعی کن که باید تنش از هفت نقطه کم نباید
ولیکن در محقق هشت گفتند در معنی بدین منوال سفتند
خط بالا چنان باید گشادن سه نقطه سوی زیرآنگه‌نهادن
ولی داماں خط آخرین را سه نقطه بگذران از خط بالا
بیاض او چنان باید گشاده که از دو نقطه ننماید زیاده
ولی باید که بیچون و چرایی برون آید ز کنج کاف طایی
ولیکن دامنش باید که نیکو سه نقطه بگذرانی از سراو

زحرف کاف چون دل‌فارغ آید
کلام از حرف لام اولی نماید

در صفت لام

عیان کن یك الف اول به‌قانون
بدو پیوند آنگه دامن نون

چنان میلش بسوی زیر باید
که آخر نقطه و نیمی ته آید

در صفت م

چو فارغ گشتم ازلام‌ای‌خردمند
زحرف میم گویم نکته‌ای چند

بیاض افسر میم ای نکو فن
مثلث باید اندر ثلث کردن

تن او را بقانون ای سرافراز
به‌شکل رای توقیعی عیان ساز

ولیکن در محقق آخر میم
مدور داده است استاد تعلیم

بیاض آن سرمیم تو باید
که مثل دانـهٔ کنجد نماید

تنش‌را آنچنان بایدعیان ساخت
که‌آنرادرمحقق را توان‌ساخت

ولی باید که همچون دامن میم
به آیدآخرش یك نقطه و نیم

در صفت نون

سرنون را به نزد مرد دانا
سه نقطه باید اندر ثلث بالا

تنش شش‌نقطه‌بایدچون تن‌سین
که استادان چنین کردند تعیین

ولیکن در محقق افسر نون
حدش ازچار نقطه نیست‌بیرون

تنش‌هفت‌است‌وقول‌صادق‌اینست
که در خط محقق لایق اینست

ولی نزد اساتید سخن سنج
تنش درخط توقیع آمده پنـج

تهی نون در خط توقیع باید
کزو کاف مسطح حاصل آید

درصفت واو

سرهر واو را پیش خردمند
به دستور سر فا می دهد پند

ولی یك نقطه بایدگردن او را — بشکل دامن را کردن او را
به ثلث اما مدور بایدت ساخت — ولیکن درمحقق باید انداخت
به ثلث اما چنان باید خجسته — که درصورت‌بود شیری نشسته
چنین گفتند استادان این فن — که او را منحنی باید کشیدن

درصفت ها

خط اول ز حرف بای مفرد — سه نقطه باید ای دانای بخرد
ولی خط دوم دونقطه باید — بقدر نیم نقطه زیر آید
چنین گفتند استادان که باید — بیاض او مثلث حاصل آیـد

درصفت لام‌الف

سخن را پایه بـالاتر رسانم — ز حرف لام الف‌لا نکته رانم
ز اول یك الف باید کشیدن — سه نقطه بایدش اما خمیدن
دو نقطه پس بزیرآوردن او را — الف واری دگر بردن به بالا
چنان خم‌کن خط آخر که باید — بیاضش نیز چون‌هائی نماید

در صفت یا

چنین‌گفته‌است استاد سبك‌دست — که‌حرف‌یامرکب‌ازسه‌خط‌است
نخستین چون‌سر کاف‌است‌اولش — سه نقطه بایداما ساخت‌طولش
ولیکن خط ثانی نیز بایـد — سه نقطه چون خط اول نماید
بیاض آن دوخط زان‌گونه باید — که مثل دال معکوسی نماید
بزیر اما سوم خط مایل آمد — که از وی نیزدالی حاصل آید
تنش می‌باید اما چون تن نون — فکندن‌دامنش چون دامن نون

مرکبات

درصفت بی با الف

بدان ای عاقل پاکیزه مشرب — که گر خواهی الفبایی مرکب
بنه یك نقطه طولانی در آغاز — به عرضش نقطهٔ دیگرعیان ساز
چو دانستی تواین پند نکورا — بقدر یك الف بالا بر او را
بیاضی با چنان باید گشادن — که در وی نقطه‌ای باید نهادن
بصورت نقطه‌اش زانگونه باید — که گویی درخم چوگان نماید

در صفت بی با بی

چو خواهی بابه‌با ترکیب دادن — ز من بشنو که‌گویم با تو روشن
نخست ای عاقل پاکیزه آئین — عیان‌کن اولش دندانه شین
به قدر بای مفردکن تنش را — سوی بالا برآنگه دامنش را
سر با گـربدو پیوند سازد — عیان آید بشکل بای مفرد

در صفت بی با جیم

ز بی با جیمت ای مرد هنرمند — بگویم در محقق نکته‌ای چند
سربـا را دو نقطـه ساز ظاهر — سه نقطه‌سوی زیرآرش‌درآخر
ولیکن دامنش را با سرجیم — عیان‌کن متصل یك نقطه ونیم
سربا لیکن اندر ثلث بـاید — که کاتب اولش نازك نماید
تمامی خامه بروی نه در آخر — سرش راشمره‌ای کن‌نیك ظاهر
بود یك نقطه با جیم اتصالش — ولی یك نقطه و نیم انفصالش
ولی در خط توقیع‌ای سرافراز — به جیمش نیم نقطه متصل ساز

درصفت بی با دال

چوبی بادال خواهی کردن‌آغاز — نخست اول سربایی عیان ساز

به بالایش برای مرد نکوفال — ولی مقدار طرف اول دال
برابر با سر با کن جدایش — به شکـل آخر دالـی نمایش

در صفت بی با را

ز بی با را زمن بشنو حکایت — کز استاد این چنین دارم روایت
در اول یك سرباساز ظاهر — بدو پیوند رای مفرد آخر
ولیکن در خط توقیع باید — که ازبا حرف صادی حاصل آید

درصفت بی باسین

سربا چون به‌سین ترکیب‌سازی — سه نقطه بایدش کردن درازی
به عرضش نقطه‌ای اظهار کن باز — پس آنگه حرف سینی متصل ساز
سربا را چنین دادند تعلیم — که باید طول او دو نقطه و نیم

در صفت بی باصاد

زمانی مستمع باش ای خردمند — ز بی باصاد بشنو نکته‌ای چند
ولیکن دامنش را باید انداخت — بدوهم حرف صادی متصل ساخت

درصفت بی با طا

ز بی باطا چنینت یاد باید — که بردستور بی باصاد باید

درصفت بی با عین

ز بی باعین اگر تعلیم خواهی — اصولش را بیان سازم کماهی
سربی را بکش دو نقطه ونیم — که استاد آنچنان کردست تعلیم
بدو پیوند این مقدار دیگر — ولیکن نیم نقطه زیرش آور
بکش سه نقطه آنگه سوی بالا — ولی باید که نزد مـرد دانا
اصول او به دستوری نماید — کزان سونیز عینی حاصل آید

درصفت بی با فا

چو خواهی بابه‌فاترکیب سازی بکن یك نقطه و نیمش درازی
بقدر نقطه‌ای آنگه فرود آر دو نقطه سوی بالاکش دگربار
بکش یك نقطهٔ دیگر مدور پس آنگه حرف با فاکن مصور

درصفت‌بی با قاف

سربایی که با قاف است پیوند دو نقطه بایدای مرد خـردمند
بدو دو نقطه دیگر متصل ساز دوی دیگر سوی بالا برش باز
بحرف‌نون پس آنگه سازپیوند کز استادان مرا یاداست‌این‌پند

در صفت بی باکاف

بیا کز خامه گوهر برفشانم زبی باکاف دیگر نکته رانم
معلم این چنین با من بیان کرد که اول بی الف باید عیان‌کرد
ولیك از راستی گردن وی تن او را عیان‌کن چون تن بی
بدستوری ولیکن زیرش آور که باشدآخـرش بابی برابر

درصفت بی‌با لام

چوبی با لام‌خواهی کردن‌آغاز به شکل بی الف اول عیان‌ساز
چو نون‌کن در محقق دامن او بحرف بی مبادی کن تن او
ولیکن دامنش در ثلث باید که مقداری ز حرف بی ته آید

درصفت بی‌بامیم

به‌خط ثلث وتوقیع‌ای خردمند سربائی کـه بامیم است پیونـد
دو نوعش می‌توان اظهارکردن زمن بشنو بگویم با تو روشن
بکن زین هردومین‌ازروی تعلیم خطی‌خوش‌زیرکش‌دونقطه‌ونیم
به قدر نقطه و نیمی دگر بار بدست راستش مایل به‌زیر آر

بدین نوعی که گفتم خم توان ساخت | ولی اورا مدور هم توان ساخت
زیك نوعش چو آخر شد روایت | زنوع دیگرش گویم حکایت
به‌نوك خامه ای مستکمل فن | بباید نقطه‌ای بالا کشیدن
قلم را بریسار از روی تعلیم | مدور زیر کش دو نقطه ونیم
ولیکن در محققی‌ای سرافراز | سربی نقطه ونیمی عیان ساز
پس آنگه نقطه ونیمی دگر را | بدو پیوند ساز ای مرد دانا
چو درخاطر گرفتی این نکوپند | برو میم محقق ساز پیوند

درصفت بی با نون

چو بی با حرف نون ترکیب سازی | سرش را نقطه‌ای باید درازی
بدان خط نقطه‌ای کن متصل باز | به اوپس حرف نونی متصل ساز

درصفت بی با واو

ز بی با واو اگرخواهی نشانی | همان دستور فا وقاف دانی

درصفت بی با ها

سربی چون به‌ها پیوند سازی | به ثلثش نقطه‌ای باید درازی
پس آنکه نقطه ونیمی دگر نیز | بدو پیوند ساز از روی تمییز
ببالا برهمین مقدار دیگر | کـه آید با سر آن (با) برابر
دگر بارش بزیر آور که باید | برابر با خط زیرین نماید
به‌نوعی شمره‌اش انداز بالا | که باشد هم مساوی با سر با
چنان محکم نویس آن یا که باید | بشکل چنگك آهن نماید

درصفت بی بالام الف

چو بی بالام الف ترکیب خواهی | بگویم با تو تحقیقش کماهی
سخن را اینچنین عاقل بیانکرد | که اول بی الف باید عیان کرد

ز نزدیك سربایش جدا ساز | پس آنگه دامن او را بینداز
خمیده یك الف پیوند او را | زمن بشنو توایـن پند نکورا

درصفت بی با ی

چوخواهی‌بی‌به یاترکیب کردن | بیا تا سازم این را برتوروشن
خـردمندان‌چنین دادنـد تعلیم | که باید اولش دو نقطه و نیم
سه نقطه‌سوی‌زیر آرش دگربار | به‌قدر نقطه‌ای پیوند و باز آر
ولیکن‌هم سه نقطه طول‌آن کن | به‌قانون پس‌تن نون راعیان‌کن

دراوصاف مفردات

درصفت الف

بدان ای عاقل پاکیزه بنیاد | دو شکل آمد الف قانون استاد
یکی‌مفرد که‌نامش‌شمره‌داراست | دویم ملحق که درآخر قراراست

درصفت با

چنین دادند استادان مرا پند | که‌شکل‌بی‌چهاراست‌ای‌خردمند
نخستین مفرد است‌ای پاك منظر | دوم با شمره سیوم باء مضمر
چهارم باء مرسل نام دارد | خردمنداین چنین‌اش می‌شمارد

درصفت جیم

به ثلث اما سرجیم ای خردمند | معلم برسه گـونه می‌دهد پند
یکی را نام جیم شمره‌دار است | دگر را نام چقماقی قرار است
یکی دیگر مدور لیك او را | میان اهل خط پنج است اسما
ترنجی،غنچه، پیکانی، صنوبر | دگر مخروط نیکو گیرش ازبر

درصفت دال

چنین پیرایه کامل برسخن بست | که حرف دال را صورت سه نوع است
یکی مفرد بود ثانـی مرکب | سیم مرسل شمارای پاك مشرب

درصفت را

چنین گفت است استاد کهن‌سال | که حرف را نماید برسه منوال
ولیکن نام آنها را سخنور | نهاده مرسل و مرفوع و مضمر

درصفت سین

ولی سین بر دونوع آمدمصور | یکی قوس و یکی دیگر مدور

درصفت صاد

ز شکل صاد گرخواهی نمونه | بود برصورت سین هم دوگونه

در صفت عین

ولی هفت است عین ای پاك منظر | منعل صادی و دیگـر محیر
چهارم عین را موعود نام است | که آخریاوسط او را مقام است
یکی را هم بود فم‌الاسد نام | که مثل عین نعلـی دارد انـدام
یکی دیگر فم‌الثعبان که باید | براسلوب محیر ظاهر آید
یکی دیگر بود برشکل صادی | کـه نامش را فم‌الثعلب نهادی
سرعین آخرینش ای نکوفن | پس از حرف الف باید نوشتن

درصفت فا

ولی فا برسه شکل آمد مصور | پس از حرف الف باید مـدور

درصفت قاف

ز حرف قاف اگر خواهی نمونه | بود برشکل فا او هم سه گونه

در صفت کاف

چهاراست اسم کاف ای پاک مشرب — مسطح، منحنی، مفرد، مرکب

درصفت لام

دو باشد شکل لام ای پاك منظر — یکی مرسل یکی دیگر مدور

درصفت میم

چنین گفت است اوستاد هنرور — که شش نوعست میم ای پاك منظر
مدور مرسل ومطموس ومفتوح — مثلث با شرح گشتست مشروح

درصفت نون

دوشکل آمد ولی نون ای هنرور — یکی قوسی بود دیگر مدور

درصفت واو

دونوع آمدهمین واو ای سخنور — یکی مرسل یکی دیگر مدور

درصفت ها

چنین گفت اوستاد پاك منظر — که ها برنه طریق آمد مصور
یکی مفرد که نامش نزد استاد — مثلث باشد ای پاکیزه بنیاد
دویم دالی سیم راحاجبی خوان — چهارم شکل را اذن الفرس دان
چو ذوصادیکه باشد پنجمین ها — ششم مطموس دان ای مرد دانا
بدان این نکته گر نیکونهادی — که نام هفتمش شد دال صادی
ولیکن هشتمین ملحق به نام است — نهم مرسل سخن اینجاتمام است
بدان این نکته را ای مرد دانا — که گر دراول افتد شکل اینها
بود اذن الفرس مطموس دالی — همین است وازینها نیست خالی

وگر در اوسط اینها را گشادی
چهار است اولینش دال صادی
دوم را ز آن چهار اذن الفرس خوان
سیم را صادی چارم حاجبی دان
ولی در آخر ای گنج معانی
به‌غیر از مرسل و ملحق ندانی

درصفت لام الف

چنین داد اوستاد خرده دان پند
که حرف لا دو نوع است ای خردمند
نخستین مفرد وثانی مرکب
ز من بشنو تو ایـن پند مرتب

درصفت ی

بدان ای عاقل پاکیزه طینت
که یا برچارنوع آمد به‌زینت
بگویم با تو گر نیکو بدانی
مدور اول و معکوس ثانی
سیوم مرسل بود چهارم مرکب
چنین کردند استادان مرتب

خاتمه دربیان کمیت عدد ابیات کتاب ودریوزه اصلاح از نظر ارباب لباب

بحمدالله که کرد این طرفه خامه
تمام انشای این فرخنده نامه
به نثرش گرچه بسیاری شنیدم
ولی در صورت نظمش ندیدم
به نظمش خامه را کردم گهربار
نبودم باعثی جزمشق این کـار
به یمن همت مردان آگـاه
تمامش ساختم در قرب یک‌ماه
چو برعزم شمارش دست بردم
فزون از چهارصدبیتش شمردم
اگرچه نظم او بس ناروان است
ولی امید از یزدان چنانست
که صرافان نقد خرده دانی
گهرسنجان دریای معانـی
ز دانش خرده برنظمم نگیرند
اگر باشد خطایی در پذیرند
بیامجنون حدیث ازحدفزون شد
سخن زاندازهٔ قانون برون شد
قلم درگفتگو ازبس که بشتافت
زتحریر وبیانش سینه بشکافت
ز بس کاندر سخن گفتن غلو کرد
زبانش از تکلم مـو بر آورد

دوات از بسکه گوهر برفشانده | دهانش از تحیـر باز مانده
بیا دیگر سخن را کوتهی ده | کزین نوع حکایت کوتهی به
چو ختم نامهٔ این نظـم کردی | همان بهتر که کاغذ در نوردی
خداوندا تواین‌نظم روان بخش | مبارك ساز برشاه جهان بخش
بیامرز آنکه بی روی و ریائی | کند «مجنون»مسکین رادعائی

پایان

(۱)این رسالهٔ سواد الخط مجنون رفیقی‌از موزیم‌سالارجنگ حیدرآباد دکن اشتنساخ شد. م

فهرست عام

(جایها ـ کتابها ـ اشخاص)

ن

اصلاحات

صفحهٔ ۱۲۵ — بخش تذهیب و مینیاتور سطر ۹ مکتب نقاشی راجتسان غلط مکتب راجپوت درست است همین طور سطر دوم مکتب چین غلط مکتب جین درست است .

صفحهٔ ۱۵۰— رسالهٔ مجنون رفیقی درمصرع (که ازآن سرصادی توان ساخت) می بعد از سر صادی علاوه شود .

صفحهٔ ۱۱۹— سطر نوزده بعد ازتنها کلمه (سوء) زاید آمده

صفحهٔ ۸۶— پاورقی یك سطر آداب الفلاسفه الخ زاید چاپ شده

نمونه هائی
از
خطها و تذهیبها و ....

قال الله تعالی

هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح
له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم

خط مسلسل

۱ـ خط مسلسل

نصر من الله وفتح قریب
وبشر المؤمنین

۲ـ خط ثلث پاهاری هندکه دربخارا نیز رواج داشته است

خط چپ و راست

۳- خط چپ و راست

خط مغربی خفی

بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر
فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر صدق الله العظيم

۴- خط مغربی خفی

خط دیوانی جلی

بسم الله الرحمن الرحیم

قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد

صدق الله العلی العظیم

دیوانی خفی

۵- خط دیوانی جلی و دیوانی خفی

طغرا دورخه

۶- خط طغرا دُورُخه

خط اندلسی جلی

وَاقیموا الصَّلوةَ وَاتُوا الزَّكوةَ

وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينْ

محمد علی الهروی

۷ـ خطبه شیوهٔ اندلسی

خط تعلیق

قال الله تبارک و تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

صدق الله العلی العظیم

محمد علی الهروی

۸ـ خط تعلیق

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

نستعلیق

انا مدینة العلم و علی بابها

صدق رسول الله علیه السلام

محمد علی الملکی

۹ـ خط نستعلیق

خط ریحان

فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین

و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم

محمد علی

۱۰ـ خط ریحان

خط ثلث

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد علی هروی

۱۱- خط ثلث

رقاع

وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا

الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین

محمد علی الهروی

۱۲- خط رقاع



۱۳- خط شجری



۱۴- خط طومار به طریق ابن بواب

خط غبار

قال الله تبارك وتعالى

محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود

ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما صدق الله العظيم

محمد علی الهروی

۱۵- خط غبار

کوفی متکامل

فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون

محمد علی الهروی

۱۶- خط کوفی متکامل

خط نسخ قرن اول اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین

بدون اعراب

۱۷- خط نسخ قرن اول اسلام بدون اعراب

خط محقق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۱۸- خط محقق

پیش شمع گل رخ من جمع خوبان هیچ نیست

۱۹- خط حروف مزدوج

بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض
و هو العزیز الحکیم

۲۰- خط کوفی‌نما نقل از قران موزیم هرات

خط حروف التاج

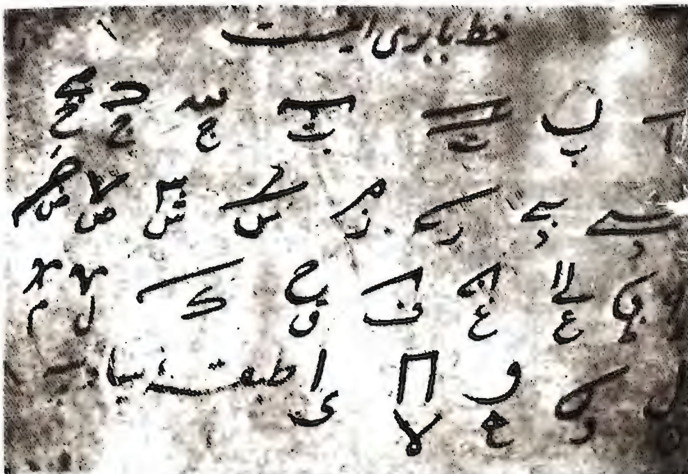
فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین

۲۱- خط حروف التاج

خط شکستهٔ معکوس

۲۲- خط شکسته معکوس

۲۳- سیاه مشق



۲۴- خط بابری

یا با بب تب بج بد بر بس بش بص بط بع بف
مشقه محمد علی بع بغ بف بق بك بل بم

۲۵- مرکبات

خط نسخ

اِن تُقرِضُوا اللهَ قَرضاً حَسَناً يُضاعِفهُ لَكُم وَيَغفِر لَكُم
وَاللهُ شَكُورٌ حَليمٌ عالِمُ الغَيبِ وَالشَّهادَةِ العَزيزُ الحَكيمُ

۲۶- خط نسخ

ریحان تزئینی قرن پنجم

کل شیء هالک الا وجهه

۲۷- ریحان تزئینی قرن پنجم

سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام

قلم التوقیع

علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

۲۸- قلم التوقیع

کوفی مشکول

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۹- کوفی مشکول

کوفی جمیل با اعراب

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ رَبُّ العَالَمِينَ

محمد علی الهروی

۳۰- کوفی جمیل با اعراب

خط عبرانی

ויאמר יהוה אלי עוד לך אהב אשה

ویومر اِدُونای الی عود لَخ اهب ایشاه

אהבת רע ומנ אפת כאהבת יהוה

اهبت رع ومنا افت کاهبت اِدُونای

۳۱- خط عبرانی

خط سریانی

الرساله الاولی للرسول یوحنا الی

کتبه محمد علی عطار الهروی مشهدی سنه ۱۳۵۱

۳۲- خط سریانی

خط لرزه

الملک لله تعالی شانه العزیز

محمد علی

۳۳- خط لرزه

کوفی مسبط

محمد علی الهروی

۳۴- کوفی مبسط

۳۵- روش مدنی وملکی

۳۶- خط غرایب

۳۷- کوفی مزهر

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و

ه لا ء ی

خط کاشفی

۳۸- خط کاشفی

رقوم پخته

۳۹- خط رقوم پخته

خط زلف عروس

۴۰- خط زلف عروس

۴۱- نقل از کتاب مصورالخطالعربی نوح بن شاهدقبرعبدالرحمن بن جبیرسنه ۳۱ هجری

۴۲- نقل ازکتاب مصورالخطالعربی حجرقبر ثابت بن زیدسنه ۶۴

الذی خلق السموات والارض

محمد علی الهروی

۴۳- نقل از کتاب مصور الخط عربی خط کوفی محفوظ بمکتبه جامع عقبة بن نافع بالقیروان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

محمد علی الهروی

۴۴- کوفی قرن دوم و سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

محمد علی الهروی

۴۵- یکنوع کوفی

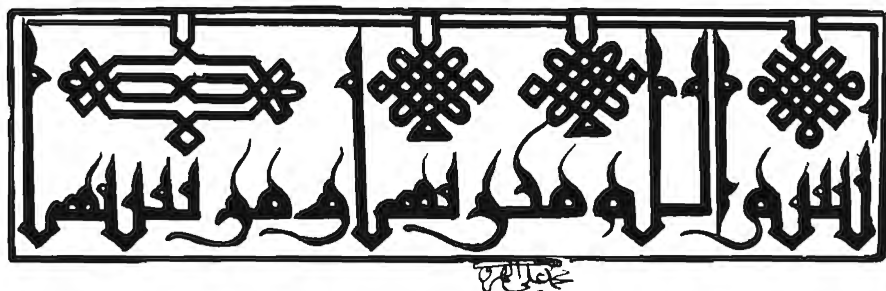
۴۶- کوفی تزئینی

۴۷- معقلی و یابنائی

۴۸- کوفی زنجانی

۴۹- کوفی میخی

۵۰- در دورهٔ سلاجقه یکنوع کوفی



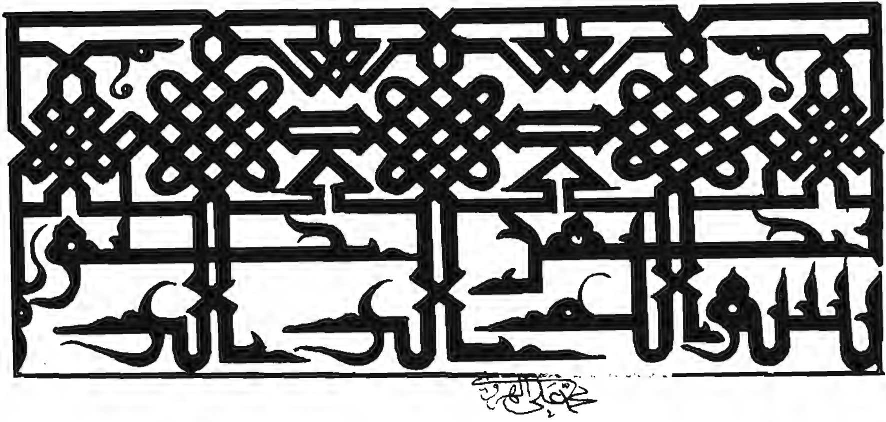
۵۱- عصر تیموریها درهرات حجر مصلی



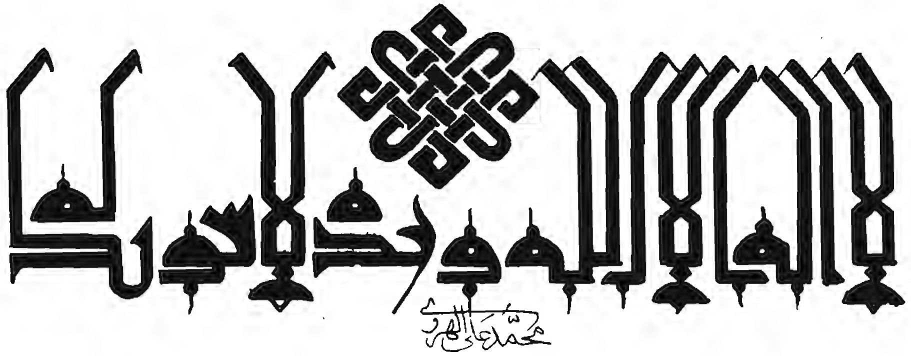
۵۲- کوفی گلدان



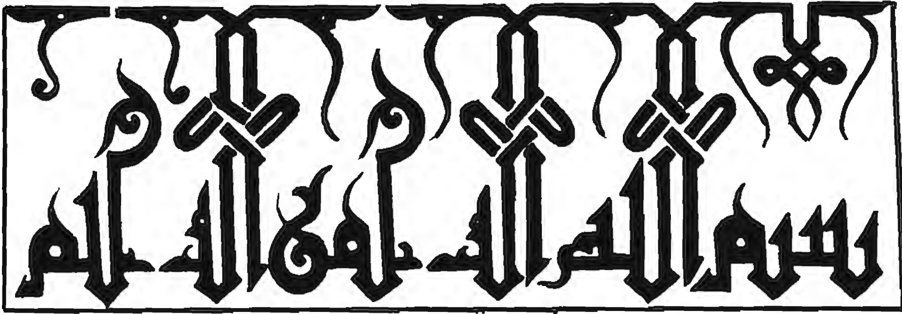
۵۳- کوفی مدور



۵۴- کوفی قفل

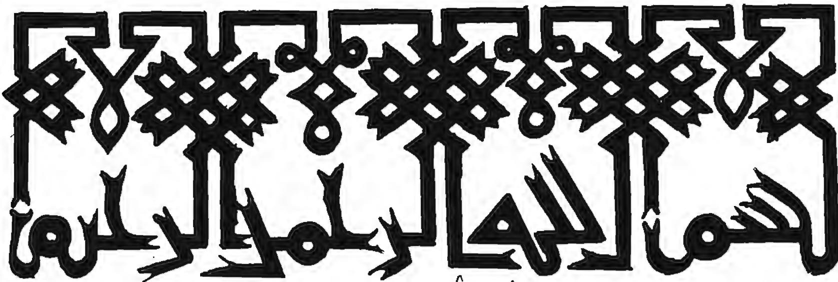


۵۵- کوفی لؤلؤی



۵۶- کوفی تزئینی

۵۷- نقل ضرب سکه طلا مستعصم بالله بمدینة السلام ۶۴۵



۵۸- کوفی گره‌دار

خط شکسته

یاران عزیز و برادران مؤمن آنست مقتضی انما المؤمنون اخوة با یکدیگر در مقام شفقت باشند

بل اظهر این معنی آن به جمیع موجبات فرض عین و عین فرض شمرند فان کلمة الشفقة علی خلق الله من بهر کوشند

محمد علی الهروی

۵۹- خط شکسته

خط توامان

المطلع مکی اسود قمر

ای قمر طلعت مکی مطلع

مدنی مهد یمانی برقع

شقه برقع تو برق افروز

لمعه برق رخت برقع سوز

محمد علی الهروی

۶۰- خط توامان

خط رقعهٔ عربی

ماشاء الله
لا حول و لا قوّة الّا بالله
العلیّ العظیم

۶۱- خط رقعهٔ عربی



۶۲- قلمدان

۶۳- خط ثلث عالی

۶۴- خطوط هنری باشکال طیور

۶۵- خط دیوناگری



۶۶- هفت قلمی آخوندمحمدعلی



٦٧- خط گلزار

انا مدینة العلم و علی بابها

٦٨- خط غبار

۶۹- خط اویغوری



۷۰- سرلوحه و حصه راست تشعیرزر



۷۱ـ نستعلیق جلی طلا انداز دندانه‌موشی



۷۲- قطعه قابسازی حاشیه رنگین گلسازی عصر جهانگیر

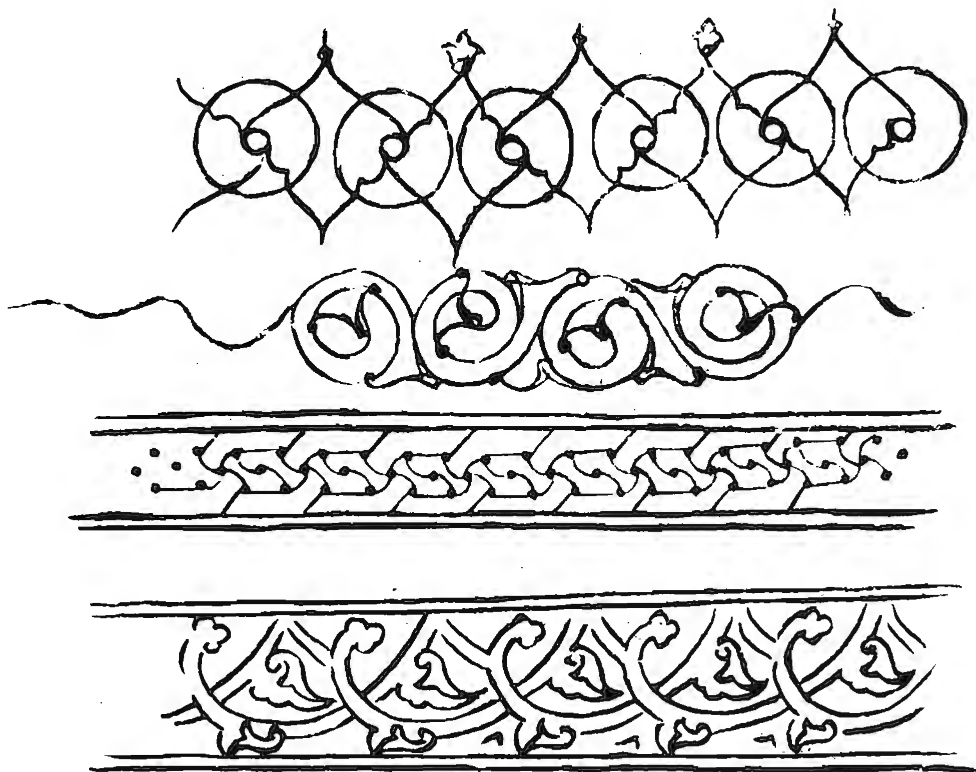




۷۳- تذهیب مرصع دهن‌اژدر



۷۴- تاج



۷۵- انواع گره‌بندی و خطوط اسلیمی



۷٦- ساعت‌آبی (طاوس) مکتب عراق نقل از کتاب الحیل المیانیکیه‌جزری موزه لوور



۷۷- گره بند رومی ترنجی



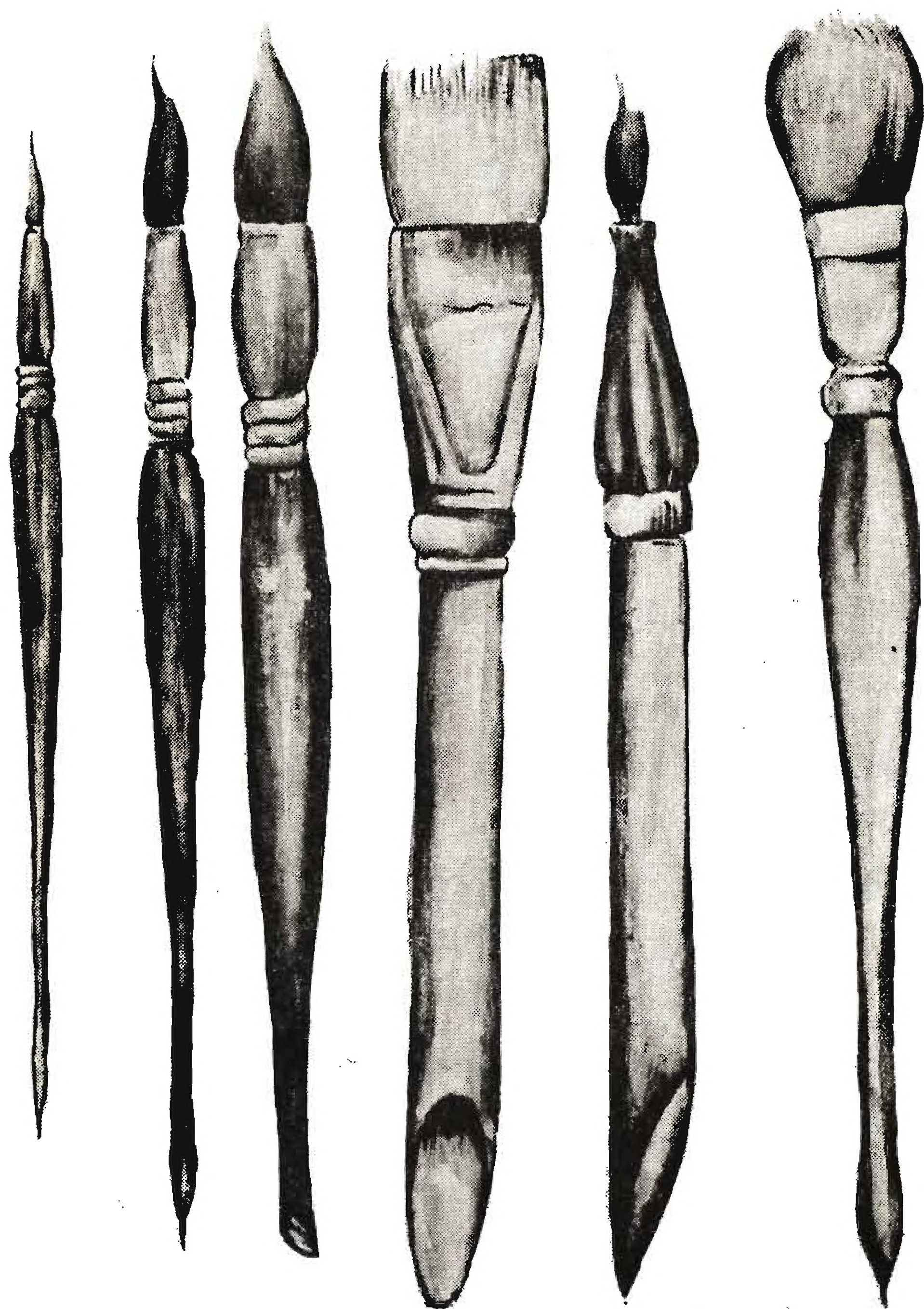
۷۸- میناتور مانوی



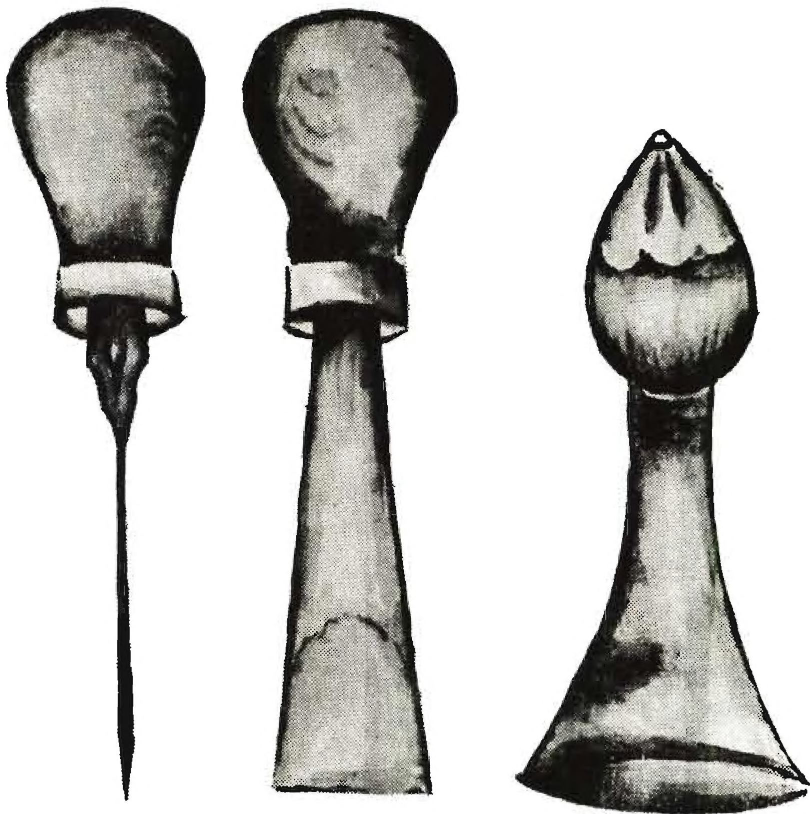
۷۹- جلد معرق دورهٔ تیموریان



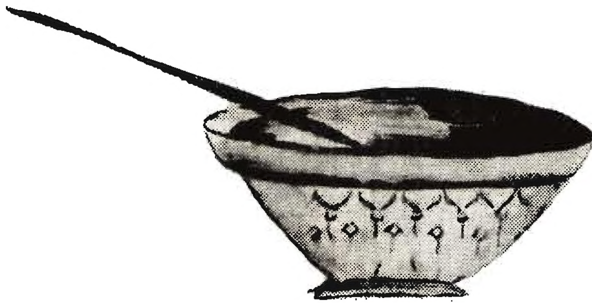
۸۰- جلد تیماج سوخته بانقش زراندود برجسته

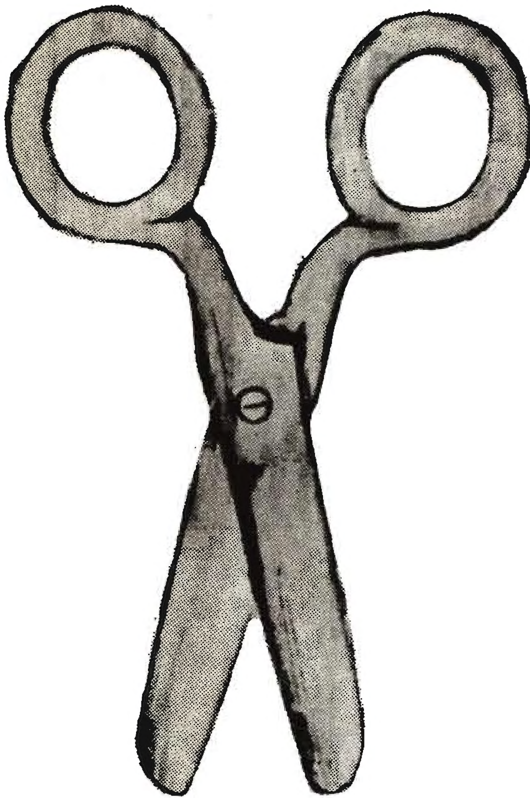


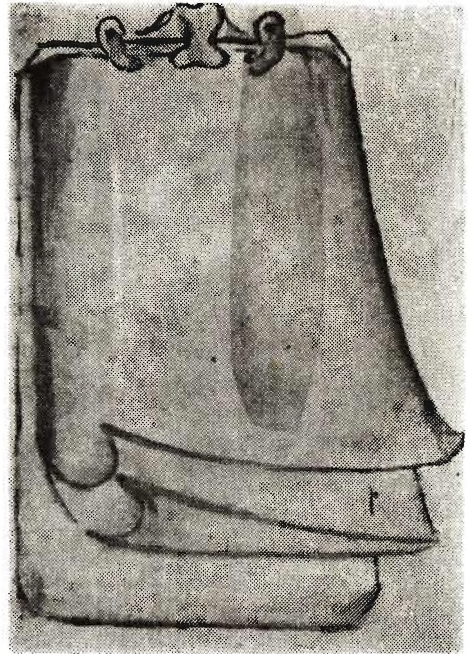
۸۱ – انواع قلم مو



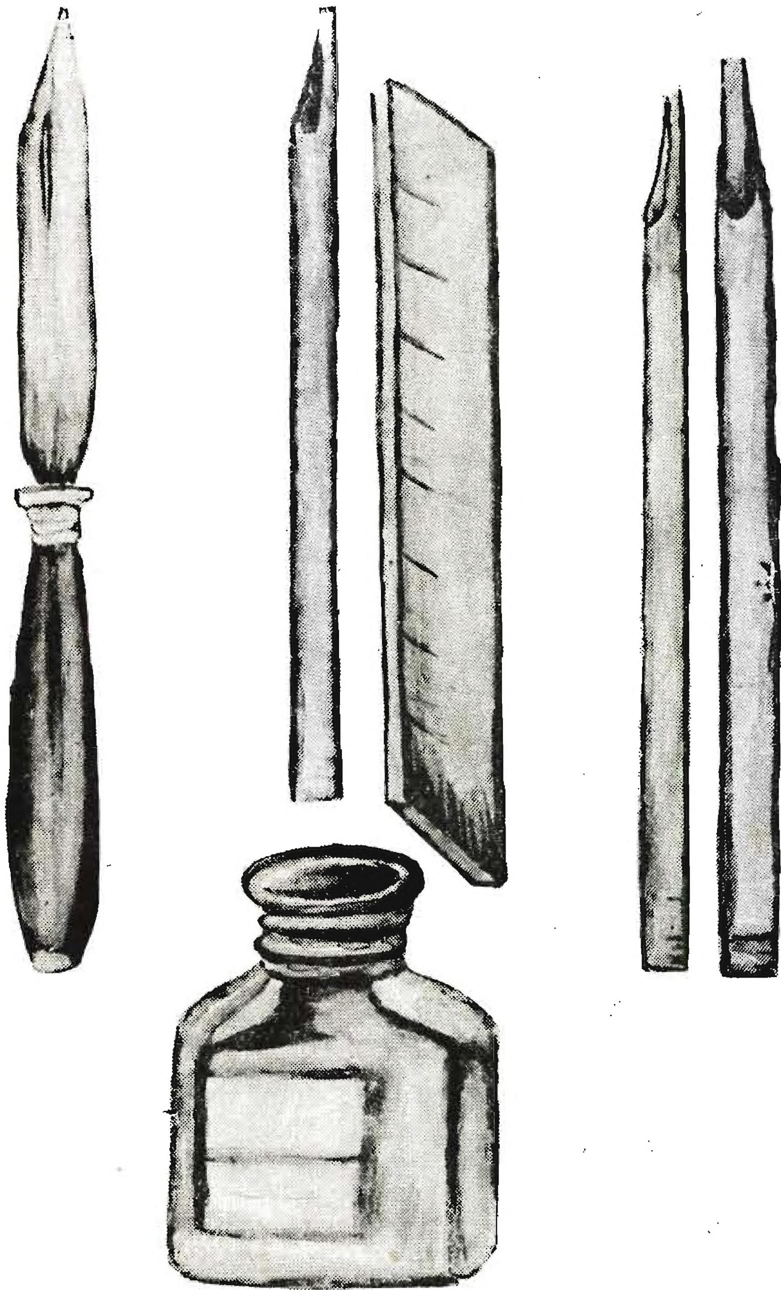
۸۲- کوبه، گزن، درفش







۸۳- پیالهٔ سریش ، قیچی ، کاغذگیر



۸۴- قلم نی ، خط‌کش ، قلم تراش ، دوات